



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

تَسْكِينُ الْمَطَاعِينَ

بِأَمْرِ الْإِمَامِ الْكَبِيرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ

بِأَمْرِ الْإِمَامِ الْكَبِيرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ

المجلد الخامس عشر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تشید المطاعن لكشف الضغائن (فارسی)

نویسنده:

علامه محقق سید محمد قلی موسوی نیشابوری کنتوری

لكهنوی

ناشر چاپی:

كشمیری

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	تشید المطاعن لكشف الضغائن (فارسی) - جلد ۱۵
۶	مشخصات كتاب
۶	اشاره
۲۲	مطاعن عايشه
۲۲	اشاره
۲۴	طعن اول : جنگ جمل
۷۶	طعن دوم : بغض وعناد با امير مؤمنان عليه السلام
۱۱۰	طعن سوم : مرور بر چشمه حوآب واصرار بر مخالفت
۱۳۶	طعن چهارم : غارت بيت المال بصره
۱۵۸	طعن پنجم : افشای اسرار پیامبر صلی الله علیه وآله
۱۷۴	طعن ششم : حسادت بر حضرت خدیجه علیها السلام
۱۸۸	طعن هفتم : اعتراف به معصیت بودن جنگ با امیر مؤمنان علیه السلام
۲۰۱	طعن هشتم : تصرف بی جا در حجره منوره پیامبر صلی الله علیه وآله
۲۲۱	طعن نهم : اشاره پیامبر صلی الله علیه وآله به آشوب گری عایشه
۲۳۱	طعن دهم : طعنی ساختگی
۲۳۷	فهرست
۲۴۰	درباره مرکز

تشید المطاعن لكشف الضغائن (فارسی) - جلد ۱۵

مشخصات كتاب

سرشناسه : ككتورى لكهنوى سید محمد قلى، ۱۱۸۸-۱۲۶۰ هـ-ق.

عنوان و نام پدیدآور : تشید المطاعن لكشف الضغائن (فارسی) / علامه محقق سید محمد قلى موسوى نیشابورى ككتورى لكهنوى. گروه تحقیق: برات على سخی داد، میراحمد غزنوى، غلام نبى باميانى

مشخصات نشر : [هندوستان]: کشمیری، ۱۲۴۱ هـ.ق. [چاپ سنگی]

مشخصات ظاهرى : ۷۸۸۸ ص.

موضوع : شیعه -- دفاعیه ها و ردیه ها

موضوع : اهل سنت -- دفاعیه ها و ردیه ها

رده بندى كنگره : BP۹۳/۵ / ق ۲ ت ۹ ۱۲۸۷

رده بندى ديويى : ۲۹۷/۱۷۲۴

ص : ۱

اشاره

تشید المطاعن لكشف الضغائن (ردّ باب دهم از كتاب تحفه اثنا عشریه) علامه محقق سید محمد قلى موسوى نیشابورى ككتورى لكهنوى (۱۱۸۸ - ۱۲۶۰ هـ . ق) والد صاحب عبقات الأنوار تحقیق برات على سخی داد ، میراحمد غزنوى غلام نبى باميانى جلد پانزدهم

ص: ٣

مطاعن عايشه طعن ١ - ١٠

بسم الله الرحمن الرحيم قال عز من قائل :

يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنِ يَا تُمُوكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا .

سوره الأحزاب (۳۳) : ۳۰ .

ای همسران پیامبر هر کدام از شما گناه آشکار و فاحشی مرتکب شود ، عذابش دو چندان خواهد بود ، و این برای خدا آسان است .

سأل ابن عباس عن عمر : من المرأتان من أزواج النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم اللتان قال الله لهما : (إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا) ؟

فقال : واعجبا لك يا ابن عباس ! عائشه و حفصه .

قال الزهري : وكره والله - يعني عمر - ما سأله عنه ولم يكتمه .

ابن عباس گوید از عمر پرسیدم : آن دو همسر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) که خداوند درباره آنها فرموده : (اگر به سوی خدا توبه و بازگشت کنید قطعاً دل‌های شما انحراف پیدا کرده است) کدام یک از همسران پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) هستند ؟

عمر پاسخ داد : تعجب است از تو ای پسر عباس (که آنها را نشناسی ، مراد از آن دو) عایشه و حفصه هستند .

ابن شهاب زهري گوید : به خدا سوگند عمر از این سؤال ناراحت شد ، ولی مطلب را کتمان نکرد و پاسخ او را داد .

مراجعه شود به :

صحیح بخاری ۳ / ۱۰۴ ، و ۶ / ۱۴۸ ، سنن ترمذی ۵ / ۹۳ ، صحیح ابن حبان ۹ / ۴۹۲ و ۱۰ / ۸۵ ، مسند احمد ۱ / ۳۳ ، صحیح مسلم ۴ / ۱۹۲ ، سنن بیهقی ۷ / ۳۷ ، سنن دارقطنی ۴ / ۲۹ ، کنز العمال ۲ / ۵۲۵ ، مسند الشامیین ۴ / ۲۶۲ ، تخریج الاحادیث والآثار ۴ / ۶۵ ، طبقات ابن سعد ۸ / ۱۸۲ ، ۱۸۵ ، ۱۸۷ ، الثقات ابن حبان ۲ / ۸۴ ، تاریخ مدینه دمشق ۵۷ / ۲۱۲ ، عمدہ القاری ۱۳ / ۱۶ ، ۱۸ ، جامع البیان ۲۸ / ۲۰۶ ، تفسیر سمرقندی ۳ / ۴۴۵ ، تفسیر ثعلبی ۹ / ۳۴۶ ، المحرر الوجیز ۵ / ۳۳۱ ، تفسیر قرطبی ۱۸ / ۱۸۸ ، تفسیر ثعالبی ۱ / ۵۷ و ۵ / ۴۵۱ ، تفسیر بغوی ۴ / ۳۶۴ - ۳۶۵ ، تفسیر ابن کثیر ۴ / ۴۱۴ ، الدر المثور ۶ / ۲۴۲ ، تفسیر آلوسی ۴۸ / ۱۵۲ .

قال ابن عباس لعمر :

من المرأتان اللتان تظاهرتا على النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم من أزواجه ؟

فقال : تلك حفصه و عائشه .

ابن عباس از عمر پرسید :

آن دو همسر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) که با کمک یکدیگر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را اذیت کردند ، کدامند ؟! عمر پاسخ داد : حفصه و عایشه .

مراجعه شود به :

صحیح بخاری ۶ / ۶۹ - ۷۱ و ۷ / ۴۶ ، صحیح مسلم ۴ / ۱۹۰ ، سنن دارقطنی ۴ / ۲۹ ، مسند احمد ۱ / ۴۸ ، مسند ابن راهویه ۴ / ۲۱ ، سنن نسائی ۶ / ۴۹۵ ، مسند ابو یعلیٰ ۱ / ۱۷۶ ، جامع بیان العلم ۱ / ۱۱۲ ، طبقات ابن سعد ۸ / ۱۸۵ ، کنز العمال ۲ / ۵۳۳ ، فتح الباری ۹ / ۲۴۳ ، عمده القاری ۱۹ / ۲۴۹ - ۲۵۳ و ۲۲ / ۱۹ - ۲۰ ، تفسیر سمعانی ۵ / ۴۷۴ ، المحرر الوجیز ۵ / ۳۳۱ ، تفسیر قرطبی ۱ / ۲۶ و ۱۸ / ۱۸۹ ، تفسیر ثعالبی ۵ / ۴۵۱ ، جامع البیان ۲۸ / ۲۰۷ ، تفسیر ابن کثیر ۴ / ۴۱۵ ، الدر المنثور ۶ / ۲۳۹ .

ص: ۱۱

نمونه نسخه (ج)، خطی

ص: ۱۳

نمونه نسخه (الف)، سنگی

ص: ۱۴

نمونه نسخه (ألف)، سنگی

محقق محترم !

لطفاً قبل از مطالعه ، به چند نکته ضروری توجه فرمایید :

۱. این کتاب ، ردّیه ای است بر باب دهم از کتاب تحفه اثنا عشریه ، تألیف شاه عبدالعزیز دهلوی که شرح کامل آن در مقدمه تحقیق گذشت .
۲. مؤلف (رحمه الله) ، در ابتدای هر بخش ، اول تمام مطالب دهلوی را نقل کرده است . وی سپس مطالب دهلوی را تقطیع نموده و هر قسمت را جداگانه و تحت عنوان (اما آنچه گفته ...) ذکر نموده و آنگاه به پاسخ گویی آن میپردازد .
۳. ایشان از نویسنده تحفه ، با عنوان (مخاطب) و گاهی (شاه صاحب) یاد مینماید .
۴. مشخصات مصادر و منابع - جز در موارد ضرورت - در آخرین جلد ذکر خواهد شد .
۵. سعی شده که در موارد مشاهده اختلاف میان مطالب کتاب با منابع ، فقط به موارد مهم اشاره شود .
۶. مواردی که ترضی (لفظ : رضی الله عنه) ، و ترخم (لفظ : رحمه الله یا رحمه الله علیه) ، و تقدیس (لفظ : قدس سرّه) - چه به لفظ مفرد یا تثنیه و یا جمع - بر افرادی که استحقاق آن را نداشته اند اطلاق شده بود ؛ همگی حذف گردیده و به جای آن از علامت حذف - یعنی سه نقطه (...) - استفاده شده است .

رموزی که در این کتاب به کار رفته است به شرح ذیل میباشد :

۱. نسخه هایی که مورد استفاده قرار گرفته و خصوصیات آن به تفصیل در مقدمه تحقیق آمده است عبارت اند از :

[الف] رمز نسخه چاپ سنگی مجمع البحرين .

[ب] رمز نسخه چاپ حروفی پاکستان که ناقص میباشد .

[ج] رمز نسخه خطی آستان قدس رضوی علیه آلاف التحیه والسلام که متأسفانه آن هم ناقص میباشد .

۲. رمز (ح) در پاورقیها ممکن است علامت اختصاری (حامد حسین فرزند مؤلف) و نشانه حواشی وی بر کتاب باشد که در اوائل کتاب به صورت کامل آمده و در ادامه به صورت (ح) است .

۳. رمز (۱۲) و رمز (ر) معلوم نشد که علامت چیست .

۴. به نظر میرسد (ف) به صورت کشیده در حاشیه ها اشاره به (فائده) باشد ، لذا در گروه به صورت : [فائده] به آن اشاره شد .

۵. مواردی که تصلیه ، تحیات و ترضی با علائم اختصاری (ص) ، (ع) ، (رض) ، نوشته شده بود ، به صورت کامل : صلی الله علیه وآله ، علیه السلام و رضی الله عنه آورده شده است .

در مواردی که نقل از عامّه بوده و به صورت صلوات بترأء نوشته شده بود ، در گروه [وآله] افزوده شده است .

۶. اعداد لاتین که در بین < > بین سطور این کتاب آورده ایم ، نشانگر شماره صفحات بر طبق نسخه [الف] میباشد .

۷. علامت * نشانه مطالب مندرج در حواشی نسخه های کتاب میباشد که آنها را به صورت پاورقی آورده ایم .

ص: ۱۷

مطاعن عايشه

اشاره

طعن اول : جنگ جمل

قال :

مطاعن أم المؤمنين عائشه صدیقه زوجه محبوبه مطهره رسول [صلی الله علیه وآله وسلم] . . .

و آن ده طعن است (۱):

طعن اول :

آنکه آن مطهره از مدینه به مکه و از آنجا به بصره رفت حال آنکه خدای تعالی ازواج را از برآمدن از خانه های خود منع فرموده و به استقرار در آن بیوت مطهره امر فرموده قوله تعالی : (وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى) (۲) ، پس او را چه مناسب بود که ناموس رسول را محافظت ننمود ، و در لشکری که زیاده بر شانزده هزار کس از اوباش و اراذل در آن جمع بودند برآمد .

۱- (و آن ده طعن است) در حاشیه [الف] به عنوان تصحیح آمده است .

۲- الأحزاب (۳۳) : ۳۳ .

جواب از این طعن آنکه : قرار در بیوت و عدم خروج از خانه ها اگر مطلق میبود ، بایستی که آن حضرت صلی الله علیه [و آله] و سلم ازواج را بعد نزول این آیه برای حج و عمره برنمیآورد (۱) و در غزوات همراه نمیرد ، و به زیارت والدین و عیادت مریضان و تعزیت مردگان از اقارب ایشان [اذن] رفتن نمیداد ، و هو باطل قطعاً .

پس معلوم شد که مراد از این امر و نهی ، تأکید امر تستر و حجاب است تا مثل چادرپوشان در کوچه و بازار هرزه گردی نکنند ، < ۲۲۲ > و سفر کردن منافی تستر و حجاب نیست ، زنان مخدره که در غایت تستر و احتجاب (۲) میباشند مثل خواتین بزرگ و بیگمات پادشاهی نیز در لشکرها برمیآیند (۳) ، خاصه چون سفری باشد متضمن مصلحت دینی یا دنیوی مثل جهاد و حج و عمره ، و این سفر نیز چون برای اصلاح ذات البین ، و تنفیذ حکم قصاص خلیفه عادل - که به ظلم مقتول شده بود - واقع شد ، مثل حج و عمره گردید ، و اگر در این زمان هم در عرف عام کسی بگوید که : فلان زن خانه نشین است ، بیرون نمیآید ، چه فهمیده میشود ؟ انصاف باید کرد و غلط فهمی باید گذاشت .

۱- در [الف] : (نمیرآورد) آمده است که اصلاح شد .

۲- در [الف] اشتباهاً (احجاب) بود .

۳- در [الف] : (میرآیند) آمده است که اصلاح شد .

جواب دیگر : در کتب شیعه مشهور و متواتر است که در زمان خلافت ابوبکر صدیق چون غضب حقوق اهل بیت واقع شد حضرت امیر (علیه السلام) حضرت زهرا (علیها السلام) را سوار کرده در محلات مدینه و مساکن انصار ، خانه به خانه ، در به در ، وقت شب گردانید و طلب امداد و اعانت نمود .

در اینجا غور باید کرد که دختر در ناموس بودن اگر زیاده بر زوجه نباشد کمتر خود البته نخواهد بود ، و از خانه خود بر آمده به خانه های دیگر رفتن نسبت به آنکه از خانه خود بر آید و در خیمه و خرگاه خود بماند و به خانه دیگری نرود ، چقدر تفاوت دارد ؟!

و مقدمه دو سه دیه (۱) مغصوبه - که ضرر قلبی از آن به خود عاید میشود - و مقدمه قتل خلیفه بر حق بی موجب ، و فساد و فتنه در میان امت - که ضرر آن عائد تمام دین است - باهم چه فرق دارد ؟ چون آن امور موجب طعن نشدند ، این امور چرا موجب طعن خواهد شد ؟!

جواب دیگر : جمیع ازواج مطهرات - مثل أم سلمه و صفیه که نزد شیعه مقبول و معتبرند - در حج و عمره بر میآمدند (۲) ، بلکه ام سلمه در این سفر نیز تا مکه معظمه شریک بود و میخواست تا همراه عایشه بر آید ، عمر بن ابی سلمه پسرش بنا بر مصالح مرعیه خود مانع آمد .

۱- یعنی : ده و روستا ، اشاره است به باغ فدک .

۲- در [الف] (میرآمدند) آمده است که اصلاح شد .

چون خدای تعالی ازواج مطهرات را تجویز خروج - به آیین پرده و تسّتر - فرموده باشد ، دیگر طعن و تشنیع نمودن ژاژخایی محض است ، قوله تعالی : (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجِكُمْ وَبَنَاتِكُمْ وَنِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً) (۱) .

و در حدیث صحیح وارد [است] (۲) که آن حضرت صلی الله علیه [و آله] وسلم بعد نزول این آیه فرمود : (وَأُذِنَ لَكُنَّ أَنْ تَخْرُجْنَ لِحَاجَتِكُنَّ) .

آری شرط مسافرت زنان ، وجود محرم است همراه ایشان ، و در این سفر عبدالله بن الزبیر همشیره زاده حقیقی وی همراه وی بود ، طلحه بن عبیدالله (۳) شوهر خواهرش بود ، [یعنی شوهر] ام کلثوم بنت ابی بکر ، و زبیر بن العوام شوهر خواهر دیگر [ش] اسما بنت ابی بکر ، و اولاد این هر دو نیز همراه .

و ابن قتیبه - که بر تاریخ او اعتماد شیعه زیاده از کتاب الله است - در " تاریخ " خود مینویسد :

لَمَّا بَلَغَهَا يَبِعُهُ عَلِيٌّ [(عليه السلام)] أَمَرَتْ أَنْ يَعْمَلَ لَهَا هُودَجٌ مِنْ حَدِيدٍ ، وَجَعَلَ فِيهَا مَوْضِعَ الدِّخُولِ وَالْخُرُوجِ ، فَخَرَجَتْ وَأَبْنَاؤُهَا طَلْحَةُ وَالزُّبَيْرُ مَعَهَا .

۱- الأحزاب (۳۳) : ۵۹ .

۲- زیاده از مصدر .

۳- در [الف] اشتباهاً : (عبدالله) آمده است .

و نیز ازواج مطهرات پیغمبر [(صلى الله عليه وآله وسلم)] را جمیع رجال امت در محرمیت حکم پسران دارند ، پس آنها را با هر یک از افراد امت خروج درست است ، و همین است مذهب جمیع علمای امت ، « ۲۲۳ » و لهذا خلیفه ثانی در عهد خود چون ازواج مطهرات [را] (۱) برای حج فرستاد ، عثمان و عبدالرحمن بن عوف را همراه داد و گفت که : (إنکما ولدان بازان لهن) ، پس یکی از شما پیش سواری اینها باشد و یکی در عقب .

و با قطع نظر از این امور لفظ : (وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى) (۲) صریح دلالت میکند بر آنکه از خروج مطلقاً منع نفرموده اند ، بلکه از برآمدن بی پرده با زینت و زیور و اظهار لباس رنگین که رسم جاهلیت بود ، پس نهی خود از تمسک ساقط گشت .

آمدیم بر امر (وَقَزْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ) (۳) و از سابق بارها معلوم شد که امر نزد شیعه متعین برای وجوب نیست تا در مخالفت آن محذوری باشد (۴) .

۱- زیاده از مصدر .

۲- الأحزاب (۳۳) : ۳۳ .

۳- الأحزاب (۳۳) : ۳۳ .

۴- تحفه اثنا عشریه : ۳۳۰ - ۳۳۱ .

أقول :

علامه حسن بن یوسف بن مطهر حلی علیه الرحمه در کتاب “ کشف الحق و نهج الصدق ” در ضمن مطاعن صحابه منحرفین از حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) بعضی مثال عایشه را به نهجی که طعن بر او و بر دیگر صحابه مذکورین به طریق عموم وارد تواند شد ، ذکر کرده و غرض از آن تخصیص عایشه نیست .

و نصرالله کابلی در کتاب “ صواقع ” عبارت علامه حلی علیه الرحمه را متغیر ساخته و از آنجا قطع نموده ، بعد مطاعن عثمان ذکر نموده ، و مضمون بعضی مطاعن از کلام قاضی نورالله - نورالله مرقدہ - برداشته و طعن دهم از جانب خود اضافه نموده ، و مخاطب به ترجمه آن به تغیر یسیر پرداخته ، و ما در اینجا به جهت اثبات این مطلب اول عبارت نصرالله کابلی را نقل مینماییم ، و آن این است :

المطلب التاسع فی إبطال شبهات الرافضه فی مطاعن أم المؤمنین عائشه ؓ وهی عشره :

الأول : إنها خرجت إلى البصره ، وقد نهاها الله عن الخروج ، وأمر [ها] بالاستقرار فی منزلها ، فقال سبحانه : (وَقَزْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى) ، فهتكت حجاب الله

ورسوله ، وتبرجت وسافرت فى جحفل (۱) يزيد على سته عشر ألفاً . (۲) انتهى .

و عبارت علامه حلی علیه الرحمه این است :

وخرجت عائشه إلى قتال أمير المؤمنين (عليه السلام) ، ومعلوم أنها عاصيه بذلك ، أمّيا أولا- فلأنّ الله تعالى قد نهاها عن الخروج وأمر [ها] (۳) بالاستقرار فى منزلها ، فهتكت حجاب الله ورسوله ، وتبرجت ، وسافرت فى جحفل عظيم ، وجّم غفیر يزيد على سته (۴) عشر ألفاً . (۵) انتهى .

و نصرالله کابلی قول علامه علیه الرحمه را که این است : (ومعلوم أنها عاصيه بذلك أمّا أولا فلأنّ الله تعالى ..) حذف نموده .

و مخاطب در ترجمه این لفظ زیاد کرده : (آن مطهره از مدینه به مکه و از آنجا به بصره رفت) .

و به جای قوله : (فهتكت حجاب الله ورسوله) گفته : (پس او را چه مناسب بود) .

۱- فى المصدر : (محفل) .

۲- الصواعق ، ورق : ۲۷۹ - ۲۸۰ .

۳- الزیاده من المصدر .

۴- فى المصدر : (سبعة) .

۵- نهج الحق : ۳۶۷ - ۳۶۸ .

و تقریر طعن را از اول چنان ذکر کردن که جواب به سهولت میسر گردد (۱)، عادت این ناصبی است .

چون مقصود اصلی ما نقض کلام این ناصبی است ، لهذا به ردّ اقوال او پرداخته میشود .

پس بدان که آنچه گفته : مطاعن أم المؤمنین عایشه صدیقه زوجه محبوبه مطهره رسول [(صلی الله علیه وآله وسلم)] . . . ده است .

جوابش آنکه : به نزد شیعیان امیرالمؤمنین (علیه السلام) ، عایشه نه صدیقه بود ، نه محبوبه آن حضرت ، و نه مطهره از رجس < ۲۲۴ > گناه ، و نه طعنهای او مقصور و محصور در ده است .

اما آنچه گفته : قرار در بیوت و عدم خروج از خانه ها ، اگر مطلق میبود بایستی که آن حضرت صلی الله علیه [وآله] وسلم ازواج را بعد نزول این آیه برای حج و غیره برنمیآورد (۲) ، و در غزوات همراه نمیبرد . . . الی آخر .

پس مردود است به اینکه عایشه خود اعتراف کرده که این مسیر او خلاف نصّ قرآنی که آیه : (وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ) است بود ، پس تأویلات بارده مخاطب - که به تقلید خواجه کابلی ذکر کرده - از سر باطل باشد .

۱- در [الف] اشتباهاً اینجا : (واو) آمده است .

۲- در [الف] (نمیرآورد) آمده است که اصلاح شد .

ابن حجر در “فتح الباری شرح صحیح بخاری” آورده :

قد أخرج الطبری - بسند صحیح - ، عن أبي یزید المدینی ، قال : قال عمار بن یاسر لعائشه - لَمَّا فرغوا من الجمل - : ما أبعد هذا المسیر من العهد الذی عهد إليك - یشیر إلى قوله تعالی : (وَقَزَنَ فِی بُیُوتِکُنَّ) - فقالت : أبو یقظان ؟ ! قال : نعم . قالت : والله إنک ما علمت تقول (۱) بالحق . قال : الحمد لله الذی قضی لی علی لسانک (۲) .

حاصل آنکه طبری به سند صحیح از ابی یزید روایت نموده که گفت : فرمود عمار یاسر به عایشه - هر گاه که فارغ شدند از جنگ جمل که - : چقدر دور بود این سفر تو از عهدی که عهد کرده شد به سوی تو ! - مرادش از این عهد قول خدای تعالی بود : (وَقَزَنَ فِی بُیُوتِکُنَّ) یعنی قرار گیرید ای ازواج رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در خانه های خود - گفت عایشه که : گوینده این حرف ابوالیقظان - یعنی عمار - است ؟ عمار گفت : بلی . عایشه گفت : قسم به خدا من نمیدانستم که تو این کلمه حق خواهی گفت (۳) . عمار گفت : حمد و ثنا

۱- فی المصدر : (لِقَوَال) .

۲- [الف] کتاب الفتن . [فتح الباری ۱۳ / ۴۹] .

۳- ظاهراً ترجمه عبارت چنین است : تا آنجا که من میدانم تو همیشه حقیقت را میگویی . و بنابر آنچه در نسخه چاپی آمده : بسیار حق گو هستی .

است مر خدای را که حکم فرمود برای من بر زبان تو . یعنی تو اقرار کردی که این مسیر تو خلاف عهد خدای تعالی بود .
انتهی المحصل .

در این حدیث عایشه تصریح کرده که آنچه عمار گفته - که : این مسیر عایشه مخالف عهد قرآنی بود - حق گفته .

و در تفسیر "درّ منثور" مذکور است :

أخرج ابن أبي شيبة ، وابن سعد ، وعبد الله بن أحمد - في زوائد الزهد - ، وابن المنذر ، عن مسروق . . . ، قال كانت عائشه . . .
إذا قرأت : (وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ) بكت حتى يبلى (۱) خمارها . (۲) انتهى .

این روایت هم صریح دلالت دارد بر آنکه عایشه میدانست که او مخالفت این آیه کرده لهذا در وقت قرائت آن بکا و زاری
مینمود .

و در "روضه الأحباب" مذکور است :

و از ابوهریره . . . مروی است که گفت : رسول خدا صلی الله علیه [و آله] وسلم در حجه الوداع زنان خود را با خود به حج
برد ، بعد از آنکه از ادای مناسک فارغ شدند و باز گشتند ، فرمود : « این حجه الإسلام بود که گزاردید و از گردن شما ساقط
شد ، بعد از این باید که روی حصیر را غنیمت شمردید و از خانه خود به عزم سفر هیچ جا مروید » .

۱- فی المصدر : (تبلى) .

۲- الدرّ المنثور ۵ / ۱۹۶ .

و ابوهریره گوید : تمام زنان آن حضرت بعد از وی به حج رفتند الا سوده و زینب بنت جحش که گفتند : ما بعد از وی بر هیچ دابه سوار نشویم چنانچه ما را فرمود . (۱) انتهى .

و نیز در تفسیر "درّ منثور" مذکور است :

أخرج عبد بن حميد ، وابن المنذر ، عن محمد بن سيرين - بُبْتُ : أنه قيل لسوده (۲) رضى الله عنها زوج النبى صلى الله عليه وآله [وآله] وسلم : ما لك لا تحجّين ، ولا تعتمرين ، كما يفعل أخواتك ؟ ! فقالت : قد حججتُ ، واعتمرتُ ، وأمرنى الله أن أقرّ فى بيتى ، فوالله < ۲۲۵ > لا أخرج من بيتى حتى أموت .

قال : فوالله ما خرجت (۳) من باب حجرتها حتى أخرجت (۴) بجنازتها (۵) .

۱- روضه الأحباب ، ورق : ۱۸۰ - ۱۸۱ . و در جای دیگر نوشته : روایتی آنکه : با تمام زوجات مطهرات پرده عصمت و طهارت گفت : « بر شما باد که گوشه خانه خود نگهدارید ، و خود را از نظر نامحرم مصون و مستور سازید ، چنانکه حق تعالی در شأن شما فرموده : (وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى) » . روضه الأحباب ، ورق : ۱۷۲ - ۱۷۳ .

۲- در [الف] اشتباهاً آمده : (يثبت أنه قال : سوده) ، از مصدر تصحيح شد .

۳- در [الف] اشتباهاً : (أخرجت) آمده است .

۴- در [الف] اشتباهاً : (أخرجها) آمده است .

۵- الدرّ المنثور ۵ / ۱۹۶ .

و نیز در آن مذکور است :

وأخرج أحمد ، عن أبي هريره . . . : أن النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم قال - لئن سأهت عام حجه الوداع - : « هذه ، ثم ظهور الحصر » ، قال : فكان كلهنّ يحججن إلا زينب بنت جحش وسوده بنت زمعه ، وكانتا تقولان : والله لا تحرّكنا دأبه بعد إذ سمعنا ذلك من رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم (۱).

از اینجا صریح واضح است که : سوده و زینب ازواج رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) خروج خود را از بیت خودشان (۲) مخالف نصّ قرآنی و عصیان خدا میدانستند .

و نیز ظاهر میشود که ورای نهی قرآنی حضرت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) هم ازواج خود را از سفر نهی فرموده بود ، و گفته : « به هیچ جا به سفر مروید » ، و لهذا زینب و سوده به متابعت قرآن و رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) هرگز به سفری نرفتند و از خانه خود بیرون نشدند ، پس عایشه در این سفر مخالفت خدا و رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) کرده باشد .

و اما آنچه گفته : پس معلوم شد که مراد از این امر و نهی تأکید امر تستر و حجاب است تا مثل چادرپوشان در کوچه و بازار هرزه گردی نکنند ، و سفر کردن منافی تستر و حجاب نیست .

۱- الدرّ المنثور ۵ / ۱۹۶ .

۲- در [الف] (خودها) آمده است که اصلاح شد .

پس معلوم است که این تأویل ، صریح تحریف قرآن است از معنای حقیقی آن ، و اجلائی صحابه رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) و ازواج آن حضرت بلکه خود عایشه - که اعلم به معاذیر نفس خود بود - و علمای اهل سنت از این آیه همان معنا فهمیده اند که شیعه میگویند .

و اگر فهم آنچه مخاطب گفته از آیه صحیح میبود ، خود عایشه که محتاج تر از این ناصبی به القای عذر خود بود ، چرا این معنا [را] ذکر نمیکرد ؟! و به چه طور همان معنایی که شیعیان میگویند تسلیم میکرد ؟!

ابن حجر در “ فتح الباری ” در شرح قول عمار : (تبعونه أو إياها) در کتاب الفضائل در فضائل عایشه گفته :

ولعله أشار إلى قوله تعالى : (وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ) ، فإنه أمر حقیقی خوطب به أزواج النبی صلی الله علیه [وآله] وسلم ، ولهذا كانت أم سلمه تقول : لا یحرکنی ظهر بعیر حتی ألقى النبی صلی الله علیه [وآله] وسلم .

والعذر عن عائشه فی ذلك أنها كانت متأوله (۱) هی وطلحه والزبیر ، وكان مرادهم اتباع الإصلاح بین الناس ، وأخذ القصاص من قتله عثمان . . . (۲) .

۱- در [الف] اشتبهاً : (مساو له) آمده است .

۲- فتح الباری ۷ / ۸۳ - ۸۴ .

از اینجا معلوم شد که ام سلمه - که از ازواج مطهرات رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) است - از این آیه همان معنا که شیعه میفهمند، میفهمید، و هرگز بعد رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بر ظهر شتری سوار نشد تا آنکه وفات نمود.

و نیز ابن حجر همین معنا را تسلیم کرد و تغلیط آن نکرد، بلکه برای تأیید آن، قول ام سلمه [را] آورد.

و عذری که از عایشه ذکر کرده، پس از آن هم معلوم میشود که عایشه و طلحه و زبیر نیز از آیه همین معنا میفهمیدند، لیکن چون سفر عایشه را موجب اصلاح بین الناس گمان میکردند، برای ضرورت مباح میدانستند.

و بطلان این عذر از آنچه گذشت و از آنچه میآید ظاهر است.

اما آنچه گفته: و این سفر نیز چون برای اصلاح ذات البین و تنفیذ حکم قصاص خلیفه عادل - که به ظلم مقتول شده بود - واقع شد، مثل حج و عمره گردید.

پس مقذوح است به چند وجه:

اول: اینکه عجب اصلاح ذات البین بود که در آن < ۲۲۶ > بسیاری از اجلای صحابه رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) و مسلمین به قتل آمدند؟! این را... (۱) افساد ذات البین باید گفت یا اصلاح آن؟!!

۱- در [الف] به اندازه یکی دو کلمه سفید است.

قتل يك مؤمن موجب دخول نار است ، و عايشه باعث قتل هزارها از مسلمين و جمعى كثير از اصحاب رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) شد ، در “ طرايف ” مذکور است :

ولقد أعجبنى حديث وقفْتُ عليه فى المغنى (١) ، وهى : أن امرأه من الكوفيات دخلت على عائشه ، فقالت : يا أم المؤمنين ! ما تقولين فى امرأه قتلت ولدها عمداً ، وهو مؤمن ؟ فقالت : تكون كافره ؛ لأن الله يقول : (وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا) (٢) ، فقالت لها الكوفيه : فما تقولين فى أم قتلت ستة عشر ألفاً من أولادها المؤمنين ؟ !

فهمت عايشه عنها (٣) فقالت عايشه : أخرجوا عدوه الله عني (٤) .

و علامه زمخشرى در “ ربيع الأبرار ” اين حكایت [را] به اين عبارت آورده :

دخلت أم أفعى العبيده على عائشه ، فقالت : يا أم المؤمنين ! ما

١- فى المصدر : (المعنى) .

٢- النساء (٤) : ٩٣ .

٣- [الف] [خ ل : أنها واقعتها] واقفتها [على قتل] من قتل [بطريقها و حربها فى البصره من الأخيار والصالحين .

٤- الطرائف : ٢٩٣ .

تقولين فى امرأه قتلت ابناً لها صغيراً؟ قالت : وجبت لها النار . قالت : فما تقولين فى امرأه قتلت من أولادها الكبار عشرين ألفاً؟
! قالت : خذوا بيد عدوه الله (١) .

و در "محاضرات" راغب اصفهانی چنین مذکور است :

ویروی : أن امرأه قالت لعائشه . . . ما تقولين فى امرأه قتلت ابنها؟ قالت : هى فى النار ، قالت : فمن قتلت عشرين ألفاً؟!
فقالت : دونك عنى (٢) .

دوم : آنکه تنفيذ حکم قصاص کار خلیفه عادل است نه کار زنان .

و نیز عادل بودن خلیفه مقتول و کشته شدن او به ظلم ، غلط محض است ، چنانچه سابقاً از این ، در ردّ جواب طعن دهم از مطاعن عثمان گذشت .

١- [الف] الباب التاسع عشر فى الجواب [الأجوبه] المسكته . [ربيع الابرار ٢ / ٦٠] .

٢- [الف] قوبل على أصل المحاضرات فى الحدّ العشرين فى آخر الحدّ . (١٢) . [انظر عيون الأخبار لابن قتيبه ١ / ٣٠٠ ، ومع الأسف لا توجد القصة فى المحاضرات المطبوع المحرّف . . ! قال العلامة الأمينى - بعد نقل قضيه تأتى فى مطاعن معاويه - : هذه القضيه ذكرها الراغب فى محاضراته المخطوطه الموجوده ، وهكذا نقلت عنها فى تشييد المطاعن ٢ / ٤٠٩ غير أن يد الطبع الأمينه ! حرّفها من الكتاب مع أحاديث التى ترجع إلى معاويه . انظر : الغدير ١١ / ٧٩] .

سوم : آنکه این سفر عایشه اگر مانند سفر حج و عمره ، جایز بلکه مستحسن میبود ، اجلای صحابه و ازواج رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بر او انکار نمیکردند ، و انکار نمودن اجلای صحابه و ازواج این سفر عایشه را ، به روایات ثقات اهل سنت ثابت و متحقق است ، چنانچه از کتاب “ فتح الباری ” آنفاً گذشت که عمار یاسر - که به اقرار اهل سنت صادق اللهجه بود - بر این مسیر او انکار کرد .

و در مجلد سوم “ روضه الاحباب ” مذکور است :

روز دیگر جناب امیرالمؤمنین [(علیه السلام)] ، زید بن صوحان را با معدودی چند به [سوی] عایشه فرستاد که : « بروید و با او بگویید که : آیا نفرموده تو را خدای تعالی که در خانه خود باشی و از آنجا بیرون نیایی ؟ ! » پس زید بن صوحان با رفقا به سوی عایشه رفتند و پیغام امیرالمؤمنین [(علیه السلام)] بدو رسانیدند ، عایشه گفت : من هیچ جواب ندارم این سخنان را ، چرا که از حجتهای علی بن ابی طالب عاجزم . (۱) انتهى باختصار .

و بخاری در “ صحیح ” خود آورده :

عن أبي بكره ، قال : لقد نفعني الله بكلمه أيام الجمل ، لما بلغ النبي [(صلی الله علیه وآله وسلم)] أن فارساً ملكوا ابنه كسرى ، قال صلى الله عليه [وآله] وسلم : « لن يفلح قوم ولّوا أمرهم امرأه » (۲) .

۱- روضه الأحباب ، ورق ۳۵۴ - ۳۵۵ .

۲- [الف] كتاب الفتن . (۱۲) . [صحیح بخاری ۹۷ / ۸] .

یعنی نفع کرد خدای تعالی مرا در روز جنگ جمل به کلمه [ای] که فرموده بود حضرت رسول خدا صلی الله علیه [وآله] وسلم هرگاه که شنید که اهل فارس دختر کسری را پادشاه گردانیدند ، فرمود آن حضرت که : « هرگز < ۲۲۷ > رستگار نخواهند شد قومی که سپردند امر خود را به زنی » .

ابن حجر در “ فتح الباری ” در شرح این حدیث گفته :

فی روایه حمید : (عصمنی الله) (۱) .

و این قول دلالت بر خطای عایشه در خروج میکند .

و نیز ابن حجر گفته :

نقل ابن بطلال ، عن المهلب : أن ظاهر حدیث ابی بکره یوهم توهین رأی عائشه فیما فعلت (۲) .

یعنی ابن بطلال از مهلب نقل کرده که : ظاهر حدیث ابی بکره ایهام میکند توهین رأی عائشه [را] در آنچه کرد .

و نیز ابن حجر گفته :

أخرج البزاز - من طریق زید بن وهب - قال : بینا نحن حول حذیفه إذ قال : کیف أتمم ، وقد خرج أهل بیت نبیکم فرقتین یضرب بعضکم وجوه بعض بالسیف ؟ !

۱- فتح الباری ۱۳ / ۴۵ .

۲- فتح الباری ۱۳ / ۴۷ .

قلنا : يا أبا عبد الله ! فكيف نصنع إن أدر كنا ذلك ؟

قال : انظروا إلى الفرقة التي تدعو إلى أمر علي بن أبي طالب [(عليه السلام)] ، فإنها على الهدى . (١) انتهى .

و این قول حدیثه به صراحت تمام دلالت دارد که فرقه دیگر که در مقابله و مقاتله حضرت امیرالمؤمنین [(علیه السلام)] خروج کند ، آن فرقه بر ضلالت و گمراهی باشد ، وهو المطلوب .

و در “فتح الباری” مذکور است :

وأخرج أبو بكر بن أبي شيبة - من طريق عمر بن الهَجَّج - بفتح الهاء والجيم ، وتشديد النون بعدها مهملة - عن أبي بكره ، وقيل له : ما منعك أن تقاتل مع أهل البصره يوم الجمل ؟ فقال : سمعت رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم يقول : يخرج قوم هلكي لا يفلاحون ، قائدهم [امرأه] (٢) في الجنة (٣) .

و در “تذکره خواص الامه” تصنیف سبط ابن الجوزی مذکور است :

لَمَّا عَزَمَتْ عَائِشَةُ إِلَى الْمَسِيرِ نَهَتْهَا أُمُّ سَلْمَةَ ، وَقَالَتْ لَهَا : يَا هَذِهِ ! إِنَّ حِجَابَ اللَّهِ لَنْ يَرْفَعُ ، وَمَا أَنْتَ - يَا هَذِهِ ! - وَهَذَا الْأَمْرُ ؟ !
وقد تنازعتهُ الأيدي ، وتهافت فيه الرجال ، وتسكينه أصح

١- فتح الباری ١٣ / ٤٦ .

٢- الزیاده من المصدر .

٣- فتح الباری ١٣ / ٤٦ .

للمسلمين ، و اتق (١) على رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم من الافتضاح فى زوجته ! و اتق (٢) ما لم يبحه الله لك .

فلما رأتها لا تصغى إلى قولها ، فقالت :

نصحتُ ولكن ليس للنصح قابل * ولو قبلتُ ما عَنَفْتُها العواذل كَأَنِّي بها قد أردت (٣) الحرب رجلها * وليس لها إلا الترجل راجل (٤) وقيل : إن أم سلمه كانت بالمدينه ، وإنما كتبت إلى عائشه تنهاها ؛ لأنه لما عزم على [(عليه السلام)] على المسير قالت له ام سلمه : يا أمير المؤمنين ! لولا أنى أخاف أن أعصى الله لخرجتُ معك ، ولكن هذا ابني عمر - أعزّ عليّ من نفسى - فخذ معك .. فخرج معه ، ولم يزل ملازمه ، واستعمله على البحرين (٥) .

این کلام أم سلمه دلالت صریحه دارد بر آنکه عایشه به این سفر مخالفت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) کرده و امر غیر مباح را مرتکب شده .

و ابن ابی الحدید در “ شرح نهج البلاغه ” گفته :

-
- ١- فى المصدر : (فاتقى) .
 - ٢- فى المصدر : (و اتقى) .
 - ٣- فى المصدر : (ردّت) .
 - ٤- فى المصدر : (راحل) .
 - ٥- تذكره الخواص : ٦٧ .

وروى هشام بن محمد الكلبي - في كتاب الجمل - : أن أم سلمة كتبت إلى علي (عليه السلام) من مكة : أما بعد ؛ فإن طلحة وزبير . . وأشياعهم - أشياع الضلالة ! - يريدون أن يخرجوا بعائشه إلى البصره ، ومعهم ابن الحزان (١) عبد الله بن عامر [بن كرز] (٢) ، ويذكرون : أن عثمان قتل مظلوماً ، وأنهم يطلبون بدمه ، والله < ٢٢٨ > كافيههم بحوله وقوته ، ولولا ما نهانا الله عنه من الخروج ، وأمرنا به من لزوم البيوت ، لم أَدع الخروج إليك والنصره لك ، ولكنتى باعته نحوك ابني ، [عدل نفسى] (٣) ، عمر بن أبى سلمه ، فاستوص به - يا أمير المؤمنين ! - خيراً .

قال : فلما قدم عمر على علي (رضى الله عنه) [(عليه السلام)] أكرمه ، ولم يزل مقيماً معه حتى شهد مشاهدته كلها ، ووجهه على [(عليه السلام)] أميراً على البحرين ، وقال - لابن عم له - : « بلغنى أن عمر يقول الشعر ، فابعث إلى من شعره » ، فبعث إليه بأبيات له أولها :

جزتك (٤) أمير المؤمنين قرابه * رفعا (٥) بها ذكرى جزاء مؤفرا

١- لم يرد في المصدر (ابن الحزان) .

٢- الزيادة من المصدر .

٣- الزيادة من المصدر .

٤- در [الف] اشتبهاً : (حربك) آمده است .

٥- في المصدر : (رفعتُ) .

فَعَجِبَ عَلَيَّ (عَلَيْهِ السَّلَام) مِنْ شَعْرِهِ ، وَاسْتَحْسَنَهُ .

وَمِنَ الْكَلَامِ الْمَشْهُورِ - وَالْكَلَامِ الَّذِي قِيلَ : أُمُّ سَلَمَةَ رَحِمَهَا اللَّهُ كَتَبَتْ بِهِ إِلَى عَائِشَةَ - : إِنَّكَ جَنَّةٌ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ [(صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)] وَبَيْنَ أُمَّتِهِ ، وَإِنَّ الْحِجَابَ دُونَكَ لِمَضْرُوبٍ عَلَى حَرَمَتِهِ ، قَدْ جَمَعَ الْقُرْآنُ ذَيْلَكَ فَلَا تَنْدَحِيهِ ، وَسَكَنَ عَقِيرَاكَ فَلَا تَصْحَرِيهَا ، وَلَوْ أَذْكَرْتُكَ قَوْلَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ [وَآلِهِ] وَسَلَّمَ تَعْرِفُهَا ، لَنَهَشْتَ بِهَا نَهْشَ الرِّقْشَاءِ الْمَطْرُقَةِ ، مَا كُنْتَ قَائِلَهُ لِرَسُولِ اللَّهِ [(صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)] لَوْ لَفَيْكَ نَاصَةٌ لِعُودِكَ (١) مِنْ مَنْهَلٍ إِلَى مَنْهَلٍ ، قَدْ تَرَكَتِ عَهِيدَاهُ ، وَهَتَكَتِ سِتْرَهُ ، إِنْ عَمُودَ الدِّينِ لَا يَقُومُ بِالنِّسَاءِ ، وَصَدَعَهُ لَا يَرَأُبُ بَهْنَ ، حَمَادِيَاتِ النِّسَاءِ خَفَضَ الْأَصْوَاتِ وَخَفَرَ الْأَعْرَاضِ ، اجْعَلِي (٢) قَاعِدَهُ الْبَيْتِ قَبْرِكَ حَتَّى تَلْقِيَهُ (٣) وَأَنْتِ عَلَى ذَلِكَ .

فَقَالَتْ عَائِشَةُ : مَا أَعْرَفْنِي بِنِصْحِكَ ، وَأَقْبَلْنِي بِوَعْظِكَ (٤) ، وَلَيْسَ الْأَمْرُ حَيْثُ تَذْهَبِينَ ، مَا أَنَا بِعَمِيهِ عَنْ رَأْيِكَ ، فَإِنْ أَقَمَ فَفِي غَيْرِ حَرَجٍ ، وَإِنْ أَخْرَجَ فَفِي إِصْلَاحٍ بَيْنَ فِتْنَتَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ .

١- فِي الْمَصْدَرِ : (لَقَيْكَ نَاصَةٌ قُلُوصَ قَعُودِكَ) .

٢- دَر [الْف] اِشْتِبَاهًا : (اجْعَلْنِي) آمَدَهُ اسْت .

٣- فِي الْمَصْدَرِ : (تَلْقِيَنِهِ) .

٤- فِي الْمَصْدَرِ (لَوْعْظُكَ) .

وقد ذكر هذا الحديث أبو محمد عبد الله بن مسلم بن قتيبه في كتابه المصنّف في غريب الحديث - في باب أم سلمه على ما أُورده عليك - قال : لَمَّا أرادت عائشه الخروج إلى البصره أتتها أم سلمه ، فقالت لها : إنك سده بين محمد رسول الله [(صلى الله عليه وآله وسلم)] وبين أمته ، وحجابك مضروب على حرمة ، قد جمع القرآن ذيلك فلا تندحيه ، وسكن عقيراك فلا تصحريها ، الله من وراء هذه الأمه ، لو أراد رسول الله صلى الله عليه [وآله] أن يعهد إليك عهداً علتِ علتِ ، بل قد نهاك عن الفرطه في البلاد ، إن عمود الإسلام لا- يثأب بالنساء إن مال ، ولا- يرأب بهنّ إن صدع ، حماديات النساء غصّ الأطراف ، وخفر الأعراض ، وقصد (١) الوهازه ، ما كنت قائله لو أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم عارضك بعض (٢) الفلوات ناصه قلوفاً من منهل إلى آخر ، إن بعين الله مهواك ، وعلى رسوله ترددين ، وقد وجّهت سدافته - ويروى سحافته (٣) - وتركت عهيداه ، لو سرت مسيرك هذا ثم قيل لى : ادخلى الفردوس ، لاستحييت أن ألقى محمداً عليه [وآله] السلام هاتكه

١- في المصدر : (قصر) .

٢- في المصدر (بعد) .

٣- في المصدر : (سجافته) .

حجاًباً قد ضربه على ، اجعلى حصنك بيتك ، ووقاعه الستر قبرك حتى تلقيه (١) وأنت على تلك أطوع ما تكونين لله < ٢٢٩ > إذا لزمته (٢) ، وأنصر ما تكونين للدين ما حلت عنه ، لو ذكرتك قولاً تعرفينه لنهشت [به] (٣) نهش الرقشاء المطرقه .

فقال عائشه : ما أقبلنى لوعظك ، وليس الأمر كما تظنين ، ولنعم المسير مسير فزعتُ فيه إلى فئتان متناجزتان - أو قالت : مشاجرتان (٤) - إن أقعد ففى غير حرج ، وإن أخرج فإلى ما لا بد لى من الازدياد (٥) منه .

تفسير غريب هذا الخبر :

السده : الباب .

وقولها : (قد جمع القرآن ذيلك فلا تندحيه) .. أى لا تفسحيه (٦) وتوسعيه بالحركه والخروج .

يقال : ندحت الشىء : إذا وسعته ، ومنه يقال : فلان فى مندوحه

١- فى المصدر : (تلقيه) .

٢- فى المصدر : (بالرقبه) بدل قولها : (إذا لزمته) .

٣- الزيادة من المصدر .

٤- فى المصدر : (متناجزتان) .

٥- در [الف] اشتهاً : (الازياد) آمده است .

٦- فى المصدر (تفتحيه) ، در [الف] اشتهاً : (تفسحيه) آمده است .

عن كذب (١) .. أى فى سعه ، تريد قول الله تعالى : (وَقَرْنَ فِى بُيُوتِكُنَّ) ، ومن روى (تبدحيه) بالباء (٢) ، فإنه من البداح ، وهو المتسع من الأرض ، وهو معنى الأول .

وقولها : (وسكن عقيراك) ، من عقر الدار (٣) وهو أصلها ، أهل الحجاز يضمون العين ، وأهل نجد يفتحونها ، وعقيراء : اسم بنى من ذلك على صيغته التصغير ، ومثله مما جاء مصغراً كالرميا (٤) والحميا ، وهى سورة الشراب .

قال ابن قتيبه : ولم أسمع ب : عقيراء إلا فى هذا الحديث .

قولها : (فلا تصحريها) .. أى لا تبرزيها وتجعلها بالصحراء ، يقال : أصحر كما يقال : أنجد ، وأسهل ، وأحزن .

قولها : (الله من وراء هذه الأمه) .. أى محيط بهم ، وحافظ لهم ، وعالم بأحوالهم ، كقوله تعالى : (وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ) (٥) .

قولها : (عَلَتِ عَلَتِ) .. أى جرت فى هذا الخروج ، وعدلت عن

١- فى المصدر : (كذا) .

٢- در [الف] اشتبهاً : (بابهاء) آمده است .

٣- در [الف] اشتبهاً : (الداره) آمده است .

٤- فى المصدر (الثريا) .

٥- البروج (٨٥) : ٢٠ .

الواجب ، والعول : الميل والجور ، قال تعالى : (ذَلِكْ أَذْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا) (١) .

ومن الناس من يرويه : عَلَتِ عَلَتٍ - بكسر العين - أى ذهبت فى البلاد ، وأبعدت [فى السير] (٢) ، ويقال : عال فلان فى البلاد .. أى ذهب وأبعد ، ومنه قيل للذئب : عيال .

قولها : (عن الفرطه فى البلاد) .. أى عن السفر والشخوص ، من الفرط وهو : السبق والتقدم ، ورجل فارط إلى الماء .. أى سابق .

قولها : (لا يتأب بالنساء) .. أى لا يردّ بهنّ إن مال إلى استوائه ، من قولك : تأب فلان إلى كذا .. أى عاد إليه .

قولها : (ولا يرأب بهنّ إن صدع) .. أى لا يسدّ بهنّ ولا يجمع ، والصدع : الشقّ .

قولها : (حماديات النساء) ، يقال : حماداك أن تفعل كذا ، مثل قصاراك أن تفعل كذا .. (٣) أى جهدك وغايتك .

و (غصّ الأطراف) : جمعها .

و (خفر الأعراض) ، الخفر : الحياء ، والأعراض - جمع عرض -

١- النساء (٤) : ٣ .

٢- الزيادة من المصدر .

٣- قسمت : (مثل قصاراك أن تفعل كذا) در حاشيه [الف] به عنوان تصحيح آمده .

وهو الجسد ، يقال : فلان طيب العرض .. أى طيب ريح البدن ، ومن رواه الإعراض - بكسر الهمزة - جعله مصدراً من : أعرض عن كذا .

قولها : (وقصد (١) الوهازه) ، قال ابن قتيبه : سألت عن هذا ، فقال لى من سألته : سألتُ عنه أعرابياً فصيحاً ، فقال : الوهازه : الخطوه ، يقال للرجل : إنه لمتوهز ومتويش (٢) ، إذا وطئ وطئاً ثقيلاً .

قولها : (ناصه قلوصاً) .. أى رافعه لها فى السير ، [و] (٣) النصّ : الرفع ، [و] (٤) منه يقال : حديث منصوص .. أى مرفوع ، [و] (٥) القلوص من النوق : الشابه ، وهى بمنزله الفتاه من النساء .

و (المنهل) : الماء ترده الإبل . < ٢٣٠ > قولها : (إن بعين الله مهاوك) .. أى إن الله يرى سيرك وحركتك .

والهوى : الانحدار فى المسير من النجد إلى الغور .

١- فى المصدر : (قصر) .

٢- فى المصدر : (متوهر) .

٣- الزيادة من المصدر .

٤- الزيادة من المصدر .

٥- الزيادة من المصدر .

قولها : (وعلى رسوله تردين) . . أى تقدمين فى القيامه .

قولها : (وقد وَّجَّهتِ سدافته) ، السدافه : الحجاب والستر ، هى من أسدف الليل ، إذا ستر بظلمته ، كأنه أرخى ستوراً من الظلام ، ويروى بفتح السين ، وكذلك القول فى سحاقتة (١) إنه يروى بكسر السين وفتحها ، والسدافه والسحاقه (٢) بمعنى .

ووجهت . . أى نظمتها بالخرز ، والوجهه : خرزه معروفه ، وعاده العرب أن تنظم على المحمل خرزات إذا كان النساء حولها .

[قولها] (٣) : (وتركِ عهيداه) ، لفظه مصغَّره مأخوذه من العهد مشابهاً لما سلف من قولها : (عقيراك) ، و (حماديات النساء) .

قولها : (ووقاعه الستر) . . أى موقعه على الأرض إذا أرسلته ، وهى الوقعه (٤) أيضاً ، وموقعه الطائر .

قولها : (حتّى تلقيه وأنت على تلك) . . أى [على] (٥) تلك الحال ، فحذف .

١- فى المصدر : (سجافته) .

٢- فى المصدر : (السجافه) .

٣- الزيادة من المصدر .

٤- فى المصدر : (الموقعه) .

٥- الزيادة من المصدر .

قولها : (أطوع ما تكونين لله إذا لزمته) ، (أطوع) مبتدأ ، (وإذا لزمته) خبر المبتدأ ، والضمير في (لزمته) راجع إلى العهد والأمر الذي أمرت به .

قولها : (انهشت نهش الرقشاء المطرقة) . . أي بعضك (١) ونهشك ما أذكره لك وأذكرت به ، كما ينهشك أفعى رقشاء ، [و [(٢) الرقش في ظهرها هو النقطة ، والجراده - أيضا - رقشاء ، قال النابغة :

< شعر > فبت وكأني ساورتني ضيله (٣) من * الرقش في أنيابها السم ناعق < / شعر > والأفعى توصف بالإطراق ، وكذلك الأسد والنمر والرجل الشجاع ، وكان معاوية يقول في علي (عليه السلام) : الشجاع المطرق ، وقال الشاعر - وذكر أفعى - :

< شعر > أصم أعمى ما يجيب (٤) الرقى * من طول إطراق وإسباب (٥) < / شعر >

١- في المصدر : (لغضك) .

٢- الزيادة من المصدر .

٣- في المصدر : (ضيله) .

٤- در [الف] اشتباهاً : (نحب) آمده است .

٥- في المصدر : (واسبات) .

قولها : (فُتِنَانٌ مَتَاجِزَتَانِ) .. أى تسرع كل واحد [ه] (۱) منهما إلى نفوس الأخرى ، ومن رواه مشاجرتان أراد الحرب ، وطعن النحور بالأسنه ، ورشقها بالسهام .

وفزعت إلى فلان فى كذا .. أى لذت به والتجأت إليه .

قولها : (إن أقعد ففى غير حرج) .. أى غير إثم .

وقولها : (فإن أخرج فإلى ما لا بدّ لى من الازدياد (۲) منه) ، كلام من يعتقد الفضيله فى الخروج ، أو يعرف موقع الخطأ ويصرّ عليه . (۳) انتهى .

و ابو عبيد القاسم بن سلام در كتاب “ غريب القرآن والحديث “ در لغت (رقص) گفته :

فى حديث أم سلمه : أنها قالت لعائشه (۴) : (لو ذكرتك قولاً تعرفينه نهشت نهش الرقشاء المطرق) .

الرقشاء : الأفعى ، سمى بذلك لرقش فى ظهرها ، وهى خطوط ونقط (۵) .

۱- الزيادة من المصدر .

۲- در [الف] اشتبهاً : (الازياد) آمده است .

۳- [الف] در جزء سادس شرح كلامه (عليه السلام) بعد فراغه من حرب الجمل فى ذمّ النساء . [شرح ابن ابى الحديد ۶ / ۲۲۰ - ۲۲۹] .

۴- در [الف] اشتبهاً : (بعائشه) آمده است .

۵- مطلب در در كتاب “ غريب القرآن والحديث “ ابو عبيد القاسم بن سلام پيدا نشد ، ولى همين عبارت در لسان العرب ۶ / ۳۰۵ آمده ، و مؤلف از نهايه ابن اثير به زودى نقل خواهد نمود ، همچنين مراجعه شود به : غريب الحديث ابن قتيبه ۲ / ۱۸۶ ، معانى الاخبار شيخ صدوق : ۳۷۸ ، بحار الأنوار ۳۲ / ۱۵۷ .

و ابن اثير صاحب "جامع الاصول" در "نهايه" در لغت (سده) گفته :

ومنہ حدیث أم سلمه أنها قالت لعائشه - لما أرادت الخروج إلى البصره - : (إنك سده بين رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وأُمَّته) . . أي باب ، فمتى أُصيب ذلك الباب بشيء فقد دخل على رسول الله [(صلى الله عليه وآله وسلم)] في حريمه وحوزته ، واستفتح ما حماه ، فلا تكونى أنت سبب ذلك بالخروج < ٢٣١ > الذى لا يحب عليك ، فتوخي (١) الناس [إلى] (٢) أن يفعلوا مثلك (٣) .

و در لغت (ندح) گفته :

وفي حدیث أم سلمه قالت لعائشه : (قد جمع القرآن ذيلك ، فلا تندحيه) . . أي لا توسّعيه وتنشريه ، وأرادت قوله تعالى : (وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ) (٤) .

و در لغت (عقر) گفته :

١- في المصدر : (لا يجب عليك ، فتحوجي) .

٢- الزيادة من المصدر .

٣- النهايه ٢ / ٣٥٣ .

٤- النهايه ٥ / ٣٥ ، والآيه الشريفه في سوره الأحزاب (٣٣) : ٣٣ .

وفى حديث أم سلمه أنها قالت لعائشه : (سكن الله عقيراك فلا تصحريها) .. أى أسكنك بيتك ، وسترک (١) ، فلا تبرزيه .

وهو اسم مصغّر مشتق من عقر الدار .

قال القتيبي : لم أسمع بعقير إلا فى هذا الحديث .

وقال الزمخشري : كأنها تصغير العقرى - على فعلى - من عقر : إذا بقى مكانه لا يتقدم ولا يتأخر فزعاً أو أسفاً أو خجلاً ، وأصله من عقرت به ، إذا أطلت حبسه ، كأنك عقرت راحلته فبقى لا يقدر على الرواح (٢) .

وأرادت بها (٣) نفسها .. أى سكن نفسك التى حقها أن تلزم مكانها ، ولا- تبرز إليها الصحراء ، من قوله تعالى : (وَقَرْنَ فِى بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ) (٤) .

و در لغت (صحر) گفته :

وحديث أم سلمه لعائشه : (سكن الله عقيراك فلا تصحريها) .. أى لا تبرزيها إلى الصحراء ، هكذا جاء فى هذا الحديث متعدياً

١- فى المصدر : (ويترك فيه) بدل : (سترك) .

٢- فى المصدر : (البراح) .

٣- فى المصدر : (به) .

٤- النهايه ٣ / ٢٧٤ - ٢٧٥ .

على حذف الجارّ وإيصال الفعل ، فإنه غير متعدّ (١) .

و در لغت (عول) گفته :

وفى حديث أم سلمه قالت لعائشه : (لو أراد رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم أن يعهد إليك علت) . . أى عدلت عن الطريق وملت .

قال القتيبي : وسمعت من يرويه [عِلتِ] (٢) بكسر العين ، فإن كان محفوظاً فهو من : عال فى البلاد يعيل : إذا ذهب . . إلى آخره (٣) .

و در لغت (فرط) گفته :

وفى حديث أم سلمه قالت لعائشه : (أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم نهاك عن الفرطه فى الدين) . . يعنى السبق والتقدم ومجاوزه الحدّ (٤) .

و در لغت (ثوب) گفته :

وفى حديث أم سلمه قالت لعائشه : (إن عمود الدين لا يثاب

١- النهاية ٣ / ١٢ - ١٣ .

٢- الزيادة من المصدر .

٣- النهاية ٣ / ٣٢٢ .

٤- النهاية ٣ / ٤٣٤ .

بالنساء إن مال) .. أى لا يعاد إلى استوائه ، من تاب يثوب إذا رجع (١).

و در لغت (حمد) گفته :

وفى حديث أم سلمه : (حماديات النساء غصّ الأطراف) .. أى غاياتهنّ ومنتهى ما يحمد منهنّ (٢).

و در لغت (غصّ) گفته :

ومنه حديث أم سلمه : (حماديات النساء غصّ الأطراف) فى قول القتيبي (٣).

و در لغت (خفر) گفته :

الخفر - بالفتح - : الحياء ، ومنه حديث أم سلمه لعائشه : (غصّ الأطراف وخفر الإعراض) .. أى الحياء من كل ما يكره لهنّ ..
أى ينظرن إليهن (٤) ، فأضافت الخفر إلى الإعراض .. أى الذى تستعمله لأجل الإعراض .

١- النهاية ١ / ٢٢١ .

٢- النهاية ١ / ٤٢٠ .

٣- النهاية ٣ / ٣٧١ .

٤- فى المصدر : (أن ينظرن إليه) .

ويروى : الأعراس - بالفتح - جمع العرض ، أى إنهن يستحيين ويتسترن لأجل أعراسهن وصونها (١).

و در لغت (وهز) گفته :

وفى حديث أم سلمه : (حماديات النساء غصّ الأطراف وقصر الوهازه) [. . أى قصر الخطأ ، والوهازه : الخطو ، وقد توّهز يتوّهز ، إذا وطئ وطئاً ثقيلاً ، وقيل : الوهازه : (٢) مشيه الحقرات فيه (٣) .

و در لغت (نصّ) گفته :

أصل النصّ : أقصى الشيء وغايته ، ثم سُمي به ضرب من السير سريع ، ومنه حديث أم سلمه لعائشه : ما كنت قائله لو أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم عارضك ببعض الفلوات ناصه قلو صاً < ٢٣٢ > من منهل إلى منهل . . أى رافعه لا (٤) فى السير (٥) .

و در لغت (وجه) گفته :

وفى حديث أم سلمه قالت لعائشه - حين خرجت إلى

١- النهاية ٢ / ٥٣ .

٢- الزيادة من المصدر .

٣- فى المصدر : (الخفرات) وبدون : (فيه) . النهاية ٥ / ٢٣٢ .

٤- فى المصدر : (لها) .

٥- النهاية ٥ / ٦٤ .

البصره - : (قد وجَّهت سدافته) .. أى أخذت وجهها ، وهتكت سترك فيه .

وقيل : معناه أزلت سدافه - وهى الحجاب - من مكانها الذى أمرت أن تلزميه ، وجعلتها أمامك (١) .

و در لغت (سدف) گفته :

وفى حديث أم سلمه قالت لعائشه : (قد وجَّهت سدافته) السدافه : الحجاب والستر ، من السدفه : الظلمه ، يعنى أخذت وجهها ، وأزلتها عن مكانها الذى أمرت به (٢) .

و در لغت (وقع) گفته :

وفى حديث أم سلمه قالت لعائشه : (اجعلى حصنك بيتك ، ووقاعه الستر قبرك) ، الوقاعه - بالكسر - : موضع وقوع طرف الستر (٣) .

در لغت (نهش) (٤) گفته :

١- النهايه ٥ / ١٥٩ .

٢- النهايه ٢ / ٣٥٥ .

٣- النهايه ٥ / ٢١٥ .

٤- كذا فى [الف] والصحيح : (رقص) .

وفى حديث أم سلمه قالت لعائشه : (لو (۱) ذكرتك قولاً تعرفينه نهشتنى (۲) نهش الرقشاء المطرق) .

والرقشاء : الأفعى ، سميت بذلك لرقش فى ظهرها ، وهو خطوط ونقط ، وإنما قالت : المطرق ؛ لأن الحيه تقع على الذكر والأنثى (۳) .

و صاحب "نهايه" ذكر اين حديث در مواضع ديگر نيز کرده (۴) .

۱- در [الف] اشتبهاً : (لولا) آمده است .

۲- در [الف] اشتبهاً : (نهشته) آمده است .

۳- النهايه ۲ / ۲۵۰ .

۴- در كتاب النهايه ۱ / ۱۰۴ لغت (بدح) گوید : فى حديث أم سلمه قالت لعائشه . . . : (قد جمع القرآن ذيلك فلا تبدحيه) من البداح ، وهو المتسع من الأرض . . . أى لا- توسيعه بالحركه والخروج . و در النهايه ۲ / ۱۷۶ لغت (رأب) گوید : ومنه حديث أم سلمه لعائشه . . . : (لا- يرأب بهن إن صدع) ، قال القتيبي : الروايه صدع ، فإن كان محفوظاً فإنه يقال : صدعت الزجاجة فصدعت ، كما يقال : جبرت العظم فجبر ، وإلاً فإنه صدع ، أو انصدع . و همچنين مراجعه شود به : الصحاح للجوهري ۱ / ۴۱۰ و ۳ / ۱۱۴۸ ، معجم مقاييس اللغة ۴ / ۹۵ ، مختار الصحاح : ۳۳۴ ، لسان العرب لابن منظور ۱ / ۲۴۷ ، ۳۹۸ و ۲ / ۴۰۷ ، ۶۱۳ و ۳ / ۳۱۲ و ۴ / ۲۵۴ ، ۴۴۳ ، ۵۹۷ و ۵ / ۴۳۱ و ۶ / ۳۰۵ و ۷ / ۹۸ ، ۱۷۲ ، ۳۶۸ و ۸ / ۴۰۳ و ۹ / ۱۴۸ ، ۲۱۳ و ۱۱ / ۴۸۷ ، تاج العروس للزبيدي ۲ / ۴ و ۴ / ۲۲۷ و ۵ / ۱۴۶ و ۶ / ۳۶۱ و ۷ / ۷۷ ، ۲۵۵ و ۹ / ۱۲۳ ، ۳۶۹ و ۱۰ / ۹۵ ، ۳۶۴ و ۱۲ / ۲۶۳ ، ۲۶۷ ، ۳۴۵ .

و محمد بن طاهر گجراتی در “مجمع البحار” نیز ذکر این حدیث کرده ، چنانچه در لغت (ثوب) گفته :

وفی حدیث أم سلمه لعائشه : (إن عمود الدين إن مال لا يثاب بالنساء) . . . أي لا يعاد إلى استوائه . (۱) انتهى .

و مجدالدین فیروزآبادی در “قاموس” در لغت (سد ف) گفته :

السدافه - ككتابه - : الحجاب ، ومنه قول أم سلمه لعائشه . . . : (قد وجَّهت سدافته) . . . أي هتكت الستر . . . أي أخذت وجهها .

وقيل : أزلتها عن مكانها الذي أمرت أن تلزميه ، وجعلتها أمامك (۲) .

و در لغت (ندح) گفته :

ندحه - كمنعه - : وسعه ، ومنه قول أم سلمه لعائشه : (قد جمع القرآن ذيلك فلا تندحيه) . . . أي لا توسِّع به بخروجك إلى البصره (۳) .

۱- مجمع بحار الأنوار ۱ / ۳۰۹ - ۳۱۰ .

۲- القاموس المحيط ۳ / ۱۵۱ .

۳- القاموس المحيط ۱ / ۲۵۲ .

و در “صراح” در لغت (ندح) مذکور است :

وفی حدیث أم سلمه [أنها] (۱) قالت لعائشه : (قد جمع القرآن ذیلک فلا تندحیه) . . . أي لا توسعیه بالخروج إلى البصره .

ویروی : لا تندحیه . . . أي لا تفسحیه ، من البداح ، وهی المتسع من الأرض (۲) .

و در “صراح” در لغت (فرط) نیز ذکر این حدیث کرده (۳) .

و شریشی در “شرح مقامات” در مقامه رابعه و اربعین گفته :

قالت أم سلمه لعائشه . . . : (ما كنت قائله لو أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم عارضك ببعض الفلوات ، ناصه قلوصلاً من سهل إلى آخر) (۴) .

پس از این کلام که بودن آن از أم سلمه به شهادت ابن قتیبه در “غریب الحدیث” و ابن عبید قاسم بن سلام در “غریب القرآن والحدیث” و ابن اثیر در “نهایه اللغه” و محمد بن طاهر گجراتی در “مجمع البحار” و مجدالدین فیروزآبادی در “قاموس” و ابوالفضل محمد بن عمر بن خالد در

۱- الزیاده من المصدر .

۲- فی المصدر : (لا تندحیه - بالباء - . . . أي لا تفتحیه ، من البدح ، وهو العلانیه) ، انظر : صراح اللغه : ۸۸ .

۳- عبارت از صراح اللغه : ۲۳۶ حدود ۱۰ صفحه دیگر خواهد آمد .

۴- شرح مقامات حریری ۴ / ۱۴۶ .

“صراح” و شریسی در “شرح مقامات” ثابت شده ، چند فوائد حاصل شد :

اول : آنکه عایشه در قرآن مأمور بود به عدم خروج ، پس در خروج خلاف قرآن کرد و عاصیه شد ، و تأویلات واهیه مخاطب باطل گردید .

دوم : آنکه رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) < ۲۳۳ > نیز عایشه را از رفتن در بلاد نهی و منع فرموده بود ، پس عایشه در این خروج مخالفت خدا و رسول (صلی الله علیه و آله) و قرآن و سنت نمود .

سوم : آنکه از قول أم سلمه : (إن عمود الإسلام لا- یشاب بالنساء ..) إلی آخره معلوم شد که جنگ و قتال کردن و هوس اصلاح بین الناس کار زنان نیست .

چهارم : از قول أم سلمه که : (حمادیات النساء غَضُّ الأَطراف ..) إلی آخره ظاهر میشود که عایشه به آنچه زنان مأمورند - از غَضُّ اطراف ، شرم و میانه روی - عمل نکرد .

پنجم : آنکه از قول أم سلمه : (ما كنت قائله لو أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم عارضك ..) إلی آخره ، واضح شد که عایشه در مسیر خود هتک ستر پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) نمود و ترک عهد آن جناب کرد .

ششم : آنکه این فعل عایشه آنقدر قبیح و فظیح بود که ام سلمه گفت که : اگر من راه تو میرفتم و بعد آن مرا امر به دخول جنت میکردند ، شرم مینمودم که ملاقات پیغمبر کنم در حالی که هتک ستر آن جناب کرده باشم .

اما آنچه گفته : اگر در این زمان هم در عرف عام کسی بگوید که : فلان زن خانه نشین است بیرون نمیآید ، چه فهمیده میشود ؟ انصاف باید کرد و غلط فهمی باید گذاشت .

پس چونکه اجلائی صحابه مثل عمار و ازواج رسول خدا (صلی الله علیه و آله) - مثل أم سلمه و زینب و سوده بلکه خود عایشه - و اکابر اهل سنت مثل ابن حجر این غلط فهمی نگذاشتند و به آن گرفتار ماندند ؛ شیعه به چه طور آن را خواهند گذاشت ؟ ! انصاف باید کرد و غلط فهمی باید گذاشت .

اما آنچه گفته که : دختر در ناموس بودن اگر زیاده بر زوجه نباشد ، کمتر البته نخواهد بود .

پس منقوض است به چند وجه :

اول : آنکه خطاب : (وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ) (۱) خاص به ازواج پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) است ، و بنات آن حضرت در این خطاب داخل نیستند .

و لازم نیست که علت حکم قرار گرفتن زنان پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله) حفظ ناموس بوده باشد .

دوم : آنکه تشریف بردن حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) در خانه های انصار به جهت تظلم و شکایت ابی بکر بوده ، و دفع ضرر از نفس خود واجب عینی است .

و در گذشته شدن عثمان اگر ضروری به امت عاید میشد ، صحابه بر آن اجماع نمیکردند ، و آنچه به ضرورت واقع شود آن حکم البته عام نخواهد بود .

و طلب خون عثمان اگر ضروری میبود میبایست که حضرت امیرالمؤمنین [(علیه السلام)] - که به اعتقاد اهل سنت نیز در آن وقت خلیفه بر حق بود - و دیگر صحابه در آن قصور و فتور نمینمودند .

و اهل سنت میگویند که : غرض از نصب خلیفه همین است که بر رعایا اجرای احکام حدود و قصاص نماید (۱) .

سوم : آنکه خروج حضرت زهرا (علیها السلام) از خانه خود چون به اذن و همراهی حضرت امیرالمؤمنین و حسنین (علیهم السلام) بود ، مجال شائبه توهم نقصان در حفظ ناموس نبود .

اما آنچه گفته : جمیع ازواج مطهرات مثل أم سلمه و صفیه - که نزد شیعه مقبول و معتبرند - در حج و عمره ... الی آخر .

پس مقدوح است به اینکه بر آمدن أم سلمه و صفیه برای حج و عمره بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نزد شیعه هرگز مسلم نیست .

و همچنین شریک بودن أم سلمه در این سفر با عایشه تا مکه ثابت نه .

۱- مراجعه شود به : الصواعق ، ورق : ۲۲۳ ، تحفه اثنا عشریه : ۱۷۴ ، ۱۷۷ .

و آنفاً از “فتح الباری” < ۲۳۴ > منقول شد که ام سلمه میگفت : (لا یحرّکنّی ظهر دابّه حتّی ألقى النّبیّ] (صلی الله علیه وآله وسلم) [) ، پس نسبت خروج از خانه به ام سلمه محض افترا و دروغ باشد .

اما آنچه گفته : و چون خدای تعالی ... الی آخر .

اقول : هرگاه عدم جواز سفر و حرمت آن بر ازواج رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از کلام ام سلمه و زینب و سوده و عبارت ابن حجر و روایت “روضه الاحباب” معلوم شده ، باز تجویز آن مخالفت کلام الهی ، و نسبت تجویز آن به خدای تعالی افترای بحت باشد .

اما آنچه گفته : وابن قتیبه که بر “تاریخ” او اعتماد شیعه زیاده از کتاب الله است !

پس کذب محض و بهتان صرف است ، و وجه نقل نمودن شیعیان روایات ابن قتیبه را در مقام استشهاد ... (۱) آن است ، که اهل سنت را بر او اعتماد تمام است ، چنانچه مخاطب در بعض مکاید خود در باب دوم این کتاب تصریح به آن نموده (۲) .

۱- در [الف] به اندازه چند کلمه سفید است .

۲- تحفه اثناعشریه : ۴۰ (کید نوزدهم) .

و عبارتی که از ابن قتیبه نقل نموده ، در آن عبارت تصرفی به کار برده ، و اصل عبارت او در “ کتاب “ نصرالله کابلی و “ احقاق الحق “ چنین نقل شده :

ولمّا أتى عائشه خبر أهل الشام : أنهم ردّوا بيعه على (عليه السلام) وأبوا أن يبايعوه ، أمرت فعل (۱) لها هودج من حديد ، وجعل فيها موضع بعينها (۲) ، ثم خرجت ومعها الزبير ، وطلحه ، وعبد الله بن الزبير ، ومحمد بن طلحه . (۳) انتهى .

و نصرالله کابلی بعد از نقل این روایت به تکذیب آن پرداخته ، چنانچه گفته :

فهو من الأكاذيب ، ومثل هذه الأخبار لا يعابأ به ، فإنها لا إسناد لها ، وإن ابن قتیبه لم يسمّ الذين ذكروا القصّه ولم يسند إليهم الخبر (۴) .

اما آنچه گفته : ولهذا خليفه ثانی ... الى آخر .

پس مخدوش است به اینکه :

-
- ۱- فی المصدر : (فعل) .
 - ۲- فی المصدر : (عینها) .
 - ۳- الصواع ، ورق : ۲۸۰ ، احقاق الحق : ۳۰۵ ، الامامه والسياسه ۱ / ۵۲ (تحقيق الزينى) ، ۱ / ۷۲ (تحقيق الشيرى) .
 - ۴- الصواع ، ورق : ۲۸۰ .

اولاً : فعل عمر هرگز صلاحیت احتجاج ندارد خصوصاً بر شیعه .

و ثانیاً : به اینکه این فعل عمر خلاف قول خدا و رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) بود ، پس در حقیقت ذکر فرستادن عمر ازواج رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) را طعنی در مطاعن او افزودن است که او با وصف نهی خدا و رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) ازواج رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) را از خروج ، اذن رفتن [به آنها] داد ، و ایشان را از خانه های شان به جای دیگر فرستاد .

و ثالثاً : به اینکه فرستادن خلیفه ثانی ازواج را برای حجّ به جهت اکتثار و الحاح ازواج بود ، و در اول در اذن دادن انکار کرده بود ، و بعد اذن هم میگفت که : رأی من نیست که شما به حج بروید .

چنانچه ولی الله در “ ازاله الخفا ” آورده :

وفیه - ای فی ریاض النضره - : عن المنذر بن سعد : أن أزواج النبی صلی الله علیه [وآله] وسلم استأذن عمر فی الحجّ ، فأبی أن یأذن لهنّ حتّی أكثرن علیه ، فقال : سأذن لكنّ بعد العام ، ولیس هذا من رأیی ، فقالت زینب بنت جحش : سمعت رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلم یقول عام حجه الوداع : « إنّما هو هذه الحجه ، ثم ظهور الحصر » ، فخرجن غیرها ، فأرسل معهنّ عثمان بن عفان وعبد الرحمن بن عوف ، وأمرهما أن یسیر أحدهما بین أیدیهنّ والآخر خلفهنّ ، ولا یسائرهنّ أحد ، فإذا نزلن

فَأَنْزَلُوهُنَّ شِعْبًا ، ثُمَّ كَوْنَا عَلَىٰ بَابِ الشَّعْبِ لَا يَدْخُلْنَ عَلَيْهِنَّ أَحَدٌ ، ثُمَّ أَمْرُهُمَا إِذَا طَفَنَ بِالْبَيْتِ لَا يَطُوفُ مَعَهُنَّ أَحَدٌ إِلَّا النِّسَاءُ ، > ۲۳۵ < فَلَمَّا هَلَكَ عَمْرُ غَلْبِنِ (۱) مِّنْ بَعْدِهِ . (۲) انْتَهَى .

از این حدیث ظاهر است که عمر تجویز خروج ازواج رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) برای حجّ نمیکرد، و هرگاه از او اذن خواستند انکار کرد، هرگاه اصرار و اکثار کردند ناچار به تأخیر و تعویق انداخت و تصریح کرد که: رأی من نیست که شما بیرون روید.

و زینب بنت جحش هم این خروج را جایز نداشت و برای حج نرفت، و از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) ممانعت از خروج برای حجّ و استقرار در بیوت و لزوم ظهور حُصر و بواری نقل نمود.

و قول راوی: (فَلَمَّا هَلَكَ عَمْرُ غَلْبِنِ (۳) مِّنْ بَعْدِهِ)، اشاره به امری که هست مخفی نیست.

اما آنچه گفته: و با قطع نظر از این امور لفظ: (وَلَا تَبْرَجْنَ تَبْرُجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى) صریح دلالت میکند بر آنکه از خروج مطلقاً منع نفرموده... الی آخر.

۱- در [الف] اشتباهاً: (غلین) آمده است .

۲- [الف] مآثر عمر، رعایت او صله اقارب آن حضرت . (۱۲) . [ازاله الخفاء ۲ / ۸۰] .

۳- در [الف] اشتباهاً: (غلین) آمده است .

پس بدان که این تأویل را فضل بن روزهان در “ابطال الباطل” ذکر کرده (۱) و نصرالله کابلی آن را به پدر خود نسبت داده ، چنانچه گفته : هكذا ذكره الشيخ الوالد في تعليقاته (۲) .

و این تأویل مردود است به اینکه دلالت قوله تعالى : (وَلَا تَبْرَجْنَ تَبْرُجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى) بر این معنا که از خروج مطلق نهی واقع نشده ، در حیز منع است ؛ زیرا که حق تعالی شأنه اول امر کرده ازواج پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) را به قرار و سکون در خانه ها ، و امر مستلزم نهی از ضد آن است ، پس خروج از خانه های معینه برای سکونت آنها منهی عنه باشد .

و مراد از قوله تعالى : (وَلَا تَبْرَجْنَ تَبْرُجَ الْجَاهِلِيَّةِ) ، نهی از اظهار زینت جاهلیت است ، نه نهی از خروج مع الزینه ، و تأسیس اولی است از تأکید ، پس قول پدر نصرالله کابلی : (و كان النهي عن التبرج تأكيدا للأمر) (۳) باطل باشد .

و جمال الدین محدث در کتاب “روضه الاحباب” آورده که :

عمار بن یاسر گفت : ای ابوموسی ! عایشه به امری مأمور شده ، و ما مأمور

۱- حیث قال : فذلك النهي مخصوص بالخروج مع التبرج لا كل خروج . (احقاق الحق : ۳۰۴)

۲- الصواع ، ورق : ۲۷۹ - ۲۸۰ .

۳- الصواع ، ورق : ۲۷۹ - ۲۸۰ .

گشته ایم به غیر آن : او از نزد خدای تعالی مأمور است به آنکه در خانه خود - که رسول خدا صلی الله علیه [و آله] وسلم او را در آن خانه نشانده - قرار و ثبات گیرد و از آنجا بیرون نیاید ، چنانچه حق تعالی میفرماید : (وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى) . (۱) انتهى .

و در بعض روایات وارد است که مراد از تبرج جاهلیه اولی ، خروج صفرا دختر شعیب زن موسی [(علیه السلام)] است که بر یوشع بن نون خروج کرده بود (۲) .

و قاضی نورالله شوشتری علیه الرحمه در مقام نقض قول فضل بن روزهان فرموده :

وَأَمَّا قَوْلُهُ : (إِنْ ذَلِكَ النَّهْيُ مَخْصُوصٌ بِالْخُرُوجِ مَعَ التَّبَرُّجِ) ، فَمَرْدُودٌ بِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَمَرَهُنَّ أَوْلَا بِالسَّكُونِ فِي بُيُوتِهِنَّ لِقَوْلِهِ : (وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ) ، ثُمَّ عَطَفَ عَلَى ذَلِكَ النَّهْيِ عَنِ التَّبَرُّجِ (۳) ، وَهُوَ إِظْهَارُ الزَّيْنَةِ ، لَا الْخُرُوجَ مَعَ الزَّيْنَةِ (۴) ، فَأَيْنَ فِي كَلَامِهِ تَعَالَى

۱- [الف] خلافت جناب امیر [(علیه السلام)] ، کلام در فرستادن شاهزاده امام حسن مجتبی (رضی الله عنه) [(علیه السلام)] به ناحیه کوفه . (۱۲) . [روضه الأحباب ، ورق : ۳۴۸ - ۳۴۹] .

۲- کمال الدین : ۲۷ ، بشاره المصطفی (صلی الله علیه و آله وسلم) : ۴۲۹ ، الخرائج والجرائح ۲ / ۹۳۴ ، نورالثقلین ۴ / ۲۶۹ ، تفسیر شبر : ۴۰۰ ، بحار الأنوار ۱۳ / ۳۶۸ و ۲۲ / ۵۱۳ و ۳۲ / ۲۸۱ .

۳- زاد فی المصدر : (بقوله : (وَلَا تَبَرَّجْنَ) ، والتبرج هو) .

۴- لم یرد فی المصدر : (لا الخروج مع الزينه) .

لفظ (الخروج) حتّى یخصّ بما یكون مع إظهار الزینه . (۱) انتهى .

و نیز حضرت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به تخصیص عایشه را از خروج در بلاد و تقدم بر عباد نهی فرموده ، چنانچه در “ صراح ” مذکور است :

فرطه - بالضم - : اسم للخروج والتقدم ، وبالفتح : مره منه ، مثل عُرفه و غُرفه ، و حُسوه و حَسوه ، ومنه قول أم سلمه لعائشه : (إن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم نهاك < ۲۳۶ > عن الفرطه فی البلاد) . (۲) انتهى .

و ابن ابی الحدید نیز این حدیث أم سلمه را از ابن قتیبه نقل کرده ، كما مرّ آنفاً (۳) .

و دلیل دیگر بر این معنا که عایشه در این سفر عاصیه بود آنکه ابن حجر در “ فتح الباری ” گفته :

وقد قيل - فی تأویل قول عائشه - : أنها [إنما] (۴) أتت فی سفرها إلى البصره إلى قتال علی [(علیه السلام)] ، والقصر عندها إنما یكون فی سفر طاعه (۵) .

۱- احقاق الحق : ۳۰۵ .

۲- صراح اللغه : ۲۳۶ .

۳- حدود صفحه : ۲۰ همین طعن از شرح ابن ابی الحدید ۶ / ۲۲۰ گذشت .

۴- الزیاده من المصدر .

۵- [الف] کتاب الصلاه باب فی کم یقصر الصلاه . [فتح الباری ۲ / ۴۷۱] .

یعنی گفته شده است در تأویل فعل عایشه که : به درستی که او اتمام نماز کرد در سفری که به سوی بصره برای قتال امیرالمؤمنین (علیه السلام) نموده ، و قصر نمودن نماز نیست مگر در سفر طاعت الهی و این سفر او سفر طاعت نبود ، بلکه سفر معصیت [بود] .

و جناب امیر (علیه السلام) نیز تصریح فرموده به اینکه عایشه در خروج از خانه خود عاصیه بود ، چنانچه از نامه آن جناب که از " تذکره الخواص " سبط ابن الجوزی و " مطالب السؤل " و " فصول المهمه " منقول خواهد شد واضح است (۱) .

۱- در طعن دوم عایشه از تذکره الخواص : ۷۰ - ۷۱ ، مطالب السؤل : ۲۱۲ ، الفصول المهمه ۱ / ۳۸۷ - ۳۸۸ خواهد آمد .

طعن دوم : بغض و عناد با امير مؤمنان عليه السلام

قال : طعن دوم :

آنکه عایشه سفر کرده برای خون عثمان حال آنکه او را با خون عثمان چه علاقه ، وارث وی نبود و قرابتی با وی نداشت ؛ پس معلوم شد که به جهت بغض امیرالمؤمنین (علیه السلام) [و] (۱) کدورتی که با او داشت این همه فتنه برپا کرد ، و سابق خود مردم را برقتل عثمان تحریض میکرد و میگفت : (اقتلوا نعثلاً) ، چنانچه ابن قتیبه در کتاب خود ذکر کرده :

إن عائشه أتاها خبر بيعة علي [(عليه السلام)] - وكانت خارجه من المدينة - فقيل لها : قُتل عثمان وباع الناس علياً [(عليه السلام)] ، فقالت : ما أبالي أن يقع السماء على الأرض ، قتل - والله ! - مظلوماً ، وأنا طالبه بدمه ..

فقال لها عبيد : أول من خمش عليه وأطمع الناس في قتله لأنتِ ، ولقد قلتِ : اقتلوا نعثلاً فقد فجر ، فقالت عائشه : قد - والله -

قلت وقال الناس ، [و آخر قولی خیر من أوله] (۱) .

فقال عبید . . . : [عذرٌ - والله ! - ضعیف یا أم المؤمنین ، ثم قال] (۲) :

< شعر > فمنك البداء ومنك الغير * ومنك الرياح ومنك المطر وأنت أمرت بقتل الإمام * وقلت لنا انه قد فجر (۳) / > شعر
< جواب از این طعن آنکه : خون خلیفه عادل حق جمیع مسلمین است تخصیص به ورثه ندارد / زیرا که خلیفه عادل نایب جمیع مسلمانان است در حفظ اموال ایشان و تقسیم فیء و غنایم .

و عایشه که - أم المؤمنین و حرم رسول صلی الله علیه [وآله] وسلم بود - چرا برای تنفیذ احکام الهی - که عمده آنها قصاص است ، خاصه قصاص همچو مظلومی که به غیر وجه شرعی با وصف خلافت و ریاست کشته شده باشد - بر نیاید (۴) ، و دست و پا نزنند .

و حاشا که عایشه را بغض علی [(علیه السلام)] یا علی [(علیه السلام)] را بغض عایشه در دل

۱- الزیاده من المصدر .

۲- الزیاده من المصدر .

۳- الامامه والسیاسه ۱ / ۵۲ - ۵۳ (تحقیق الزینی) ، ۱ / ۷۱ - ۷۲ (تحقیق الشیری)

۴- در [الف] (نه بر آید) آمده است که اصلاح شد .

باشد ، هر یکی از اینها فضائل و مناقب همدیگر روایت کرده اند :

أخرج الديلمي ، عن عائشه . . . [أنها] (۱) قالت : قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم : « حبّ عليّ عباده » (۲) .

و بر آمدن آن مطهره برای قتال امیر نبود ، محض برای اصلاح ذات البین و استیفاء قصاص از قتله عثمان ، و اخراج آنها از لشکر حضرت امیر (علیه السلام) بود تا طلحه و زبیر و دیگر صحابه که از مقوله قاتلان عثمان متوهم شده گریخته بودند ، به اطمینان خاطر رفیق حضرت امیر (علیه السلام) شوند و به اتفاق ایشان کار خلافت منتظم گردد ، و « ۲۳۷ » معاویه و دیگر بغات نیز سر حساب باشند .

و بالطبع از تواریخ معلوم است که قاتلان عثمان بعد از قتل آن مظلوم ، طلحه و زبیر و دیگر صحابه را تخویف به قتل مینمودند و کلمات نفاق از آنها بر ملا ظاهر میشد .

و تحریض نمودن عایشه بر قتل عثمان و او را (نعثل) گفتن همه از مفتریات ابن قتیبه و ابن اعثم کوفی و سمساطی است ، و این جماعت از کذابان مشهورند ، و در واقعه جمل و دیگر وقایع چیزها ذکر کرده اند که به اتفاق شیعه و سنی افترای محض و بهتان صرف است .

سخت بیانصافی است که در حق عایشه صدیقه زوجه محبوبه

۱- الزیاده من المصدر .

۲- انظر ملحقات احقاق الحق ۱۷ / ۲۳۵ .

رسول خدا صلی الله علیه [وآله] وسلم شهادت خدا و رسول خدا صلی الله علیه [وآله] وسلم را بر طاق نهاده ، در پی اقوال کاذبه اخوان الشیاطین چندی از کوفیان بی ایمان برویم و دین و ایمان خود را در راه اتباع اینها در بازیم ، قوله تعالی : (وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ) (۱) .

اهل سنت چه قسم این خبر ابن قتیبہ در حق حضرت عایشہ باور دارند ، حال آنکہ ترمذی و ابن ماجہ و ابوحاتم رازی به طرق متعدده روایت کرده اند کہ عایشہ . . . میگفت :

قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم لعثمان : يا عثمان ! لعل الله يقتصك قميصاً ، فإن رادوك على خلعه فلا تخلعه لهم - ثلاثاً (۲) .

أقول :

علامه حلی علیه الرحمہ بعد از عبارت مذکور فرموده :

وأما ثانياً : فلأنها ليست وليّ دم عثمان حتى تطالب بها ، ولا لها حكم الخلافة ، فبأيّ وجه خرجت للطلب ؟ !

وأما ثالثاً : فلأنها طلبت من غير من عليه الحق ؛ لأن

۱- النور (۲۴) : ۲۶ .

۲- تحفه اثنا عشرية : ۳۳۱ - ۳۳۲ .

أمير المؤمنين (عليه السلام) لم يحضر قتله ، ولا أمر ، ولا واطأ عليه ، وقد كزّر [(عليه السلام)] ذلك (١) .

وأمرًا رابعاً : فلأنها كانت تحرّض على قتل عثمان وتقول : (اقتلوا نعثلاً قتل الله نعثلاً) ، فلما بلغها قتله فرحت بذلك ، فلما قام أمير المؤمنين (عليه السلام) بالخلافه أسندت القتل إليه وطالبتة بدمه ؛ لبغضها له وعداوتها له !! (٢) ثم مع ذلك تبعها خلق عظيم ، وساعدها عليه جماعه كثيره أوفياً (٣) مضاعفه ، وفاطمه (عليها السلام) لما جاءت تطالب بحق إرثها الذي جعله الله تعالى [لها] (٤) في كتابه العزيز ، وكانت محقّه [فيه] (٥) فلم يتبعها مخلوق ، ولم يساعدها بشر . (٦) انتهى .

حاصل معنای عبارت سابقه و لاحقہ این است کہ : عایشه به قصد قتال حضرت امیرالمؤمنین (عليه السلام) به طرف بصره رفت .

و در این رفتن به چهار وجه عصیان و نافرمانی الهی نمود :

١- فی المصدر : (ذکر ذلك كثيراً) .

٢- فی المصدر : (معه) .

٣- فی المصدر : (كثير الوقاء) .

٤- الزیاده من المصدر .

٥- الزیاده من المصدر .

٦- نهج الحق : ٣٦٦ .

اول : آنکه خدای تعالی شأنه ازواج پیغمبر [(صلی الله علیه و آله وسلم)] را امر فرموده که در خانه هایی که برای سکونت ایشان متعین بوده است ، سکون و استقرار با وقار گیرند .

دوم : آنکه طلب خون عثمان را بهانه خروج خود ساخته ، حال آنکه ولایت دم عثمان او را حاصل نبوده ، و نه استحقاق و لیاقت خلافت داشت .

سوم : آنکه طلب خون عثمان از قاتلان او میبایست ، نه از حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) که [نه] در وقت مقتول شدنش حاضر بود و نه حکم به قتلش نمود .

چهارم : آنکه عایشه قبل از کشته شدن عثمان مردم را بر قتل او تحریض < ۲۳۸ > میکرد و میگفت : بکشید این ریش دراز را ، و چون خبر کشته شدن او یافت فرحناک گردید ، باز چون شنید که حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) به امر خلافت قیام نمود ، اسناد قتل عثمان به آن حضرت کرد ، و مطالبه خون او نمود به جهت بغض و عداوت که به آن حضرت داشت .

پس تر بدان که با وجود تحقق و ظهور این عصیان و نافرمانی ، متابعت کردند او را خلق بی شمار ، و مساعدت نمودند او را جماعت بسیار هزاران هزار ، و حضرت فاطمه (علیها السلام) هرگاه مطالبه حق ارث خود که از روی کتاب خدا ثابت است نمود و حق او ظاهر بود ، هیچ مخلوقی متابعت او نکرد و مساعدت او ننمود .

و نصرالله کابلی از شروع این مطاعن کلام علامه علیه الرحمه را تغییر داده یک وجه از این وجوه اربعه را قطع کرده ، مضمون آن را به زعم خود در تقریر طعن اول مذکور ساخته ، و مضمون وجوه ثلاثه باقیه را نیز تغییر نموده در طعن ثانی به عبارتی آورده که مخاطب به ترجمه آن پرداخته ، و قول علامه حلی علیه الرحمه که این است : (ثم مع ذلک تبعها خلق عظیم ..) .
 اِلٰی آخره (۱) - که دلالت بر ناانصافی و بیتیزی و طعن اصحاب میکرد - از میان انداخته .

و چون نقل کلام نصرالله [کابلی] در هر مقام مستلزم تطویل بسیار است ، و فایده معتد بها به جز اثبات تدلیس و خیانت و سرقت مخاطب ، متصور نه ، بنابر آن از نقل آن در این موضع و مواضع دیگر اعراض نموده شد ، فمن شاء الاطلاع فلیرجع اِلٰی کتابه (۲) .

اما آنچه گفته : جواب این طعن آنکه خون خلیفه ، حق جمیع مسلمین است ، تخصیص به ورثه ندارد .

۱- نهج الحق : ۳۶۶ .

۲- الصواعق ، ورق : ۲۷۹ - ۲۸۱ . لازم به تذکر است که سید العلماء حکیم سید حسین گریان کتاب " التمییز بین صواعق الکابلی وتحفه عبد العزیز " را در همین زمینه تألیف نموده ، او اثبات کرده که مطالب " تحفه " از کتاب نصرالله کابلی سرقت شده است . (فهرست کتب شبهات و ردیه های علمای شیعه در شبهه قاره هند : ۱۴۸ - ۱۵۰ ، و صفحه : ۱۲۶ شماره : ۱۲۴ ، الذریعه ۴ / ۴۳۵)

پس منقوض است به آنچه اهل سنت میگویند : من لا ولی له فولیة السلطان (۱). یعنی هر که ولی ندارد پس ولی او سلطان است ، و سلطان زمان (۲) در آن وقت - به اعتراف اهل سنت - حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود ، و عایشه نه ولی دم عثمان بود و نه خلیفه وقت ، طلب نمودن او خون عثمان [را] مخالف نص صریح باشد .

و مع هذا این حجت شیعه مأخوذ است از کلام جناب امیر (علیه السلام) ، پس رد آن رد است بر آن جناب .

در “ مطالب السؤل ” کمال الدین محمد بن طلحه شافعی مذکور است که : جناب امیر (علیه السلام) به عایشه نوشت :

« أمّی بعد ۱ فإنک خرجت من بیتک عاصیه لله تعالی ولرسوله ، تطلبین أمراً کان عنک موضوعاً ، ثم تزعمین أنک تریدین الإصلاح بین الناس ، فخبیرینی ما للنساء وقود العساكر ؟ ! وإن زعمت أنک طالبه بدم عثمان ، وعثمان رجل من بنی أمیه وأنت امرأه من بنی تیم بن مره ، ولعمری إن الذی عرضک للبلای ، وحملک علی

۱- تکرّر فی کتب الحدیث والفقہ والتفسیر وغيرها ، قال العجلونی : (السلطان ولی من لا- ولی له) رواه أصحاب السنن إلا النسائی عن عائشه مرفوعاً فی حدیث ، وحیدیه الترمذی ، وصححه ابن حبان ، ورواه ابن ماجه عن ابن عباس وله طرق . انظر : كشف الخفاء ۱ / ۴۵۶ .

۲- در [الف] اشتبهاً : (زنان) آمده است .

المعصيه لأعظم إليك ذنباً من قتله عثمان ! وما غضبتِ حتى أغضبتِ ، ولا هجتِ حتى هُيجتِ ، فاتقى الله يا عائشه ! وارجعى إلى منزلك ، واسبلى عليك سترک (۱) .

و نورالدين ابن الصبّاغ مالکی در “ فصول مهمه ” این نامه جناب امیر (علیه السلام) رابه این عبارت آورده :

« أمّيا بعد ۛ فإنك خرجت من بيتك تطليين أمراً كان عنك موضوعاً ، ثم تزعمين أنك لن تريدي إلا الإصلاح بين الناس ، فخبّريني ما للنساء و قود العساكر ؟ ! وزعمت أنك مطالبه بدم عثمان ، و عثمان رجل من < ۲۳۹ > بنى أميه وأنت امرأه من بنى تيم بن مرّه ، لعمري إن الذي أخرجك لهذا الأمر ، و حملك [عليه] (۲) لأعظم ذنباً إليك من كلّ أحد ! فاتقى الله يا عائشه ! وارجعى إلى منزلك ، واسبلى عليك سترک (۳) . »

اما آنچه گفته : زیرا که خلیفه عادل نایب جمیع مسلمانان است در حفظ اموال و تقسیم فیء و غنائم ... الی آخر .

۱- مطالب السؤل : ۲۱۲ .

۲- الزیاده من المصدر .

۳- الفصول المهمّه ۱ / ۳۸۷ - ۳۸۸ .

پس مدفوع است به اینکه کسانی که به این عقیده اعتقاد دارند ، آنها را نمیباید که در امور مذکوره بدون اذن امام مداخله نمایند ، چنانچه نصرالله کابلی در مقصد رابع “ صواقع ” در مقام اثبات وجوب نصب امام بر امت گفته :

وهو واجب على الأمة ؛ [لأن النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) فوض أمر الخلافة إلى الأمة ، وحثهم على إطاعه أولى الأمر . . و [(۱) لأن الأمر بإقامة الحدود ، وسد الثغور ، وتجهيز الجيوش للجهاد ، ومحاربه الكفرة من أهل العناد . . وكثير من الأحكام المنوطه بصيانته الانتظام ، وحمايه حوزة الإسلام ممّا لا يتم إلا بالإمام . (۲) انتهى .

و مخاطب در باب هفتم همین کتاب گفته :

و نیز کارهای مکلفین از اقامه حدود و جهاد اعدا و تجهیز جیوش و تقسیم غنایم و ترویج احکام و غیر ذلک وابسته به وجود رئیس عام است (۳) .

و فخرالدین رازی در “ تفسیر کبیر ” گفته :

أجمعت الأمة على أنه ليس لأحد الرعية إقامة الحدود على

۱- الزیاده من المصدر .

۲- الصواقع ، ورق : ۲۲۳ .

۳- تحفه اثنا عشریه : ۱۷۴ .

الجنه ، بل أجمعوا على أنه لا يكون (۱) إقامة الحدود على الأحرار الجنه إلا للإمام . (۲) انتهى .

اما آنچه گفته : حاشا که عایشه را بغض علی [(علیه السلام)] یا علی [(علیه السلام)] را بغض عایشه در دل باشد .

پس مردود است به اینکه : عایشه به این مرتبه بغض حضرت علی [(علیه السلام)] در دل داشت که اسم مبارک آن حضرت را بر زبان نمیآورد ، چنانچه بخاری در احادیث کتاب الصلاه آورده که :

عایشه در وقت ذکر کردن کیفیت بیرون شدن حضرت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) از حجره خود در حالت مرض برای نماز به سوی مسجد ، نام حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) از زبان خود نگفته ، بلکه به لفظ (رجل) - که نکره است و دلالت بر شخصی معروف ندارد - تعبیر نموده ، چون راوی این حدیث بعد از شنیدن از عایشه به نزد ابن عباس ذکر کرد ، ابن عباس پرسید : عایشه نام آن رجل را ذکر کرده بود یا نه ؟ آن مرد گفت : نه ، ابن عباس گفت : هو علی بن ابي طالب [(علیه السلام)] [(۳)] .

و ابن حجر در “فتح الباری” در ذیل شرح این قول گفته :

۱- فی المصدر : (لا يجوز) .

۲- تفسیر رازی ۱۱ / ۲۲۸ .

۳- صحیح بخاری ۱ / ۱۶۲ .

زاد الإسماعیلی : من روایه عبد الرزاق ، عن معمر : لکن عائشه لا تطیب نفساً له بخیر .

و ابن اسحاق (۱) فی المغازی ، عن الزهري : ولکن (۲) لا تقدر أن تذکره بخیر (۳) .

یعنی اسماعیلی از روایت عبدالرزاق از معمر نقل کرده که : ابن عباس بعد از قول مذکور گفت که : نفس عایشه خوش نمیشود از حضرت امیرالمؤمنین [(علیه السلام)] به ذکر خیر .

و ابن اسحاق در کتاب “ مغازی “ این زیادتیی از زهري روایت نموده که : عایشه قدرت نمیدارد که علی (علیه السلام) را به خیر ذکر کند .

و نیز عایشه وقتی که خیر شهادت جناب امیر (علیه السلام) شنید ، سرور و خوشی ظاهر کرد ، و زیاده از این بغض چه میباشد !؟

در “ حیاة الحیوان “ مذکور است :

ولمّا انتهى إلی عائشه قتل علی (رضی الله عنه) [(علیه السلام)] قالت :

۱- فی المصدر : (و لابن إسحاق) .

۲- فی المصدر : (ولکنها) .

۳- فتح الباری ۲ / ۱۳۱ ، وانظر : عمدہ القاری ۵ / ۱۹۲ .

< شعر > فألقت عصاها فاستقرَّ (١) بها النوى * كما قرَّ عيناً بالإياب المسافر < / شعر > انتهى (٢) .

وإلقاء العصا كناية عن الاطمینان فی الغریبین :

يقال للإنسان < ٢٤٠ > إذا اطمأنَّ بمكان وأجمع أمره : ألقى عصاه . قال الشاعر :

< شعر > فألقت عصاها واستقرت بها النوى * كما قرَّ عيناً بالإياب المسافر (٣) < / شعر > و صاحب " انوار بدريه " از كتاب " تجارب الامم " نقل کرده :

ولما انتهى إلى عائشه قتل على (رضى الله عنه) [عليه السلام] قالت :

< شعر > ألقت (٤) عصاها (٥) واستقرت لها (٦) النوى * كما قرَّ عيناً بالإياب المسافر < / شعر >

١- فى المصدر : (واستقرَّ) .

٢- حياه الحيوان ١ / ٦٨ . و مراجعه شود به : مقاتل الطالبين : ٢٦ ، طبقات ابن سعد ٣ / ٤٠ ، تاريخ طبرى ٤ / ١١٥ ، كامل ابن اثير ٣ / ٣٩٤ ، أنساب الاشراف : ٥٠٥ ، جواهر المطالب ٢ / ١٠٤ .

٣- انظر : غريب الحديث لابن سلام ١ / ٣٤٤ و ٤ / ٢٩ ، خزانه الأدب ٧ / ٦ .

٤- فى المصدر : (فألقت) .

٥- در [الف] اشتبهاً : (عصاه) آمده است .

٦- فى المصدر : (بها) .

فقال : من قتله ؟ فقيل : رجل من مراد ، فقلت :

< شعر > فإن يك نائياً فلقد نعاه * نعاه ليس في فيها التراب (۱) < / شعر > و جناب امير (عليه السلام) خود تصريح فرموده به اينکه : عايشه با آن جناب معادات نمود ، و با معاندان آن جناب موافقت ساخت ، چنانچه جمال الدين محدث - که از مشايخ کبار اهل سنت است - در " روضه الاحباب " گفته :

کلام در بيان ملاقات نمودن جناب خليفه المسلمین با عايشه ام المؤمنین . . . و تحريض نمودن او را به رفتن مدینه سکینه به موجب نص کتاب مبین و وصیت خاتم النبیین [(صلی الله عليه وآله وسلم)] .

آورده اند که : بعد از واقعه حرب جمل جناب ولایت شعاع ، وصایت آثار ، هدايت دثار ، خود به منزل عايشه تشریف [ارزانی] (۲) فرمود ، بعد از استیذان در آمدن مأذون گشت ، [درآمده] (۳) عايشه با بعضی از زنان اهل بصره نشسته بود و میگریستند ، امیرالمؤمنین [(عليه السلام)] به رفق و نرمی کتاب [خطاب] (۴) عتاب آمیز خواندن گرفت و گفت : « خطاب ربانی در شأن زنان پیغمبر آخر الزمان صلی الله عليه [وآله] وسلم این است : (وَقَوْنِ فِي بُيُوتِكُنَّ) ، تو متمسک

۱- الأنوار البدریه لكشف شبه القدریه للشيخ حسن بن محمد المهلبی الحلّی : ۲۱ - ۲۲ ، (نسخه عکسی ، مرکز احیاء میراث اسلامی ، شماره ۵۴۵) ، ولاحظ : تجارب الأمم / ۱ / ۵۶۹ .

۲- زیاده از مصدر .

۳- زیاده از مصدر .

۴- زیاده از مصدر .

شدی به شبیه ، به خطایی که تو را رو نمود ، و مرتکب امری شدی که مناسب حال تو نبود ، و با وجود که قرب قرابت مرا با حضرت رسول صلی الله علیه [و آله] وسلم میدانستی ، و از آن سرور مکرر شنیده بودی : « من كنت مولاة فعلى مولاة ، اللهم وال من والاه ، وعاد من عاداه » طریق معادات به من مسلوک داشتی ، و با معاندان من عَلم طریق مرافقت و موافقت افراشتی « (۱) .

اما آنچه گفته : عن عائشه . . . قالت : قال رسول الله صلى الله عليه [و آله] وسلم : « حَبَّ عَلَى عِبَادِهِ » .

پس این روایت دلیل فضیلت حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) است ، نه دلیل نفی بغض از عایشه ؛ زیرا که گفته اند (الفضل ما شهدت به الأعداء) ، یعنی فضیلت تمام ، چیزی است که اعدا به آن فضیلت شهادت دهند .

و ابن تیمیه در جواب “ منہاج الکرامه ” در جواب امر عایشه به قتل عثمان و گفتن او (اقتلوا نعتلاً . . قتل الله نعتلاً) گفته :

وأيضاً ؛ فما ظهر من عائشه وجمهور الصحابه وجمهور المسلمين من الملام لعلى أعظم ممّا ظهر منهم من الملام لعثمان ، فإن كان هذا حجة في يوم (۲) عثمان فهو حجة في يوم (۳) على ، وإن لم يكن حجة

۱- روضه الأحياب ، ورق ۳۶۱ - ۳۶۲ .

۲- في المصدر : (لوم) .

۳- في المصدر : (لوم) .

فی یوم (۱) علی فلیس حجه فی یوم (۲) عثمان .

وإن كان المقصود بذلك القدح فی عایشه لما لامت عثمان وعلیاً ، فعائشه مع جمهور الصحابه لكن یختلف درجات الملام .
(۳) انتهى .

و این کلام صریح است در آنکه عایشه - خاک به دهانش - ملامت و عیب و طعن بر جناب امیر (علیه السلام) نموده ، و چون ملامت عایشه بر عثمان امر به قتل او و گفتن : (اقتلوا نعثلاً . . قتل الله نعثلاً) بود که از آن زیاده [تر] طعن و عیب و مذمت و تحقیر و تفسیق و تضلیل نمیباشد . و ابن تیمیه میگوید که : ملامت عایشه بر جناب امیر (علیه السلام) زیاده از ملامت او بر عثمان بود . < ۲۴۱ > پس واضح شد که عایشه ملعونه هیچ دقیقه در عیب و مذمت و تحقیر جناب امیر (علیه السلام) فرو نگذاشته ، پس با وصف چنین عداوت عایشه ، از بغض او با آن حضرت انکار کردن ، و روایت او فضائل آن جناب را - که به الجای قادر علی الاطلاق تماماً للحجه بر زبانش جاری فرموده - دلیل مصافات او با آن حضرت آوردن ، دلیل کمال سفاهت و عناد و مباحثت و لداد است .

و از کلام ابن تیمیه سه فایده دیگر هم ظاهر میشود :

۱- فی المصدر : (لوم) .

۲- فی المصدر : (لوم) .

۳- منهاج السنه ۴ / ۳۳۶ .

اول : آنکه از کلامش ظاهر است که جمهور صحابه - یعنی اکثر ایشان - ملام و طعن بر جناب امیر (علیه السلام) نموده ، روی خود را سیاه مینمودند .

پس ادعای محبت و اعانه جمیع صحابه با اهل بیت - که اهل سنت از نهایت حماقت میکنند - باطل و دروغ محض است ، و دعوی شیعه که اقل قلیل صحابه با اهل بیت مصافات و مصادقت داشتند صحیح است .

دوم : آنکه صدور ملامت و عیب از عایشه بر عثمان ، نیز از کلامش واضح است که در مقام عذر گفته که : عایشه در این ملامت بر علی (علیه السلام) و عثمان شریک جمهور صحابه بوده .

سوم : آنکه از همین اعتذار و از کلام او که : (أعظم مِمَّا ظَهر منهُم من الملام لعثمان) صدور ملام از صحابه بر عثمان هم ظاهر است ، و مخاطب در مطاعن عثمان نسبت هجو و ذم عثمان را به صحابه از راه جهل یا تجاهل افترا و کذب گفته .

اما آنچه گفته : و تحریض نمودن عایشه بر قتل عثمان و او را نعتل گفتن ، همه از مفتریات ابن قتیبه و ابن اعثم کوفی و سمساطی است .

پس باطل است به آنچه خود مخاطب در باب ثانی در بعض مکاید خود تصریح نموده که :

ابن قتیبه که عبدالله بن مسلم نام او است از معتبرین اهل سنت است (۱).

و آنچه در حق احمد بن اعثم کوفی از "لسان المیزان" در حاشیه نقل کرده: قال یاقوت: کان شیعیاً (۲)، پس دلیل عدم اعتبار اقوال ابن اعثم نمیتواند شد؛ زیرا که خود مخاطب در باب اول گفته که:

مراد از لفظ (شیعه) در تواریخ قدیمه مثل "تاریخ واقدی" و غیر آن، پیشوایان اهل سنت اند (۳).

و مع هذا یاقوت خارجی بوده، چنانچه سابق از این در مبحث مطاعن عثمان اثبات نموده شد (۴).

و سمساطی "تاریخ طبری" را مختصر ساخته، و از طرف خود در اثنای ترجمه هیچ اضافه نکرده، چنانچه در نقض باب مکائد مذکور شده (۵).

و علاوه بر این دیگر علمای اهل سنت که معتبر و ثقه اند نیز تحریض عایشه بر قتل عثمان و او را نعتل گفتن نقل کرده اند، فقط ابن قتیبه و ابن اعثم و سمساطی به این نقل خطا دار نیستند (۶).

۱- تحفه اثنا عشریه : ۴۰ (کید نوزدهم).

۲- در حاشیه تحفه پیدا نشد، رجوع شود به لسان المیزان ۱ / ۱۳۸.

۳- تحفه اثنا عشریه : ۱۱.

۴- در طعن چهارم عثمان از وفیات الأعیان ۶ / ۱۲۷ - ۱۲۸ گذشت.

۵- تقلیب المکائد : ۲۹۳.

۶- در [الف] (نه اند) آمده است که اصلاح شد.

در “انسان العيون في سيره الأمين المأمون” تصنيف علي بن برهان الدين الحلبي الشافعي مذکور است که :

جناب امير (عليه السلام) به سوی عایشه این نامه نوشت :

« أمّا بعد ؛ فإنك قد خرجت من بيتك تزعمين أنك تريدین الإصلاح بین المسلمین ، وطلبت - بزعمك - دم عثمان ، وأنت بالأمس تؤلّبين عليه فتقولین - فی ملامن أصحاب رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم - : (اقتلوا نعثلاً فقد كفر . . قتلہ الله) ، والیوم تطلبین بشاره ، فاتقی الله ، وارجعی إلى بيتك ، واسبلی علیک سترک قبل أن یفضحک الله ، ولا حول ولا قوه إلا بالله العلی العظیم (۱) . » . < ۲۴۲ > یعنی - بعد حمد و صلوات - آنکه تو بیرون آمده ای از خانه خود ، و گمان فاسد میکنی که تو اراده اصلاح در میان مسلمین داری ! و طلب کردی به گمان خود خون عثمان را ، و حال آنکه تو دیروز تحریض بر قتل عثمان میکردی و میگفتی - در جماعتی از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) که - : (قتل کنید نعثل را به تحقیق که نعثل - یعنی عثمان - کافر شده است ، قتل کند خدا عثمان را) ، و تو امروز طلب خویش میکنی ؟ ! پس خوف کن از خدا ، و باز آی به خانه خود ، و بینداز بر خود پرده خود ، قبل از اینکه فضیحت کند تو را

خدای تعالی ، و نیست توانایی و قوت مگر به خدای بزرگ .

و ابوالمظفر شمس الدین یوسف سبط بن الجوزی در کتاب " تذکره خواص الامه " گفته :

ثم إن علياً [(عليه السلام)] لما قارب البصره (۱) كتب إلى طلحه والزبير وعائشه ومن معهم كتاباً لتركيب (۲) الحجّه عليهم :

« بسم الله الرحمن الرحيم ، من عبد الله على أمير المؤمنين إلى طلحه والزبير [وعائشه ، سلام عليكم ! أما بعد ؛ يا طلحه والزبير !
[(۳) قد علمتما أني لم أرد البيعه حتى أُكرهتُ عليها ، وأنتما (۴) مَمَّن رضى بيعتي ، فإن كنتما بايعتما طائعين فتوبا إلى الله ،
وارجعاً عما أنتما عليه ، وإن كنتما بايعتما مكرهين ، فقد جعلتما لى السبيل عليكما بإظهاركما الطاعة وكتمانكما (۵) المعصيه ،
وأنت يا طلحه ! شيخ المهاجرين ! وأنت يا زبير ! فارس قريش ! ودفعكما هذا الأمر قبل أن تدخلا فيه كان أوسع لكما من
خروجكما منه قبل إقراركما » .

۱- در [الف] اشتبهاً : (بالبصره) آمده است .

۲- فى المصدر : (لترتيب) ، وهو الظاهر .

۳- الزيادة من المصدر .

۴- فى المصدر : (وأنتم) .

۵- در [الف] اشتبهاً : (اكتمانكما) آمده است .

« وأنت يا عائشه ! فإنكِ خرجت من بيتك عاصيه لله ولرسوله ، تطلبين أمراً كان عنك موضوعاً ، ثم تزعمين أنك تريدين الإصلاح بين المسلمين ، فخبّريني ما للنساء وقود الجيوش ، والبروز للرجال ؟ ! [والوقوع بين أهل القبلة ، وسفك الدماء المحترمه ؟ !] (١) وطلبت - على زعمك - دم عثمان ، [وما أنت وذاك ؟ !] (٢) وعثمان من بنى أميه وأنت من تيم ؟ ! » ثم بالأمس تقولين في ملاً من أصحاب رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم : (اقتلوا نعثلاً ، قتله الله ، فقد كفر) ، ثم تطلبين اليوم بدمه ! فاتقى الله وارجعى إلى بيتك ، واسبلى عليك سترك ، [والسلام] (٣) . فما أجابوه بشئ (٤) .

و نیز در " تذکره خواص الامه " مذکور است :

وذكر ابن جرير ، عن الميداني ، قال : خرجت عائشه - وعثمان محصور - إلى مكه ، فقدم عليها رجل - يقال له : أخفر (٥) - ، فقالت :

١- الزيادة من المصدر .

٢- الزيادة من المصدر .

٣- الزيادة من المصدر .

٤- [الف] قوبل على أصله في حديث مسير على (عليه السلام) إلى البصره ، في الباب الرابع ، في خلافته . (١٢) ر . [تذكره الخواص : ٧٠ - ٧١] .

٥- في المصدر : (أخضر) .

ما صنع الناس ؟ فقال : اجتمع المصريون على عثمان فقتلهم ، فقالت : (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) (١) ! أيقتل قوم جاؤوا يطلبون الحقَّ وينكرون الظلم ؟ ! والله لا نرضى بهذا .

ثم قدم آخر ، فقالت : ما صنع الناس ؟ فقال : قتل المصريون عثمان ، فقالت : قتل عثمان (٢) مظلوماً ، والله لأطلبنَّ بدمه ! [فقوموا معي] (٣) فقال عبيد بن أم كلاب : لم تقولين هذا ؟ ! فوالله لقد كنت تحرضين عليه وتقولين : (اقتلوا نعثلاً ، قتله الله ، فقد كفر) ، فقالت : إنهم استتابوه ، ثم قتلوه .

فقال عبيد بن أم كلاب :

< شعر > ومنك البكاء ومنك الغير * ومنك الرياح ومنك المطر وأنت أمرت بقتل الإمام * وقلت لنا إنه قد كفر فهبنا
أطعناك في قتله * وقاتله عندنا من أمر > / شعر <

١- البقره (٢) : ١٥٦ .

٢- جمله : (فقالت : قتل عثمان) در حاشيه [الف] به عنوان تصحيح آمده است .

٣- الزيادة من المصدر .

< شعر > ولم يسقط السقف من فوقنا * ولم تنكسف شمسنا والقمر وقد بايع الناس ذا تدرء * يزيل الشبا ويقيم الصعر ويلبس للحرب أوزارها * وما من وفي مثل من قد غدر (۱) / شعر < ۲۴۳ > و در “ حبيب السير ” - که به نزد مخاطب هم از کتب معتبره اهل سنت است ، كما يدلّ عليه كلامه في مطاعن أبي بكر (۲) - مذکور است که :

عایشه چون به سبب نقصان وظیفه خود از عثمان رنجیده بود ، مردم را بر قتل او تحریض و ترغیب نموده میگفت : (اقتلوا نعثلا ، قتل الله نعثلا) . انتهى (۳) .

و در کتاب “ إتحاف الوری بأخبار أم القرى ” که تصنیف حافظ نجم الدین عمر مکی شافعی است - چنانچه در “ کشف الظنون عن أسامی الکتب والفنون ” گفته : إتحاف الوری بأخبار أم القرى للشیخ نجم الدین عمر بن فهد المکی (۴) - در وقایع سنه ست وثلاثین مسطور است :

۱- تذکره خواص الأمه : ۶۶ .

۲- تحفه اثنا عشریه : ۲۶۵ ، ۲۶۷ ، ۲۷۲ ((طعن سوم ، چهارم و یازدهم ابوبکر)) .

۳- حبيب السير ۱ / ۵۱۴ .

۴- کشف الظنون ۱ / ۷ .

فيها اعتمرت أم المؤمنين عائشه . . . وأمير المؤمنين عثمان بن عفان محصور ، ثم خرجت من مكة تريد المدينة ، فلما كانت بسرف لقيها رجل من أخوالها بنى الليث - يقال له : عبيد بن أبي سلمه ، وهو ابن أم كلاب - ، فقالت : مهيم (١) ؟ فقال : قتل عثمان ، وبقوا ثمانياً ، قالت : ثم صنعوا ماذا ؟ قال : أجمعوا على بيعه على (رضى الله عنه) [(عليه السلام)] ، فقالت : ليت هذه انطبقت على هذه ، إن تم الأمر لصاحبك ، ردوني ردوني (٢) ، فانصرفت إلى مكة وهي تقول : قتل عثمان - والله - مظلوماً ، والله لأطلبن بدمه ! فقال لها : ولم ؟ والله إن أول من أمال حربته (٣) لأنت ، والله لقد كنت تقولين : (اقتلوا نعتلا فقد كفر) ، فقالت : إنهم استتابوه ثم قتلوه ، وقد قلت وقد قالوا ، وقولي الأخير خير من قولي الأول .

فقال لها ابن أم كلاب :

< شعر > فمَنكَ البداء ومَنكَ الغير * ومَنكَ الرياح ومَنكَ المطر < / شعر >

-
- ١- قال ابن الأثير : مهيم . . أى ما أمركم وشأنكم ؟ وهي كلمه يمانية . انظر : النهايه ٤ / ٣٧٨ .
 - ٢- لم يتكرر فى المصدر : (ردوني) .
 - ٣- فى المصدر : (حرفه) .

< شعر > وأنت أمرت بقتل الإمام * وقلت لنا : إنه قد كفر فهبنا أطعناك في قتله * فقاتله عندنا من أمر ولم يسقط السقف من فوقنا * ولم تنكسف شمسنا والقمر وقد باع الناس ذا تدرء * يزيل الشبا ويقيم الصعر ويلبس للحرب أثوابها * وما من وفی مثل من قد غدر < / شعر > انتهى (۱).

و جمال الدين محدث در “ روضه الاحباب ” گفته :

و روایتی آنکه مردم شکایت بسیار از عثمان به نزد عایشه می‌آوردند که : وی سنتهای نبویه محمدیه را زود ترک کرد ، و امور محدثه را که در زمان حیات آن سرور نبود از منع حقوق مسلمانان ، و ایثار و ترجیح بنی امیه ، و قوی داشتن دست تعدی آن قوم بر مردم ، و احتمال ناهنجاری (۲) و گرفتاری

۱- [الف] قبول علی أصل إتحاف الوری ، والله الحمد علی ذلك . (۱۲) . [اتحاف الوری ۲ / ۲۴ - ۲۵] .

۲- در مصدر (کجرفتاری) .

و اغماض از معایب و ناهمواری ایشان ، و ایزدای [بعضی] (۱) از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم برای خاطر جمعی از بنی امیه .

و از جمله افعال عثمان که نزد اصحاب رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم به غایت مستبعد نمود آنکه : حکم بن ابی العاص را که عم عثمان و پدر مروان است ، به واسطه آنکه آثار نفاق و شقاق و دغل و سوء ادب نسبت با حضرت نبوی [و] حرکات شنیعه [قبیحه] (۲) و امور خسیسه (۳) < ۲۴۴ > از او به ظهور میآمد و این معنا (۴) از او نزد پیغمبر صلی الله علیه [و آله] و سلم متحقق شد ، او را از مدینه اخراج فرمود ، و مردود و مطرود ساخت ، و تا زمان حیات آن حضرت در ناحیه طایف به سر میبرد و زهره و یارای آن نداشت که پیرامون مدینه گردد ، و در زمان ابوبکر و عمر نیز به این دستور میبود تا زمان عثمان در آمد ، وی آن ملعون مطرود را رخصت دخول و اقامت در مدینه داد .

و ابوذر غفاری را که زبان معجز بیان محمدی در شأن او به حدیث : « ما أظلت الخضراء ولا أقلت الغبراء من (۵) ذی لهجه أصدق

۱- زیاده از مصدر .

۲- زیاده از مصدر .

۳- در مصدر (خبیثه) .

۴- در مصدر (معانی) .

۵- در مصدر (علی) .

[ولا أوفى] (۱) من أبي ذر « بر آن ناطق است برای خاطر معاویه از شام اخراج کرد ، و بر (۲) آن نگذاشت که در مدینه طیبه توطن و اقامت کند ، او را از مدینه به سوی ربنده - که ابغض مواضع نزد او بود - فرستاد تا بسر برد ، و به آن اکتفا نکرده او را از جواب فتوای مسلمانان منع نمود .

بالجمله ؛ بعضی از این امور مذکوره حامل و باعث شد عایشه را که در شأن عثمان میگفت : (لعن الله نعثلا ، وقتل الله نعثلا) . (۳) انتهی .

و ابن اثیر جزری در “ نهاییه اللغه “ گفته :

فی مقتل عثمان : لا یمنعک مکان ابن سلام أن تسب نعثلا .

کان أعداؤه یسمونه : نعثلا ، تشبیهاً برجل من مصر ، کان طویل اللحیه ، اسمه : نعثل .

وقیل : النعثل : الشیخ الأحقق ، وذكر الضباع : ومنه حدیث عائشه : اقتلوا نعثلا ، [قتل الله نعثلا] (۴) ، تعنی عثمان ، وهذا کان منها لما غاضبته ، وذهبت إلى مكة (۵) .

۱- زیاده از مصدر .

۲- در مصدر (نیز) .

۳- [الف] قبول علی أصله ، در خلافت جناب امیر (علیه السلام) . (۱۲) . [روضه الأحباب ، ورق : ۳۴۲ - ۳۴۳] .

۴- زیاده من المصدر .

۵- النهایه ۵ / ۷۹ - ۸۰ .

و مجدالدین فیروزآبادی در کتاب "قاموس" گفته :

النعل - كجعفر - : الذکر من الضباع ، والشیخ الأحمق ، وبهودی کان بالمدينة ، ورجل لجمانی (۱) کان شبّه به عثمان إذا نیل منه . (۲) انتهى .

و در "استیعاب" در ترجمه صخر بن قیس مذکور است :

صخر بن قیس ، ويقال له : الضحاک بن قیس ، وهو الأحنف بن قیس التميمی السعدی ، یکنى : أبا بحر ، قد تقدّم ذکر نسبه إلى تميم فی باب الألف ، أسلم على عهد رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم ، ولم يره ، ودعا له رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم حين قدم عليه وفد بني تميم ، فذكروه له ، وكان الأحنف عاقلاً ، حليماً ، ذا دين ، وذكاء ، وفصاحة ، ودهاء ، لمّا قدمت عايشه . . . البصره ، أرسلت إلى الأحنف بن قیس ، فأبى أن يأتيها ، ثم أرسلت إليه (۳) فأتاها ، فقالت : ويحك يا أحنف ! بم تعتذر إلى الله من تركك جهاد قتله أمير المؤمنين عثمان ؟ ! أمن قلّه عدد أو إنك لا تطاع في العشيره ؟ قال : يا أمّ المؤمنين ! ما كبرت السنّ ، ولا طال العهد ، وإن عهدي بك عام أول تقولين فيه وتناين منه ! قالت : ويحك يا

۱- في المصدر : (لحياني) .

۲- القاموس المحيط ۴ / ۵۹ .

۳- لم يكن في المصدر : (فأبى أن يأتيها ، ثم أرسلت إليه) .

أحنف ! إنهم ماصوه موصل الإناء ، ثم قتلوه . .

قال : يا أم المؤمنين ! إني آخذ بأمرك وأنت راضيه ، وأدعه وأنت ساخطه ! (۱) انتهى .

خلاصه آنکه : هرگاه آمد عایشه در بصره ، طلب کرد عایشه احنف بن قیس را ، پس انکار کرد احنف از آمدن نزد عایشه ، پس بار دیگر کسی را فرستاد عایشه به سوی احنف به طلب او ، پس آمد احنف نزد عایشه ، پس گفت عایشه : وای بر تو ای احنف ! به چه چیزی < ۲۴۵ > عذرخواهی جست به سوی خدای تعالی از ترک جهاد قاتلان عثمان ؟ ! از قلت عدد عذری خواهی نمود ، یا اینکه تو در قوم خود مطاع نیستی ؟ ! گفت احنف که : سن من و تو درازی نگرفته ، و عهد من با تو طویل نشده ، سال اول از لقای من با تو است که تو بر عثمان طعن میکردی و او را دشنام میدادی . . . الی آخر .

اما آنچه گفته : سخت بیانصافی است که در حق حضرت عایشه صدیقه ، زوجه محبوبه رسول صلی الله علیه [وآله] وسلم ، شهادت خدا را بر طاق نهاده . . . الی آخر .

پس منقوض است به اینکه شهادت خدا و رسول او (صلی الله علیه وآله وسلم) را در حق عایشه ثابت نیست .

۱- [الف] قوبل علی نسخه ثانیه . (۱۲) . [الاستیعاب ۲ / ۷۱۵] .

و مراد از (طیبات) در قول خدای تعالی : (وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ) (۱) نعمتهای بهشت اند نه ازواج دنیا و اگر نه لازم آید که ازواج نوح و لوط نیز از طیبات باشند ، حال آنکه خدای تعالی شأنه فرموده : (امْرَأَةٌ نُوحٍ وَامْرَأَةٌ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ) (۲) .

و همچنین لازم آید که فرعون ملعون از طیبین باشد ؛ زیرا که زوجه او حضرت آسیه مؤمنه طیبه بوده است .

و تحریض عایشه بر قتل عثمان و دشنام دادن و بد گفتن او [را] علی بن برهان الدین حلبی شافعی و سبط بن الجوزی و صاحب “ حیب السیر ” و صاحب “ روضه الاحباب ” و حافظ نجم الدین عمر مکی صاحب “ اتحاف الوری ” و ابن اثیر صاحب “ نهایه ” و واقدی و ابن عبدالبر نقل کرده و روایت نموده اند .

پس این علمای جلیل القدر خود را اخوان الشیاطین و کوفیان بی ایمان قرار دادن ، از غرائب هفوات است ! اگر شیعه چنین الفاظ در حق علمای اهل سنت گویند ، ایشان به غیظ و غضب میآیند ؛ و خود وقتی که از جواب عاجز میآیند به سب و شتم علمای خود پیش میآیند !!

۱- النور (۲۴) : ۲۶ .

۲- التحريم (۶۶) : ۱۰ .

بالجمله؛ هرگاه چنین علمای معتبر و محدّثین جلیل الشأن این معنا [را] روایت کرده باشند؛ و آن را به قطع و یقین ذکر کرده؛ احتجاج شیعه به آن صحیح و برجا است خواه مخاطب و اولیائش ایشان را از اخوان الشیاطین خوانند و خواه از خلان المنافقین، گوشت خر دندان سگ!

اما آنچه گفته: چه قسم این خبر ابن قتیبه [را] در حق حضرت عایشه باور دارند، حال آنکه ترمذی و ابن ماجه و ابوحاتم به طرق متعدده روایت کرده اند که عایشه میگفت: قال رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلم... الی آخر.

پس مخدوش است به اینکه: اگر عایشه وقتی چنین گفته باشد و وقتی دیگر چنان، استبعادی ندارد، و خود محدّثین اهل سنت - که عباراتشان گذشته (۱) - تصریح کرده اند که جناب امیر (علیه السلام) عایشه را به همین معنا الزام داده که: «تو سابقاً عثمان را کافر میگفتی و تحریض بر قتلش مینمودی، حالا - چرا طلب خون او میکنی؟!» (۲) صدور افعال متناقضه از عایشه - که معصوم نبوده - چه عجب است؟!

۱- در [الف] اشتهاها: (گذاشته) آمده است.

۲- در همین طعن از مصادر ذیل گذشت: مطالب السؤول: ۲۱۲، الفصول المهمه ۱ / ۳۸۷ - ۳۸۸، السیره الحلبیه ۳ / ۳۵۶، تذکره الخواص: ۷۰ - ۷۱.

هرگاه مصلحت در ثنا و مدح عثمان دید آن را ذکر کرد ^۱ و هرگاه از او غضبناک شد و مخالفت ورزید، قدح و جرح او کردن گرفت!

معاویه به اعتراف مخاطب قوادح جناب امیر (علیه السلام) ذکر میکرد، و خود مدح آن جناب هم میکرد.

و مع هذا عجب آن است که عایشه این حدیث مفتری را - که مخاطب ذکر کرده - در وقت قتل عثمان ذکر نکرد و بعد او اظهار کرد، و هرگاه < ۲۴۶ > نعمان اعتراض کرد که چرا این حدیث را در حیات عثمان ذکر نکردی؟! عذری واهی گفت که: من فراموش کرده بودم، چنانچه پدر مخاطب در "ازاله الخفا" آورده:

عن النعمان بن بشر (۱)، عن عائشه، قالت: قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم: يا عثمان! إن ولأك الله هذا الأمر يوماً فأرادك المنافقون أن تخلع قميصك الذي قمصك الله، فلا تخلعه. . يقول ذلك [ثلاث] (۲) مَرَات، قال النعمان: فقلت لعائشه: ما منعك أن تعلمي الناس هذا؟! قالت: أنسيته والله. أخرجه ابن ماجه (۳).

۱- فی المصدر: (بشیر).

۲- الزیاده من المصدر.

۳- ازاله الخفاء ۲ / ۲۳۷ - ۲۳۸.

طعن سوم : مرور بر چشمه حوآب و اصرار بر مخالفت

قال : طعن سوم :

آنکه حضرت عایشه مخالفت رسول نمود ، و اصرار کرد بر مخالفت در واقعه جمل ، تفصیلش آنکه : نعیم بن حماد در “ کتاب الفتن ” و محمد بن مسکویه در “ تجارب الامم ” و ابن قتیبه در کتاب “ السیاسة ” آورده اند که :

چون لشکر عایشه . . . در راه به آبی رسید که آن آب را حوآب - بر وزن جعفر - میگفتند ، سگان آن مکان نباح آغاز نهادند ، حضرت عایشه با محمد بن طلحه گفت که : این آب چه نام دارد ؟ محمد بن طلحه گفت که : این آب را حوآب گویند ، گفت که : پس مرا برگردانید ، محمد بن طلحه گفت : چرا ؟ حضرت عایشه گفت : من از رسول صلی الله علیه [و آله] و سلم شنیده ام که به ازواج خود میگفت :

« کأنی یا حداکنّ تنبها کلاب الحوآب ، فإیّاک أن تکونی یا حمیراء ! » .

پس با وجود یاد کردن این نهی ، اصرار بر مخالفت آن نمود و باز نگشت .

جواب از این طعن آنکه : اراده رجوع از حضرت عایشه به موجب این روایات هم ثابت شد ، چنانچه در روایات اهل سنت مصرّح بها است که فرمود :

(ردّونی . . ردّونی) ، لیکن در روایات اهل سنت تتمه این قصه چنین صحیح شده که : حضرت عایشه در باب مراجعت استادگی کرد و اهل عسکر در رجوع با وی موافقت نمینمودند ، با هم مطارحه این امر بوده ، در این اثنا مروان بن الحکم و دیگر مردم عساکر قریب هشتاد کس را از دهاقین گرد و نواحی (۱) شاهد آوردند که این آب را حوآب نام نیست و آب آبی دیگر است ، پس عایشه پیشتر روانه شد . این است جواب طعن ، موافق روایت .

اما به حسب درایت جواب دیگر دارد ، و آن ، آن است که در حدیث نهی از مرور بر آب واقع نیست و نه اشارتی به آن دارد ، آنچه از این حدیث مستفاد میشود همین قدر است که یکی را از شما این مصیبت پیش خواهد آمد ، و فی الواقع آن حادثه مصیبتی عظیم بود که موجب خفت حرم محترم رسول صلی الله علیه [و آله] وسلم شد و کاری که مقصود بود یعنی اصلاح ذات البین سرانجام نیافت و مفت تقاتل مسلمین واقع شده ، و از حدیث زیاده بر این مستفاد نمیشود ، پس از این حدیث نهی فهمیدن ، بعد از آن مخالفت و اصرار بر مخالفت نسبت کردن از چه راه تواند بود ؟!

علی الخصوص لفظ « إِيَّاكَ أَنْ تَكُونِي يَا حَمِيرَاءُ ! » در کتب معتبره اهل سنت وجودی ندارد .

۱- در [الف] (نواح) آمده است که اصلاح شد .

و اگر بالفرض موجود هم باشد پس از آن باب است < ۲۴۷ > که هر کسی از عقلا اهل و عیال و اولاد و ازواج خود را تحذیر میکنند از آفات معلومه الوقوع یا مظنونه الوقوع مثل مخاوف طریق و سوء تدبیرات خانگی ، و این تحذیر نهی شرعی نمیشود ، حضرت رسول صلی الله علیه [و آله] وسلم هم این قسم امور به عمل میآورد ، تا وقتی که صریح نهی شرعی نباشد مخالفت آن را معصیت گفتن ناشی از کمال تعصب و عناد است .

و حضرت امیر [(علیه السلام)] را چون جناب پیغمبر صلی الله علیه [و آله] وسلم شب هنگام به خانه اش تشریف فرموده ، تقید نماز تهجد نمود ، صریح در جواب گفت : (والله لا- نصلی إلا ما كتب الله لنا !) و جناب پیغمبر صلی الله علیه [و آله] وسلم از آنجا برگشت و رانهای مبارک را میکوفت و میفرمود : (وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا) (۱) .

این مخالفت را با آن مخالفت باید سنجید ، و این اصرار را با آن اصرار موازنه باید کرد ، حال آنکه حضرت عایشه در این اصرار معذور بوده ، زیرا که وقت خروج از مکه نمیدانست که در این راه چشمه حوآب نام واقع خواهد شد ، و بر آن گذشتن لازم خواهد آمد ، و چون بر آن آب رسیده دانست ، اراده رجوع مصمم کرد ، لیکن میسرش نشد ، زیرا که کسی از اهل لشکر همراه او رفاقت در رجوع نکرد !

و در حدیث نیز بعد از وقوع واقعه هیچ ارشاد نفرموده اند که چه باید کرد ، ناچار به قصد اصلاح ذات البین - که بلا شبهه مأمور به است ! - پیشتر روانه شد ، پس حالت حضرت عایشه در این مرور حالت شخصی است که طفلی را از دور دید که میخواهد در چاهی بیفتد ، بی اختیار برای خلاص کردن او دوید ، و در اثنای دویدن بی خبر محاذی نماز گزارنده مرور او واقع شد ، او را در وقت محاذات اطلاع دست داد که من محاذی نماز گزارنده ام ، پس اگر بر عقب میگردد (۱) آن طفل در چاه میافتد و این مرور واقع شده را تدارک نمیتواند شد ، ناچار قصد خلاصی طفل خواهد کرد و این مرور را در حق خود معفو خواهد شناخت (۲) .

أقول :

قاضی نورالله شوشتری در کتاب " احقاق الحق " در مقام نقض کلام ابن روزبهان گفته :

وأخرج أبو نعیم - فی کتاب الفتن - ، وابن مسکویه - فی کتاب

۱- در [الف] اشتبهاً اینجا : (واو) آمده است .

۲- تحفه اثنا عشریه : ۳۳۲ . لازم به تذکر است که مثال فوق مبتنی بر آن است که عبور کردن از روبروی نماز گزار حرام باشد ، چنانکه عامه گویند . رجوع شود به : المغنی لابن قدامه ۲ / ۷۵ و غیر آن .

تجارب الأمم - ، وابن قتيبه - في كتاب السياسة والإمامه - : أنه لَمَّا انتهى عسكر عايشه إلى ماء الحوَاب في بعض الطريق ، نبَحها كلاب الحوَاب ، فقالت لمحمد بن طلحه : أَى ماء هذا ؟ قال : هذا ماء الحوَاب ، قالت : فما أرانى إلا راجعه ، قال : ولم ؟ قالت : سمعت رسول الله (صلى الله عليه وآله) يقول لنسائه : « كَأَنِّي بِأَحَدِكُنَّ قَدْ يَنْبَحُهَا كِلَابُ الْحَوَابِّ ، فَإِيَّاكَ أَنْ تَكُونِي أَنْتِ يَا حَمِيرًا » . انتهى .

ومع ظهور خطأها وعصيانها من هذه القضية قد عاقها من الرجوع شدّه معاداتها لعلی (عليه السلام) ، والتماس من كان من رؤساء الجمل سيما ابن أُختها عبد الله بن الزبير المجبول على عداوه أهل البيت الطاهرين من آل الرسول ، حتّى روى أنه ترك أيام خلافته (١) الناقصه الصلاه على النبي (صلى الله عليه وآله) ، فلَمَّا أنكروا < ٢٤٨ > عليه ذلك أجاب بأن له أهل (٢) سوء ، إذا ذكروا باسمه شمخوا بأنوفهم !!

وبالجملة ؛ بعد ظهور خطأ اجتهادها عليها من قضية كلاب الحوَاب ، كيف جاز لها الإصرار على ذلك ؟ ! (٣) انتهى .

١- در [الف] اشتباهاً : (خلافة) آمده است .

٢- في إحقاق الحق : (أهيل) .

٣- إحقاق الحق : ٣٠٥ ، وانظر كتاب الفتن لنعيم بن حماد : ٤٥ ، الامامه والسياسه لابن قتيبه ١ / ٦٠ (تحقيق الزيني) ، ١ / ٨٢ (تحقيق الشيرى) ، وأشير إليه في تجارب الأمم لابن مسكويه ١ / ٤٧١ - ٤٧٢ (طبعه دار سروش) ١ / ٣٠٢ (طبعه بيروت) . . وغيرها .

اما آنچه گفته: اراده رجوع از حضرت عایشه به موجب این روایات هم ثابت شد.

پس در روایت منقوله این الفاظ مذکور است: (قالت: ما أرانی إلا راجعه).

و در بعضی روایات: (ما أظننی) به جای (ما أرانی) واقع است، و این قول اخبار از ظنّ به وقوع رجوع است، و بر فرض اینکه اراده رجوع کرده باشد، چون رجوع نکرد قول قاضی نورالله علیه الرحمه که این است: (قد عاقها من الرجوع شده معاداتها لعلی (علیه السلام) والتماس من كان من رؤساء الجمل ..) إلى آخره به جای خود راست و درست باشد.

اما آنچه گفته: لیکن در روایات اهل سنت تتمه این قصه چنین صحیح شده... الی قوله: در این اثنا مروان بن الحکم و دیگر مردم عسکر قریب هشتاد کس را از دهاقین گرد و نواحی (۱) شاهد آوردند که این آب را حوآب نام نیست... الی آخر.

۱- در [الف] (نواح) آمده است که اصلاح شد.

پس اگر غرض این است که هرگاه شاهدان شهادت دادند که این آب حوآب نیست ، پس عایشه عاصیه نباشد و خلاف حکم پیغمبر نکرده باشد .

ردّ میکند این را آنچه مخاطب بعد این گفته که : چون بر آب حوآب رسیده دانست ، اراده رجوع مصمّم کرد ، لیکن میسرش نشد .

چه این قول مخاطب دلالت دارد بر اینکه عایشه را علم بود به اینکه این آب حوآب است ؛ و چیزی که معلوم باشد ، از شهادت شاهدان بر خلاف علم ، نفی علم هرگز نمیشود ، عالم را باید که حکم به تکذیب آن شاهدان نماید نه که بر گفته شان عمل نماید .

و در روایات اهل سنت تصریح آمده به اینکه : این شاهدان شهادت زور داده بودند ، چنانچه در “ تذکره خواص الامه ” تصنیف سبط بن الجوزی مذکور است :

ذکر ابن جریر - فی تاریخه - : إن عائشه اشترت الجمل من رجل من عرینه بست مائه درهم وناقه .

قال ابن جریر - فی تاریخه - : إن عائشه لما اشترته ، فمرّت علی ماء یقال له : الحوآب ، فنبحتها کلابه ، فقالت : ما هذا المكان ؟ فقال لها سائق الجمل العرنی : هذا الحوآب ، فاسترجعت ، وصرخت بأعلى صوتها ، ثم ضربت عضد بعیرها ، فأناخته ، ثم قالت : أنا - والله ! - صاحبه کلاب الحوآب ! ردّونی إلى حرم الله ورسوله . . قالتها ثلاثاً .

قال ابن سعد - فيما حكاه عن هشام بن محمد الكلبي - : استرجعت ، وذكرت قول رسول الله : « كيف بك إذا نبحتك كلاب الحوآب ؟ ! » فقال طلحه والزبير : ما هذا الحوآب ، وقد غلط العرنى .. ثم أحضرا خمسين رجلا فشهدوا معهما على ذلك ، وحلفوا !

قال الشعبي : فهي أول شهاده زور أقيمت في الإسلام (١) .

و ابن ابى الحديد معتزلى در " شرح نهج البلاغه " گفته :

وروى الكلبي ، عن أبى صالح ، عن ابن عباس ، وروى جرير بن يزيد ، عن عامر الشعبي ، وروى محمد بن إسحاق ، عن حبيب بن عمير ، قالوا - جميعاً - : لَمَّا خرجت عائشه وطلحه والزبير من مكه < ٢٤٩ > إلى البصره طرقت ماء الحوآب ، وهو ماء لبنى عامر بن صعصعه ، فنبحهم (٢) الكلاب فنفرت صعاب إبلهم ، فقال قائل منهم : لعن الله الحوآب فما أكثر كلابها ، فلَمَّا سمعت عائشه ذكر الحوآب ، قالت : أهذا ماء الحوآب ؟ قالوا : نعم ، فقالت : ردّونى .. ردّونى .. فسألوها ما شأنها ؟ ما بدا لها ؟ فقالت : إني :

١- [الف] الباب الرابع فى خلافة على [(عليه السلام)] فى ذكر سير على (عليه السلام) إلى البصره . [تذكره الخواص : ٦٨] .

٢- فى المصدر : (فنبحتهم) .

سمعت رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم يقول : « كَأَنِّي بَكَلَابٍ مَاءٍ يُدْعَى : الْحَوَابُّ قَدْ نَبَحَتْ بَعْضُ نَسَائِي » ثم قال : « إِيَّاكَ يَا حَمِيرَاءُ أَنْ تَكُونِيهَا » .

فقال لها الزبير : مهلا - يرحمك الله - فإننا قد جزنا ماء الحوَابُّ بفراسخ كثيره ، فقالت : أعندك من يشهد بأن هذه الكلاب النابحه ليست على ماء الحوَابُّ ؟ فلفق لها الزبير وطلحه خمسين أعرايياً ، جعلاً لهم جُعلاً ، فحلفوا لها ، وشهدوا : أن هذا الماء ليس ماء الحوَابُّ ، فكانت هذه أول شهاده زور في الإسلام ، فسارت عائشه لوجهها . (١) انتهى .

١- [شرح نهج البلاغه ٩ / ٣١١ - ٣١٠] . [الف] أيضاً در مسند عايشه : حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ ، حَدَّثَنِي أَبِي ، حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ ، قَالَ : حَدَّثَنَا قَيْسٌ ، عَنْ أَبِي سَهْلَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ ، قَالَتْ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ : ادْعُوا إِلَيَّ بِبَعْضِ أَصْحَابِي ، قُلْتُ : أَبُو بَكْرٍ ؟ قَالَ : لَا ، قُلْتُ : عُمَرُ ؟ قَالَ : لَا ، قُلْتُ : ابْنُ عَمْرٍو ؟ قَالَ : لَا ، قُلْتُ : عَثْمَانُ ؟ قَالَ : نَعَمْ ، فَلَمَّا جَاءَ ، قَالَ : تَنْحَى ، فَجَعَلَ يَسَارُهُ ، وَلَوْنُ عَثْمَانَ يَتَغَيَّرُ ، فَلَمَّا كَانَ يَوْمَ [الدار] ، وَحُصِرَ فِيهَا قَلْنَا : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ! أَلَا تَقَابِلُ [تَقَاتِلُ] ؟ قَالَ : [لَا] ، إِنْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ عَهْدَ إِلَيَّ عَهْدًا ، وَإِنِّي صَابِرٌ نَفْسِي عَلَيْهِ . حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ ، حَدَّثَنِي أَبِي ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ ، حَدَّثَنَا قَيْسٌ ، قَالَ : لَمَّا أَقْبَلَتْ عَائِشَةُ بَلِغَتِ مِيَاهَ بَنِي عَامِرٍ لَيْلًا ، نَبَحَتْ الْكَلَابُ ، قَالَتْ : أَيُّ مَاءٍ هَذَا ؟ قَالُوا : مَاءُ الْحَوَابُّ ، قَالَتْ : مَا أَظُنُّنِي إِلَّا - أَنِّي رَاجِعَةٌ ، قَالَ بَعْضُ مَنْ كَانَ مَعَهَا : بَلْ تَقْدَمِينَ فِيرَاكِ الْمُسْلِمُونَ ، فَيُصَلِّحُ اللَّهُ جِلَّ وَعَزَّ ذَاتَ بَيْنِهِمْ ، قَالَتْ : إِنْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ قَالَ - ذَاتَ يَوْمٍ - : « كَيْفَ يَأْحَدَاكَ يَنْبَحُ عَلَيْهَا كَلَابُ الْحَوَابُّ ؟ ! » انتهى . مسند احمد بن حنبل [٦ / ٥١ - ٥٢] . (١٢) . [تذكر : روایت اولی جعلی است و مربوط به آخر طعن دوم میباشد که اشتباهاً در حاشیه این صفحه آمده است] .

و جمال الدین محدّث در “ روضه الاحباب ” گفته :

چون آفتاب برآمد عبدالله بن زبیر پنجاه مرد از سکان آن موضع آورد تا نزد عایشه گواهی دادند که : این آب حوآب نیست و لشکر از آب حوآب در اول شب بگذشتند !

و گویند : این گواهی اول شهادت دروغی بود که در اسلام به وقوع پیوست (۱).

اما آنچه گفته : پس از این حدیث ، نهی فهمیدن ، بعد از آن مخالفت و اصرار بر مخالفت نسبت کردن از چه راه تواند بود ؟

پس فهمیدن نهی از این حدیث از راه متابعت عایشه است که از این حدیث نهی فهمید ، و وقتی که نام حوآب شنید استرجاع - که مشعر بر استعظام شناعیت فعل او است - و آواز و شور کردن آغاز نهاد ، و طلحه و

۱- روضه الأحباب ، ورق : ۳۴۷ - ۳۴۸ .

زیر - که نزد اهل سنت از کملاهی مجتهدین هستند - نیز از این حدیث نهی فهمیدند؛ چه اگر از این حدیث نهی نمیفهمیدند ، این تلبیس و تزویر تلیق شهود زور چرا به عمل می‌آوردند؟! به عایشه همین میگفتند که: در این حدیث رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نهی کجا کرده است که از این فعل خیر - که مثل حج و عمره است! - باز می‌آیی، و از اصلاح ذات البین دست بر میداری؟!!

و نیز فهمیدن نهی از این حدیث از راه دلالت لفظ است؛ زیرا که قوله (صلی الله علیه وآله وسلم): «إياك أن تكوني يا حميراء!» دلالت بر تحذیر مستلزم نهی از محذّر منه دارد، و لهذا در اکثر احادیث در مقام صیغه نهی، کلمه تحذیر استعمال و اطلاق یافته، چنانچه در «صحیحین» مذکور است که:

هرگاه که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) معاذ را به یمن فرستاد، در ضمن وصایا به او فرمود: «إياك وكرائم أموالهم (۱)».

و در «صحیح بخاری» در کتاب النکاح مذکور است:

إياكم والظن (۲).

ابن حجر در «فتح الباری» گفته:

قال الجمهور: هذا النهی للتحريم، وقال الخطابي: هذا النهی

۱- مراجعه شود به: صحیح مسلم ۱/ ۳۸، صحیح بخاری ۲/ ۱۳ و ۸/ ۱۶۴ (به لفظ: واتق كرائم أموال الناس)، مسند احمد

۱/ ۳۳۳، سنن نسائی ۲/ ۳۰، سنن دارمی ۱/ ۳۴۸، سنن بیهقی ۴/ ۱۵۷.

۲- صحیح بخاری ۶/ ۱۳۶.

للتأدب ، وليس بنهى تحريم يبطل العقد عند أكثر الفقهاء . (۱) انتهى .

و مع هذا در این حدیث بنا بر بعضی روایات به جای کلمه تحذیر ، صیغه نهی واقع شده ، چنانچه احمد بن محمد قسطلانی مصری شافعی در کتاب “ مواهب لدنیه ” گفته :

وأخبر عليه [وآله] الصلاة والسلام بوقعه الجمل وصفين وقتال عائشه والزبير علياً [(عليه السلام)] ، كما أخرجه الحاكم - وصححه - والبيهقي ، عن أم سلمه ، قالت : ذكر < ۲۵۰ > رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) خروج بعض أمهات المؤمنين ، فضحكت عائشه ، فقال : « انظري يا حميراء ! أن لا تكوني .. » (۲) . إلى آخر الحديث .

اما آنچه گفته : على الخصوص لفظ : (إياك أن تكوني يا حميراء !) در کتب معتبره اهل سنت وجود ندارد .

پس بدان که کتب ثلاثه مذکوره در کلام علامه شوشتری از کتب معتبره اهل سنت است .

و جمال الدین در “ روضه الاحباب ” ترجمه این حدیث به این عبارت گفته :

۱- فتح الباری ۹ / ۱۷۱ .

۲- [الف] الفصل الثالث من المقصد الثامن . (۱۲) ر . [المواهب اللدنیه ۳ / ۹۹ - ۱۰۰] .

« گویا من میبینم یکی از زنان خود را که سگان حوآب بر او بانگ کنند ، ای حمیرا ! ترسان باش از آنکه آن زن تو باشی (۱) . »

و در « کنز العمال » ملا متقی مسطور است :

عن طاوس : ان رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم قال لنسائه : « أَيْتَكُنَّ [التى] (۲) تنبجها كلاب الحوآب (۳) .. كذا وكذا ، وإيّاك يا حميرا . » نعيم بن حماد فى الفتن ، وسنده صحيح (۴) .

و ابن حجر در « صواعق محرقة » گفته :

وقد أخبر صلى الله عليه [وآله] وسلم بوقعه الجمل وصفين وقتال عائشه والزبير علياً [(عليه السلام)] ، كما أخرجه الحاكم ، - وصححه - [و] البيهقي ، عن أم سلمه ، قالت : ذكر رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم خروج إحدى أمهات المؤمنين ، فضحكت عائشه ، فقال : « انظري يا حميرا ! أن لا تكوني » ثم التفت إلى على [(عليه السلام)] [فقال] (۵) : « إن وليت أمرها شيئاً فافرقى » .

۱- [الف] خلافت جناب امير [(عليه السلام)] ذكر مكتوب فرستادن ام الفضل به جناب امير (عليه السلام) . (۱۲) . [روضه الأحباب ، ورق : ۳۴۷ - ۳۴۸] .

۲- الزيادة من المصدر .

۳- لم يرد فى المصدر : (الحوآب) .

۴- [الف] كتاب الفتن . [كنز العمال ۱۱ / ۳۳۴] .

۵- الزيادة من المصدر .

وأخرج البزار (۱) وأبو نعيم - مرفوعاً - : « أيتكّن صاحبه الجمل الأحمر ؟ ! تخرج حتّى تنبجها كلاب الحوآب ، فتقتل حولها قتلى كثيره ! تنجو بعد ما كانت » (۲) .

اما آنچه گفته : و حضرت امير (عليه السلام) را جناب پيغمبر خدا صلى الله عليه [وآله] وسلم شب هنگام به خانه اش تشریف فرموده ، تقيد نماز تهجد فرمود . . . الى آخر .

پس - بر فرض تسليم اين قصه موضوعه - جوابش آنکه امر حضرت رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) به حضرت اميرالمؤمنين (عليه السلام) به نماز تهجد ، از اوامر مندوبه بود نه از اوامر مفروضه ، چنانچه بخارى در " صحيح " خود اين حديث را در استدلال بر همين مطلب ذکر نموده (۳) ؛ و تحذيرى که به عايشه فرموده دلالت بر حرمت محذّر منه ميکند ؛ زيرا که رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) با اين تحذير اخبار از بغاوت (۴) صاحبه الحوآب هم داده ، چنانچه در " تاريخ طبرى " و " روضه الاحباب " (۵) مسطور است .

۱- فى المصدر : (والبزار) .

۲- فى المصدر : (تنجو بعد ما كادت لا تنجو) . انظر : الصواعق المحرقة ۱ / ۳۴۸ .

۳- باب تحريض النبى صلى الله عليه [وآله] وسلم على صلاة الليل من غير إيجاب . انظر : صحيح بخارى ۲ / ۴۳ .

۴- بغاوت : طغيان ، سرکشی و نافرمانى . رجوع شود به لغت نامه دهخدا .

۵- تاريخ طبرى ۳ / ۴۷۵ ، ۴۸۵ - ۴۸۶ ، روضه الأحباب ، ورق : ۳۴۷ - ۳۴۸ .

اما آنچه گفته : وقت خروج از مکه نمیدانست که در این راه چشمه ای که حوآب نام دارد واقع خواهد شد .

جوابش آنکه : مصنف تاریخ " حبيب السیر " از کتاب " مقصد اقصی " و دیگر کتب سیر و تواریخ نقل نموده که :

در ایامی که عایشه . . . اراده سفر بصره نمود ، روزی به خانه ام سلمه رفت و گفت که : طلحه و زبیر جهت طلب خون عثمان متوجه عراق عرب شده اند ، من نیز با ایشان مرافقت مینمایم ، تو نیز با ما موافقت فرمای و ابواب مخالفت نگشای . ام سلمه - رضی الله عنها - از شنیدن این سخنان مضطرب گشته گفت : ای عایشه ! علو شأن و سُمُو مکان علی بن ابی طالب (علیه السلام) را به تحقیق میدانیم ، و قرب قرابت و خصوصیتش را نسبت به حضرت رسالت - علیه السلام والتحیه - معلوم داریم ، به کدام تأویل در مقام خلاف آییم ؟ ! و تو دیروز عثمان را به کفر نسبت میکردی و مردم را بر قتل او تحریص مینمودی / و امروز میگویی که : من طلب خون او مینمایم ! تو را به خدا سوگند میدهم که از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نشنیدی < ۲۵۱ > که فرمود : « اندکی از ایام و لیالی نخواهد گذشت که سگان آبی در عراق که آن را حوآب گویند بر یکی از زنان من بانگ کنند و آن زوجه من در میان فئه باغیه باشد » ، و از استماع این مقال من به مرتبه [ای] متغیر شدم که انائی که در دست داشتم بر زمین افتاد ، رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) التفات به من فرموده گفت : « چه میشود تو را ای ام سلمه ؟ ! » گفتم : یا رسول خدا [ص] ! با وجود شنیدن این حدیث

چگونه تغیر به حال من راه نیابد؟! آن حضرت تبسم نموده، نظر همایون به جانب تو افکنده، فرمود: «گمان میبرم که آن زن تو باشی یا حمیرا!» عایشه گفت: بلی چنین بود که بر زبان آوردی، من فسخ این عزیمت کردم که هیچ نعمتی بهتر از گنج سلامت نیست، چون عبدالله بن زبیر - که خواهرزاده صدیقه بود و أم المؤمنین او را به غایت دوست میداشت - از این قیل و قال خبر یافت، نزد عایشه رفت و گفت: اگر تو در این سفر با ما همراه (۱) نباشی، من خود را هلاک سازم، سر و پا برهنه روی در صحرا و بیابان مینهم، چندان مکر و حيله به هم رسانید که بار دیگر عایشه عزم جزم کرده، به مرافقت مخالفان شاه مردان متوجه بصره شده. (۲) انتهى.

و جمال الدین محدث - که از اکابر مشایخ اهل سنت و ثقات محدثین ایشان است و خود مخاطب در «رساله اصول حدیث» او را از مشایخ اجازة خود شمرده، و نسخه صحیحہ تاریخ «روضه الاحباب» تصنیف او را از بهترین سیر گفته (۳) - در کتاب «روضه الاحباب» میفرماید:

ارباب سیر و تواریخ - رحمهم الله - آورده اند که: عایشه در مکه به خانه ام سلمه رفت، چه وی نیز از مدینه به عزم حج گزاردن به مکه رفته بود، و هنوز به مدینه مراجعت ننموده بود، و بعد از تقدیم مراسم تسلیم و تحیت

۱- در [الف] اشتهاً: (همراهی) آمده است .

۲- حبیب السیر ۱ / ۵۲۵ .

۳- تعریب العجاله النافعه (رساله اصول حدیث) : ۵۵ ، ۱۰۰ .

گفت: ای دختر ابو امیه! به درستی که اول ضعیفه ضعیفه (۱) که مهاجرت در راه خدا و رسول (صلی الله علیه وآله) کردی و به واسطه شرف فراش حضرت رسالت پناه (صلی الله علیه وآله) عظیم الشأن و رفیع القدری، و از میان امهات مؤمنین به خواص و مزایا ممتازی، و پوشیده نباشد بر تو جماعتی از غوغائیان و مردم هر جایی به دار امیرالمؤمنین عثمان بن عفان خود را در انداخته، او را به قتل درآورده اند. و اکنون جمعی از هواداران و یاران خلیفه مرحوم مظلوم و مقتول در صدد آن درآمدند که از قاتلان او انتقام کشند و ایشان را به قصاص رسانند، و مرا اخبار کردند که عبدالله بن کریز به طرف بصره صد هزار شمشیر زن معدّ و مهیا دارد (۲) که همه ایشان برای واقعه عثمان غضبناک و جمله طالبان خون او بی باک گشته اند، و من میترسم که اگر مسلمانان را بر سر این قضیه محاربه و مقابله واقع شود بعضی از اهل اسلام بعضی دیگر را به قتل آرند، چه شود اگر در سیر به جانب بصره مرافقت با ما فرمایی شاید که خداوند تعالی به سبب ما اصلاح این امر نماید، و عقده تعویق از قصاص خون عثمان بن عفان به این جهت گشاید.

راوی گوید (۳): پس ام سلمه به سخن در آمد و گفت: ای دختر ابوبکر! تو

۱- در مصدر: (طیبه).

۲- جمله: (عبد الله بن کریز به طرف بصره صد هزار شمشیر زن معدّ و مهیا دارد) در حاشیه [الف] به عنوان تصحیح آمده، و قسمتی که خوانا نبود از مصدر ثبت شد.

۳- جمله (راوی گوید) در حاشیه [الف] به عنوان تصحیح آمده است.

به خون بازخواست میکنی؟! و به خدا سوگند از اشدّ مردمان بودی از روی قهر و غضب و اعتراض بر وی، و او را به هیچ نام نمیخواندی مگر نعتل، و میگفتی: لعن الله نعتلا.. [و قتل الله نعتلا]... (۱).

و روایتی آنکه: چون < ۲۵۲ > ام سلمه مقدمات مذکوره از عایشه شنید، از روی تعجب و استبعاد آواز بلند برداشت، چنانکه آواز او به هر که در آن سرا بود رسید و گفت: تو طلب خون عثمان میکنی؟! دیروز بود که او را سبّ و شتم میکردی و به کفر منسوب میساختی؛ و امروز امیرالمؤمنین و خلیفه مقتول (۲) میگوی؟! و خود را در قضیه او به صورت اهل تعزیت و مصیبت مینمایی، و موافقت میکنی با جماعتی که بر علی بن ابی طالب [(علیه السلام)] خروج میکنند، چه مناسبت با تو دارد طلب خود عثمان، و حال آنکه وی مردی است از بنی عبد مناف، و تو ضعیفه از بنو تیم بن مرّه! (۳) و یحکک ای عایشه متفق میشوی با طائفه [ای] که در مقام خروجند با علی بن ابی طالب [(علیه السلام)] که میان او و حضرت رسالت (صلی الله علیه و آله) سلسله اخوت [و] مصاهرت مستحکم و پسر عمّ رسول و زوج بتول و مرتبه خلافت و رسالت و دراست در میان اهل روزگار او را مسلم است، و حال آنکه جمهور مهاجر و انصار و حضّار اصحاب مدینه با او بیعت نموده اند، و به خلافت و حکومت عامه اهل اسلام او را قبول فرموده اند.

۱- زیاده از مصدر، در [الف] به اندازه چند کلمه سفید است.

۲- در مصدر: (مظلوم).

۳- در [الف] اشتبهاً: (مروه) آمده است.

و در ایستاد و فصلی وسیع از فضائل و کمالات و خصائل و حالات علی بن ابی طالب (علیه السلام) بر عایشه خواند .

عبدالله بن زبیر در سرای ام سلمه ایستاده بود و جمله سخنان او را که با عایشه میگفت به تفصیل میشنید ، از بیرون سرای بانگ بر ام سلمه زد که : ای دختر ابوامیه ! ما شناخته بودیم عداوت (۱) تو را به آل زبیر ، کاش مادر مؤمنان عایشه استدعا نمینمود مرافقت تو را در این سلوک و سیر (۲) .

ام سلمه از درون سرای به جواب عبدالله مشغول گشته گفت که : تو و پدر تو او را میرید بر لب آب حوآب (۳) بعد از آن باز خواهید آورد وی را بی آب و تاب (۴) . گمان میبری مهاجر و انصار را که خشنود گردند به پدر تو زبیر و صاحب او طلحه ، و علی بن ابی طالب [(علیه السلام)] در سلک احیا باشد ، و حال آنکه وی به قول پیغامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) ولی هر مؤمن و مؤمنه بوده باشد ، عبدالله بن زبیر گفت : ما این حدیث در هیچ ساعتی از ساعات از آن حضرت نشنیده ایم ، ام سلمه گفت : اگر تو از آن حضرت نشنیده [ای] ، خاله تو که عایشه است شنیده ، و اینک (۵) خاله تو حاضر است پیرس که شنیده یا نه ؟ و به تحقیق که

- ۱- در [الف] اشتهاً : (عداوتی) آمده است .
- ۲- در [الف] اشتهاً : (پسر) آمده است .
- ۳- در مصدر (حوآب) نیامده است .
- ۴- در [الف] (و تاب) خوانا نیست .
- ۵- در [الف] اشتهاً : (اینکه) آمده است .

من شنیده ام از پیغمبر (صلی الله علیه وآله) که میفرمود: «علی خلیفتی علیکم فی حیاتی و مماتی، فمن عصاه فقد عصانی» ای عایشه! گواهی میدهی که از آن سرور چنین شنیده ای؟ عایشه گفت: آری، آنگاه ام سلمه از روی نیک خواهی و نصیحت گفت: ای عایشه! بترس از خدای در نفس خود از امری که تو را رسول خدا (صلی الله علیه وآله) ترسانیده، مباش صاحب (۱) سگان حوآب.

و روایتی آنکه: عایشه را گفت: سوگند میدهم تو را به خداوند تعالی که از پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نشنیده ای که فرمود: «بسی نگذرد از شبها و روزها که سگان حوآب بر یکی از ازواج من صیاح و نباح (۲) کنند و آن زن که او را این واقعه پیش آید در میان اهل بغی و فساد و فتنه و عناد باشد»، در آن زمان که حضرت اخبار از این معنا فرمود، من انائی در دست داشتم از غایت اضطراب و قلق که مرا دست داد اناء از دست من بیفتاد، آن سرور به جانب من التفاتی فرمود و موجب اضطراب و سبب افتادن اناء پر آب از من پرسید؟ گفتم: یا رسول الله [ص]! «۲۵۳» اضطراب و قلق من از خوف آن است که مبادا آن زن من باشم، آن حضرت تبسمی فرموده، به جانب تو نگاهی کرده گفت: «گمان میبرم که آن زن تو باشی ای حمیرا!»، [و] (۳) عایشه، ام سلمه را در روایت این حدیث تصدیق نمود، آنگاه ام سلمه با عایشه گفت: باید که قریب نیایی

۱- در مصدر: (صاحبه).

۲- در مصدر (و نباح) نیامده است.

۳- زیاده از مصدر.

به طلحه و زبیر و گمان نبری که اگر وبال و نکال این امر به تو از خدای جبار متوجه گردد ایشان در دفع آن نفعی به تو توانند رسانید ، پس عایشه بسیار ملول و بی حضور (۱) و از آن داعیه [واهیه] (۲) پشیمان و با فتور از مجلس ام سلمه برخاست ، و از نفس خود در فسخ ... [آن] (۳) عزم (۴) عذری میجست و بهانه میخواست ، عبدالله بن الزبیر چون این فتور و قصور از ام المؤمنین عایشه مشاهده فرمود ، فریاد بر آورد که : یا امه ! اگر تو به این لشکر توجه نفرمایی من خود را مقتول و از صف احیا معزول و بر زمره اموات موصول میسازم ، یا آنکه سر در بیابان و صحرا مینهم ، سراسیمه و دیوانه خود را در میان سباع میاندازم !!

مردم در میان آمدند و به شفاعت و التماس بسیار عایشه را تسکین دادند ، ام المؤمنین از فرط محبتی که با عبدالله داشت باز بر سر حرف اول رفت ، و از تصدی آن مهم متقاعد نشد (۵) .

اما آنچه گفته : زیرا که وقت خروج از مکه نمیدانست که در این راه چشمه حوآب نام واقع خواهد شد و بر آن گذشتن لازم خواهد آمد ، چون بر آب رسیده

۱- در [الف] اشتهاً : (محصور) آمده است .

۲- زیاده از مصدر .

۳- زیاده از مصدر ، در [الف] به اندازه یک کلمه سفید است .

۴- در مصدر (عزم) نیامده است .

۵- در [الف] اشتهاً : (شد) آمده است ، روضه الأحباب ، ورق : ۳۴۴ - ۳۴۵ .

دانست ، اراده رجوع مصمم کرد ، لیکن میسرش نشد زیرا که کسی از اهل لشکر همراه او رفاقت در رجوع نکرد .

پس مردود است :

اولاً: به اینکه عایشه را واقع شدن حوآب در این راه قبل از خروج معلوم شده بود ، و ام سلمه او را بر این معنا تنبیه کرده ، چنانچه آنفاً از “ حیب السیر ” و “ روضه الاحباب ” منقول شده .

و ثانیاً: به اینکه بر عایشه واجب بود که خودش رجوع میکرد ، او را از مرافقت اهل لشکر چه کار بود ، مثلاً- اگر شخصی جماعتی را همراه گرفته برای قتل مؤمنی یا سرقت مالی یا دیگر فعل حرام رود و در راه متنبه شود و اراده رجوع کند و از آن جماعت کسی در رجوع با او مرافقت نکند ، پس این شخص را جایز نخواهد شد که به جهت عدم مرافقتشان رجوع ننماید ، و به جهت قتل مؤمن یا دیگر امر حرام برود .

و مع هذا اگر عایشه رجوع میکرد و مردم از رفتن او برای قتال جناب امیر (علیه السلام) مأیوس میشدند ، غالباً مرافقت او میکردند .

اما آنچه گفته : و در حدیث نیز بعد از وقوع واقعه هیچ ارشاد نفرموده اند که چه باید کرد . . . الی آخر .

پس کسی که ادنی شعوری میدارد بر او مخفی نیست که غرض حضرت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از قول : « کأنی بإحداکن قد نبحتها کلاب الحوآب ، فإیاک أن

تکونی أنت یا حمیرا!« اخبار است از واقعه جمل ، و نهی عایشه از قتال جناب امیر (علیه السلام) ، چنانچه اهل سنت گفته اند که : آن حضرت به این قول اخبار از واقعه جمل فرمود .

و ام سلمه به این قول آن حضرت ، بر عایشه بر منع از خروج برای قتال جناب امیر (علیه السلام) احتجاج نمود .

و مؤید این معنا است خاتمه این روایت که در “صواعق” و غیر آن واقع است : « فتقتل حولها قتلی کثیره (۱) » .

و در “تاریخ طبری” و “روضه الاحباب” صریح اخبار از بغاوت (۲) عایشه مذکور است (۳) .

و مخاطب هم از این حدیث همین معنا فهمیده < ۲۵۴ > چنانچه گفته :

در حدیث نهی از مرور بر آب واقع نیست و نه اشارتی به آن دارد ، آنچه از این حدیث مستفاد میشود همین قدر است که یکی از شما را این مصیبت پیش خواهد آمد ، و فی الواقع این حادثه مصیبتی عظیم بود که موجب خفت حرم محترم رسول صلی الله علیه [و آله] وسلم شد و کاری که مقصود بود -

۱- الصواعق المحرقة ۱ / ۳۴۸ .

۲- بغاوت : طغیان ، سرکشی و نافرمانی . رجوع شود به لغت نامه دهخدا .

۳- تاریخ طبری ۳ / ۴۷۵ ، ۴۸۵ - ۴۸۶ ، روضه الاحباب ، ورق : ۳۴۷ - ۳۴۸ به توضیحی که از مؤلف حدود ۸ صفحه قبل گذشت .

یعنی اصلاح ذات البین - سرانجام نیافت و مفت تقاتل مسلمین واقع شد . (۱) [انتهی](#) .

لیکن چونکه از مقدمات و لوازم قتال جناب امیر (علیه السلام) بود - مرور بر آب حوآب - لهذا حضرت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) ذکر آن فرموده ، پس واضح شد که : مرور بر آب حوآب که حرام شد به همین جهت که از مقدمات قتال جناب امیر (علیه السلام) بود ، نه اینکه فقط همین (مرور) حرام بود و قتال جناب امیر (علیه السلام) جایز !!

پس گمان کردن این ناصبی که مقصود بالذات از نهی همین (مرور) بود ، و آن هرگاه واقع شد حالا رفتن برای قتال جناب امیر (علیه السلام) جایز باشد ، و این قتال جناب امیر (علیه السلام) را اصلاح ذات البین نامیدن ، و برای این فعل عایشه ، مثالی واهی غیر مطابق برای فریب عوام تراشیدن ، ناشی از خبط و تعصب است .

طعن چہارم : غارت بیت المال بصرہ

قال : طعن چهارم :

آنکه لشکر عایشه . . . چون به بصره رسید بیت المال را نهب کردند و عامل حضرت امیر را که عثمان بن حنیف انصاری بود - صحابی رسول علیه [و آله] السلام - به اهانت اخراج کردند .

جواب از این طعن آنکه : این چیزها به امر و رضای عایشه واقع نشد ، چنانچه بعد از وقوع این واقعه در ارضای خاطر عثمان بن حنیف بیش از مقدور سعی فرمود و عذرها خواست .

و مثل این واقعه نیز از لشکریان حضرت امیر [(علیه السلام)] - که مالک اشتر و غیره بودند - در کوفه نسبت به ابوموسی اشعری و احراق خانه او و نهب متاع او به وقوع آمده ؛ اگر محل طعن است در هر دو جاست و اگر نیست در هر دو جا نیست .

و مع هذا فرق هم هست ؛ زیرا که بیت المال حق جمیع مسلمین است ، و طلحه و زبیر در اول امر ، عثمان بن حنیف را پیغام کرده بودند که همراه ما جمع کثیر از مسلمین برای طلب قصاص خلیفه مقتول فراهم آمده اند و زاد که آورده بودیم تمام شد ، اگر اموال بیت المال نزد ما حاضر آری ، در میان

اینها تقسیم نماییم ، چون عثمان بن حنیف سر باز زد و مستعد قتال شد ، بلکه مردم لشکر را از در آمدن به شهر بصره ممانعت نمود ، و علف و دانه و آذوقه بر لشکریان بند نمود ، و قریب بود که لشکر به سبب فقدان قوت آدم و چاروا (۱) تلف شود ، ناچار مدافعت این واقعه صعب نمودند ، و چون اوباش لشکر و اجلاف عرب که - کما ینبغی - محکوم کسی نمیشدند در شهر به این وضع درآمدند ، بیت المال را که حق خود میدانستند نهب کردند .

در این صورت چه جای ملامت و عتاب تواند شد ، و بعد اللتیا والتی کسی از اهل سنت معتقد عصمت عایشه و طلحه و زبیر نیست ، چه جای آنکه معتقد عصمت تمام لشکر ایشان باشند تا صدور این امور از لشکریان مخلّ اعتقاد ایشان باشد ، هرگاه صدور قتل طلحه و زبیر و اهانت عایشه که از لشکریان حضرت امیر (علیه السلام) واقع شد مخلّ اعتقاد ایشان نشده باشد > ۲۵۵ و مرتبه این اشخاص معلوم است که نزد اهل سنت نسبت به عثمان بن حنیف حکم آسمان تا زمین دارد ، صدور این امور چرا مخلّ اعتقاد ایشان شود ؟ !

عن جحش بن زیاد ، عن صبی ، قال : سمعت الأحنف بن قیس یقول : لَمَّا ظَهَرَ عَلِيٌّ [(علیه السلام)] عَلَى أَهْلِ الْجَمَلِ (۲) ، أَرْسَلَ إِلَى عَائِشَةَ : « ارجعی إلی المدینة [و إلی بیتک] (۳) » قال : فأبت ، قال : فأعاد

۱- چاروا : چارپا ، مرکب سواری . رجوع کنید به لغت نامه دهخدا .

۲- فی المصنّف : (البصره) .

۳- الزیاده من المصنّف .

إليها الرسول : « والله لترجعن أو لأبعثن إيك نسوه من بكر بن وائل معهن سفار حداد ، يأخذنك بها » ، فلمّا رأت ذلك خرجت . رواه أبو بكر بن أبي شيبة [فى المصنف] (۱) .

أقول :

آنچه مخاطب در تقریر این طعن گفته ترجمه عبارتی است که نصرالله کابلی در کتاب “صواعق” ذکر نموده (۲) ، و در عبارت علامه حلی علیه الرحمه در ضمن مطاعن عایشه مضمون این طعن مذکور نیست ، اما چون فضل بن روزبهان در جواب کلام علامه علیه الرحمه که در نقض جواب طعن دوم مذکور شد گفته که : خروج عایشه و طلحه و زبیر برای طلب قاتلان عثمان بود ، قاضی نورالله شوشتری علیه الرحمه به جهت دفع این جواب این عبارت گفته :

من المشهور المسطور فى كتب الجمهور : أن عایشه وطلحه و الزبیر خرجوا من مكه إلى بصره ، ونهبوا بیت مال المسلمین ، وقتلوا جمعاً (۳) من عمال علی [(علیه السلام)] ، وأخرجوا عامله عثمان بن

۱- الزیاده من تحفه إثناعشریه : ۳۳۲ - ۳۳۳ ، وانظر : المصنف ۸ / ۷۲۰ .

۲- الصواعق ، ورق : ۲۸۱ .

۳- در [الف] اشتباهاً : (جميعاً) آمده است .

حنيف الصحابي الأنصاري على الشناعه (۱) المذكوره في تلك الكتب ، وكل ذلك ممّا يكذب قول الناصب : (إنهم كانوا طالبين لقتله عثمان) ، لظهور أنه لو كان غرضهم ذلك دون أخذ الخلافه يوجب (۲) عليهم التوجه إلى المدينه ، وطلب القتل من علي (عليه السلام) هناك . (۳) انتهى .

و ترجمه آخر كلام قاضي عليه الرحمه كه اين ناصبي ذكر نكرده اين است : و همه اين امور از آن جنس است كه تكذيب ميكنند قول دشمن اهل بيت (عليهم السلام) را كه : (عايشه و طلحتين طلب قاتلان عثمان ميکردند) ، يعنى اگر مقصود ايشان طلب قاتلان عثمان ميبود ، نهب بيت المال نميکردند و عثمان بن حنيف را - كه صحابي بود - به كمال شناعت و اهانت از بصره بيرون نميکردند .

و نصرالله كابلې صدر اين كلام را ذكر نموده ، متوجه جواب آن شده (۴) ، و مخاطب به متابعت او به ترجمه آن اقتصار کرده ، پس آنچه در جواب آن گفته ، جواب كلام قاضي نورالله - نورالله مرقده - نباشد .

۱- في المصدر : (الحاله الشنيعه) ، وهو الظاهر .

۲- في المصدر : (لوجب) .

۳- إحقاق الحق : ۳۰۴ .

۴- الصواعق ، ورق : ۲۸۱ .

اما آنچه گفته : این چیزها به امر و رضای عایشه واقع نشده .

پس مدفوع است به اینکه در کتاب " تذکره خواص الامه " تصنیف سبط ابن الجوزی - که از اعظم اهل سنت است - مذکور است :

ثم إن طلحه والزيبر اغتالا عثمان بن حنيف في ليله مظلمه ، وكان بالمسجد في جماعه ، فأوطأه الأرجل ، واتفوا شعر وجهه ، فما التجوا (۱) فيه شعره ، وأرسلوا إلى عائشه يستشرونها فيه ، فقالت : اقتلوه ، فقالت لها : امرأه ناشدتك الله في عثمان ! فإنه صاحب رسول الله [(صلى الله عليه وآله وسلم)] ، فقالت : اخبوه (۲) ، واضربوه ، واتفوا شعر رأسه ولحيته وحاجبيه وأشفار عينه . . ففعلوا ، ونهبوا بيت مال البصره ، وقتلوا سبعين رجلا من المسلمين لغير جرم ، فهم أول من قتل في الإسلام ظلماً . (۳) انتهى . < ۲۵۶ > پس از این عبارت صریح معلوم شد که عایشه اولاً حکم قتل عثمان بن حنیف داده بود ، لیکن به سبب منع کردن زنی باز آمد و به ضرب و حبس عثمان و نتف اشعار او حکم داد و در دیگر امور شنیعه مثل نهب بیت المال

۱- فی المصدر : (أبقوا) .

۲- [الف] [خ ل] : (احبسوه) .

۳- [الف] [قوبل علی أصله فی الباب الرابع فی خلافه علی (علیه السلام) . (۱۲) ر . [تذکره الخواص : ۶۹] .

و قتل جمعی از مسلمین چونکه انکار عایشه منقول نیست ، معلوم شد که راضی بر آن باشد .

و امر به قتل عثمان [بن حنیف] و ضرب و اهانت او ، تأیید رضا (۱) و امر او به این افعال میکند .

و در “ معارف “ ابن قتیبه مذکور است :

قال ابن إسحاق : إن عثمان لما قتل ، بویع علی بن أبی طالب [(علیه السلام)] بیعه العامه فی مسجد رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلم ، وبایع له أهل البصره ، وبایع له بالمدينه طلحه والزبير ، وكانت عائشه خرجت من المدينه حاجه ، وعثمان محصور ، ثم صدرت عن الحج ، فلما كانت بسرف لقيها الخبر بقتل عثمان وبيعه علی [(علیه السلام)] ، فانصرفت راجعه إلى مكه ، ولحق لها (۲) طلحه والزبير ومروان بن الحكم وعبد الله بن عامر بن كريز ويعلى بن منبه عامل اليمن ، فلما تناموا (۳) بمكه تشاوروا بما (۴) يريدون من الطلب بدم عثمان ، وهموا بالشام لمكان معاويه بها ، فصرفهم

۱- در [الف] اشتبهاً : (رضای) آمده است .

۲- فی المصدر : (بها) ، وهو الظاهر .

۳- در [الف] اشتبهاً : (تناموا) آمده است .

۴- فی المصدر : (فیما) .

عبد الله بن عامر عن ذلك إلى البصره ، فتوجهوا إليها ، فأخذوا عثمان بن حنيف عامل على [(عليه السلام)] بها ، فهجموا بقتله (١) ، ثم حبسوه ، وقتلوا خمسين رجلاً كانوا معه على بيت المال وغيره من أعماله ، وأحدثوا أحداثاً . . إلى آخره (٢) .

و در کتاب “ استيعاب ” ابن عبدالبر در ترجمه حکيم مذکور است :

جاء عبد الله بن الزبير في ليله ذات ربيع وظلمه وبرد شديد ، ومعه جماعه من عسكرهم ، فطرقوا عثمان بن حنيف في دار الإمارة ، فأخذوه ، ثم انتهوا إلى بيت المال ، فوجدوا ناساً من الزطّ يحرسونه ، فقتلوا منهم أربعين رجلاً ، وأخذوا ما في بيت المال ، وأرسلوا بما فعلوه من أخذ عثمان [وأخذ ما في بيت المال] (٣) إلى عائشه يستشيرونها في عثمان بن حنيف ، وكان الرسول إليها أبان بن عثمان ، فقالت عائشه : اقتلوا عثمان بن حنيف ، فقالت لها امرأه : نشدتك الله - يا أم المؤمنين ! - في عثمان وصحبتة لرسول الله [(صلى الله عليه وآله وسلم)] فقالت : ردّوا أباناً . . فردّوه ، فقالت : احبسوه ، ولا تقتلوه (٤) .

١- لم ترد في المصدر : جمله (فهجموا بقتله) .

٢- [الف] ذكر خلافه على (عليه السلام) . [المعارف : ٢٠٨] .

٣- الزيادة من المصدر .

٤- الاستيعاب ١ / ٣٦٨ .

و در "كنز العمال" در ضمن روایتی طویل مذکور است :

فقام إليه رجل فقال : [يا أمير المؤمنين !] (١) أخبرنا على ما قاتلت طلحة والزبير ؟ قال : « قاتلتهم على نقضهم بيعتي ، وقتلتهم شيعتي من المؤمنين : حكيم بن جبيل (٢) العبدى من عبد القيس ، والسايحه ، والأساوره ، بلا حق استوجبه منهما ، ولا كان ذلك لهما دون الإمام ، ولو أنهما فعلا ذلك بأبي بكر وعمر لقاتلاههما » .

« ولقد علم من هاهنا من أصحاب محمد صلى الله عليه [وآله] وسلم أن أبا بكر وعمر لم يرضيا ممن امتنع من بيعه أبى بكر حتى بايع وهو كاره ، ولم يكونوا بايعوه بعد الأنصار ، فما بالى فقد بايعانى طائعين غير مكرهين ، ولكنهما طمعا منى فى ولايه البصره واليمن ، فلما لم أولهما ، وجاءهما الذى غلب من حبهما للدنيا وحرصهما عليها < ٢٥٧ > خفت أن يتخذا عباد الله خولا ، ومال المسلمين لأنفسهما ، فلما زويت ذلك عنهما ، وذلك بعد أن حربتهما (٣) واحتججت عليهما « (٤) .

١- الزيادة من المصدر .

٢- فى المصدر : (الجبله) .

٣- فى المصدر : (جرّبتهما) .

٤- كنز العمال ١٦ / ١٩١ - ١٩٢ .

و مخفی نیست که قتل نمودن طلحه و زبیر این جماعتی کثیر قریب چهل کس را از حارسان بیت المال و شیعیان جناب امیر (علیه السلام) - که آن حضرت اسمای ایشان بیان فرموده - و نهب نمودن مال بیت المال را ، فسق و فجور صریح و از اعظم کبایر و مآثم است که دلالت بر کمال خبث نفس و شقاوت ایشان دارد .

و توبه هم از آن بدون از رضای اصحاب حقوق مقبول نیست .

و اگر این امور به استحلال بود - چنانچه اهل سنت با آن متفوه میشوند - پس کافر شدند که حرمت قتل مسلم بدون وجوه موجه قتل بالقطع از شرع ثابت است .

و همچنین است حرمت تصرف در بیت المال بدون اذن امام .

در کتاب "مشکاه" به روایت ابی هریره مسطور است :

قال : أهدى رجل لرسول الله [(صلى الله عليه وآله وسلم)] غلاماً يقال له : مدعم ، فبينما مدعم يحطّ رحلاً لرسول الله صلى الله عليه وآله [وآله] وسلم إذ أصابه سهم عابر فقتله ، فقال الناس : هنيئاً له الجنة ، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله [وآله] وسلم : « كلاً والذى نفسى بيده إن الشملة التى أخذها يوم خيبر من المغانم - لم تصبها المقاسم - لتشتعل عليه ناراً » (۱) .

و ملا علی قاری در شرح این حدیث گفته :

قال الطیبی : قوله : « ان الشملة . . » إلى آخر ، جواب عن قولهم : (هنيئاً له الجنة) ، مشعر بأنهم قطعوا على أنه الآن في الجنة ، يتنعم فيها ، وأدخل (كلاً) ليكون ردعاً لحكمهم ، وإثباتاً لما بعده .

وينصره الروايه الأخرى : « إنى رأيت في النار » ، وقوله : « ناراً » تميز ، وفيه مبالغه . . أى الشملة اشتعلت وصارت بجملتها ناراً (۱)

و تتمه حدیث که منقول شده این است :

فلَمَّا سَمِعَ ذَلِكَ النَّاسَ جَاءَ رَجُلٌ بِشِرَاكٍ أَوْ شِرَاكَيْنِ إِلَى النَّبِيِّ [صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ] فَقَالَ : « شِرَاكٌ مِنْ نَارٍ أَوْ شِرَاكَانِ مِنْ نَارٍ » (۲) .

و ملا علی قاری در شرح آن گفته :

.. أى يعذب بهما حال كونهما مجعولين من النار أو بمقدارهما منها .

وفيه لتهديد عظيم ، ووعيد جسيم فى حق من يأكل من المال الذى يتعلق به حق المسلمين كمال الأوقاف ، وكذا مال بيت المال ، فإن التوبه مع الاستحلال أو ردّ حقوق العامه متعذر أو متعسر (۳) .

۱- مرقاه المفاتيح ۵۱۷ / ۷ .

۲- مشكاه المصابيح ۱۱۷۰ / ۲ .

۳- در [الف] اشتباهاً : (متعذراً و متعسراً) آمده است .

قال النووی : فیہ تنبیہ علی المعاقبه بهما إِمّا بنفسهما . . آی یغلی بهما وهما من نار ، أو هما سببان لعذاب النار .

وفیه غلظ تحريم الغلول ، وأنه لا فرق بین قلیله وکثیره فی التحريم حتی الشراک (۱).

پس از اینجا به کمال وضوح ثابت گردید که کسی که تصرف در مال بیت المال بدون اذن امام نماید داخل جهنم میگردد ، پس طلحه و زبیر که نهب بیت المال نمودند ، بلا شبهه در جهنم داخل شدند .

و توبه هم از ایشان واقع نشده ، و چه قسم واقع میشد که هنوز اولیای ایشان وجوه جواز این فعل شنیعشان میتراشند .

اگر توبه میکردند ، شناعت آن فعل به اقرارشان ثابت میشد و اولیای ایشان چرا آن را جایز میکردند ؟!

و اگر توبه هم کرده باشند پس بدون < ۲۵۸ > ارضای اصحاب حقوق کی مقبول است ؟! و آن بالیقین از ایشان واقع نشده ، و اگر ارضای ایشان هم میخواستند به قول قاری متعذر بود ، پس بلا شک ایشان مثل دیگر خائنان داخل نار شدند .

و صحبت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چنانچه غلام آن جناب را به جهت صدور ادنی خیانتی - یعنی اخذ کسای قبل قسمت - نافع نگردید ؛ طلحه و زبیر را با

وصف صدور این ظلم صریح و خیانت فزاینده [و] دیگر شنائع - از قتل شیعیان جناب امیر (علیه السلام) و مقابله با آن جناب که به مراتب کثیره اشنع از فعل غلام رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است - چگونه نافع خواهد شد ؟ !

اما آنچه گفته : بعد از وقوع این واقعه در ارضای خاطر عثمان بن حنیف بیش از مقدور سعی فرموده و عذرهای خواست .

پس چون حواله به کتابی نکرده ، قابل اعتماد نباشد .

و نصرالله کابلی با این همه زور و شور این مضمون را در ضمن اجوبه ذکر ننموده (۱) .

اما آنچه گفته : و مثل این واقعه نیز از لشکریان حضرت امیر که مالک اشتر و غیره بودند در کوفه نسبت به ابوموسی اشعری و احراق خانه و نهب متاع او به وقوع آمده ... الی آخر .

پس مردود است به اینکه حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) به اتفاق اهل سنت در آن وقت خلیفه و امام وقت بود ، و عایشه و لشکر او در هیچ وقتی از اوقات استحقاق خلافت نداشتند .

و نیز به نزد اهل سنت تمامی اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) عدول بودند و تعظیم هر یک واجب است ، و هرگاه که عثمان کشته شد و مردم با حضرت

امیرالمؤمنین (علیه السلام) به خلافت بیعت کردند ، آن حضرت ابوموسی اشعری را از امارت کوفه معزول نکرد و به دستور زمان عثمان برقرار داشت .

و چون طلحه و زبیر ، عثمان بن حنیف عامل آن حضرت را به آن اهانت و خواری از بصره اخراج کردند ، آن حضرت به قصد جنگ آنها از مدینه بیرون شد ، و هاشم بن عتبّه را به نزد ابوموسی در کوفه فرستاد ، و نوشت که : « مسلمین را به نزد ما باید فرستاد ، و تو از اعوان ما باش » .

ابوموسی به ازای آن احسان ، مردم کوفه را از نصرت آن حضرت منع نمود و خود بغاوت (۱) ورزید ، بعد از آن ، آن حضرت اولاً عبدالله عباس و ثانیاً امام حسن (علیه السلام) و عمار یاسر را برای نصیحت به مردم کوفه فرستاد ، و ثالثاً مالک اشتر را متعین فرمود که ابوموسی اشعری را از امارت کوفه معزول سازد ، چنانچه ابن حجر در « فتح الباری » گفته :

ذکر عمر بن شیبّه والطبری - بسندیهما إلی ابن أبی لیلی - قال : کان علی [(علیه السلام)] أقرّ أبا موسی علی إمره الکوفه ، فلمّا خرج من المدینه أرسل هاشم بن عتبّه بن أبی وقاص إلیه أن : « أنهض من قبلک من المسلمین ، وکن من أعوانی علی الحقّ » ، فاستشار أبو موسی السائب بن مالک الأشعری ، فقال : اتبع ما أمرک به ، قال : إنی لا أری ذلک . . وأخذ فی تخذیل الناس عن النهوض إلیه ،

۱- بغاوت : طغیان ، سرکشی و نافرمانی . رجوع شود به لغت نامه دهخدا .

فكتب هاشم إلى علي [(عليه السلام)] بذلك ، وبعث بكتابه مع فحل (١) بن خليفه الطائي ، فبعث علي [(عليه السلام)] عمار بن ياسر والحسن بن علي [(عليهما السلام)] يستنفران الناس ، وأمر قرطه (٢) بن كعب علي الكوفه ، فلما قرأ كتابه علي أبي موسى ، < ٢٥٩ > اعتزل ، ودخل الحسن [(عليه السلام)] وعمار المسجد . (٣) انتهى .

و در “ صحیح بخاری ” مذکور است :

حدّثنا بدل بن المحبر ، (نا) شعبه ، أخبرني عمرو ، قال : سمعت أبا وائل يقول : دخل أبو موسى وأبو مسعود علي عمار - حيث بعثه علي [(عليه السلام)] إلى أهل الكوفه يستنفرهم - فقالا : ما رأيناك أتيت أمراً أكره عندنا من إسراعك في هذا الأمر منذ أسلمت !

فقال عمار : ما رأيت منكما - منذ أسلمتما - أمراً أكره [عندی] (٤) من إبطائكما عن هذا الأمر . . إلى آخر الحديث (٥) .

و در روایت شقیق بن سلمه که در “ صحیح بخاری ” مذکور است : جواب عمار به این عبارت منقول است :

١- فی المصدر : (محل) .

٢- فی المصدر : (قرطه) .

٣- فتح الباری ١٣ / ٤٨ - ٤٩ .

٤- الزیاده من المصدر .

٥- صحیح بخاری ٨ / ٩٨ .

فقال عمار : يا أبا مسعود ! وما (۱) رأيت منك ولا من صاحبك هذا شيئاً - منذ صحبتما رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم - أعيب عندي من إبطائكما في هذا الأمر . (۲) انتهى .

و مصنف " روضه الاحباب " گفته :

اهالی کوفه چون خبر قدوم مالک اشتر شنیدند ، جمله بر در قصر الاماره جمع شدند و در آن هجوم و ازدحام اکثر متاع و اموال [ابو] موسی به تاراج و غارت رفت ، و بعضی از اهالی کوفه به التماس بسیار برای ابو موسی یک شب از مالک اشتر مهلت طلبیدند که سرای دیگر برای خود پیدا کند که آنچه باقی مانده است از اموال به آنجا منتقل سازد (۳) .

و در " فصول مهمه " مذکور است :

فقام إليه الحسن بن علي رضي الله عنهما - [عليهما السلام] فسكته ، وقال : « اعتزل عملنا أيها الشيخ ! لا أم لك ! » فقال : أمهلني (۴) هذه العشي ، فقال : « هي لك » . (۵) انتهى .

۱- در [الف] اشتبهاً : (ودما) آمده است .

۲- [الف] كتاب الفتن في باب أجل ، باب : إذا أنزل الله بقوم عذاباً . (۱۲) ر . [صحيح بخاری ۹۸ / ۸] .

۳- روضه الأحباب : ، ورق : ۳۵۰ .

۴- [الف] خ ل : (أجلني) .

۵- [الف] خلافت علي (عليه السلام) . [الفصول المهمه ۱ / ۳۹۴] .

و احراق خانه ابوموسی ثابت نیست ، و هدم دار او بعد خروج از کوفه و رفتن به مکه واقع شده .

و عایشه و احزاب او را نه اختیار عزل عثمان بن حنیف بود و نه اختیار تعزیر او ، پس فرق و تفاوت در هر دو جا واضح باشد .

اما آنچه گفته : بیت المال حق جمیع مسلمین است .

پس مقدوح است به اینکه چون طلحه و زبیر و همراهیان ایشان از جمله باغیان بودند و از حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام)
- که به اجماع مسلمین امام وقت بود - بغاوت (۱) ورزیدند و نکث بیعت نمودند ، ایشان را در بیت المال حقی نبوده باشد .

و مع هذا تقسیم غنایم که در بیت المال مجتمع میشود ، تعلق به امام وقت دارد ، و هیچ یک از مسلمین را نمیرسد که در مال
مشترک جمیع مسلمین بدون قسمت و بدون اذن امام تصرف نماید ، و لهذا نصرالله کابلی گفته :

يَحْتَمِلُ أَنْ يَكُونَ أَخْذُ الْمَالِ بظَنِّ الْإِسْتِحْقَاقِ (۲) .

و عادت این ناصبی است که آنچه اسلاف او به طریق احتمال ذکر کرده اند ، آن را به طریق جزم و حتم ذکر مینماید !

۱- بغاوت : طغیان ، سرکشی و نافرمانی . رجوع شود به لغت نامه دهخدا .

۲- الصواعق ، ورق : ۲۸۱ .

قوله : هرگاه صدور قتل طلحه و زبیر . . . الی آخر .

اقول : صدور قتل طلحه و زبیر به پاداش مثل همین افعال واقع شده ، چنانچه جناب امیر (علیه السلام) ارشاد نموده .

و هم ایشان ابتدا به قتال کردند ، مدافعتشان واجب بود .

و صدور این افعال از عایشه در پاداش کدام امر بود که او را بر قتل جناب امیر (علیه السلام) اینها را قیاس میکنند ؟ !

قوله : صدور این امر چرا محلّ اعتقاد ایشان باشد ؟

اقول : واقعی اعتقاد اهل سنت مثل وضوی بی بی تمیز است که با وجود صدور نواقض کثیره خللی < ۲۶۰ > در آن پیدا نمیشود

[\(۱\)](#) !

۱- اشاره است به کلام شیخ بهایی در کتاب نان و حلوا : حکایه علی سبیل التمثیل : < شعر > بود در شهر هری بیوه زنی *
 کهنه رندی حیل ساز پرفنی نام او بی بی تمیز خالدار * در نمازش بود رغبت بیشمار با وضوی صبح خفتن میگرارد *
 نامرادان را بسی دادی مراد کم نشد هرگز دواتش از قلم * بر مراد هر کسی میزد رقم در مهم سازی او باش و رنود * دائماً
 طاحونه اش در چرخ بود از ته هر کس که برجستی به ناز * میشدی فی الحال مشغول نماز هر که آمد بر من کن دعا * او به
 جای دست بر میداشت پا بابها مفتوحه للداخلین * رجهها مرفوعه للفاعلین گفت با او رندکی کای نیک زن * حیرتی دارم در
 این کار تو من زین جنایتهای پی در پی که هست * هیچ ناید در وضوی تو شکست نیت و آداب این محکم وضو * یک ره
 از روی کرم با من بگو این وضو از سنگ و رو محکم تر است * این وضو نبود سد اسکندر است (کلیات آثار و اشعار > /
 شعر < فارسی شیخ بهائی ، نان و حلوا : ۱۶۵ - ۱۶۶) .

کمال تعجب است که اگر عایشه و اتباع او مرتکب اهانت و تذلیل و تحقیر و بغض و ایذای اکابر صحابه شوند اصلاً موجب قدحشان نشود؛ و اگر شیعه بغض و اهانت آن صحابه بکنند - که به نزدشان از معادیان اهل بیت بودند - ایشان را اهل سنت کافر و فاسق دانند!

و روایتی که از ابوبکر بن ابی شیبہ نقل کرده، ربطی به ما نحن فیه ندارد مگر آنکه غرضش اثبات اهانت نمودن جناب امیر (علیه السلام) عایشه را باشد، و آن ضرری به شیعه ندارد.

مع هذا در آن روایت ایعاد است، و وصول اهانت از جناب امیر (علیه السلام) به عایشه مذکور نیست، مگر آنکه ایعاد را هم در اهانت داخل داشته باشد.

پس میگوییم که: هر اهانتی که به عایشه رسید، عایشه مستحق آن بود به وجه آنکه جناب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) جناب امیر (علیه السلام) را به قتال ناکثین که اهل

جمل اند حکم فرموده بود (۱)، و بر حقیقت آن جناب ، نصوص ارشاد کرده (۲) .

و نیز جناب امیر (علیه السلام) [عایشه را] امر به رجوع به مدینه کرده بود که این معنا بر او به حکم خدا و رسول او (صلی الله علیه و آله وسلم) واجب بود ، و هر کسی که ترک واجب نماید و از امتثال آن امتناع ورزد ، اگر اهانت به او رسانند موجب طعن نیست .

پس این فعل جناب امیر (علیه السلام) را بر فعل عایشه - اعی نهب بیت المال و اهانت و اخراج عامل جناب امیر (علیه السلام) که بلا شک گناه کبیره و فسق صریح بود و اصلاً رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به آن امری نکرده و هرگز عامل آن جناب مصدر امری نشده که مستحق این اهانت باشد ، و اگر مصدر چنین امر هم میشد [تصدی] سزای آن متعلق به امام بود نه به عایشه - قیاس کردن ، سفاهتی بیش نیست .

۱- در بسیاری از مجلدات ملحقات احقاق الحق روایات آن را از کتب عامه نقل کرده است ، به خصوص ۶ / ۳۷ ، ۵۹ - ۷۸ و ۱۶ / ۴۴۰ - ۴۴۶ و ۳۱ / ۳۲۶ - ۳۳۷ .

۲- روایات آن از کتب عامه در طعن دوم عمر حدود صفحه : ۷۵ - ۷۹ گذشت .

طعن پنجم: افشای اسرار پیامبر صلی الله علیه وآله

قال : طعن پنجم :

آنکه عایشه افشای سرّ پیغمبر نمود به موجب نصّ قرآنی که : (وَإِذْ أَسْرَ النَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضَهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأُكَ هَذَا قَالَ نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ) (۱).

جواب آنکه افشای سرّ به اتفاق مفسرین حفصه نموده است که آن حضرت را با ماریه قبطیه بر فراش خود از درز دروازه دید ، و آن حضرت او را فرمود که :

« إِنِّي حَرَمْتُ مَارِيهَ عَلَيَّ نَفْسِي ، فَاكْتُمِي عَلَيَّ وَلَا تَفْشِيهِ » .

پس حضرت حفصه رفت و به کمال فرحت و سرور که از شنیدن تحریم ماریه او را دست داد ، از حفظ سرّ آن جناب غفلت ورزیده ، با عایشه این بشارت را اظهار نمود ، و به این تقریب معامله آن جناب را با ماریه نیز ذکر کرد ، و چنان گمان کرد که آن حضرت کتمان سرّ ماریه را - که از درز دروازه دیده - فرموده است نه قصه تحریم را .

پس نسبت افشای این سرّ به عایشه محض تهمت و افترا است .

و آنچه از حفصه به وقوع آمده نیز مخّل اعتقاد اهل سنت در حق او نیست ؛ زیرا که اگر امر برای وجوب باشد نه ندب ، نهایت کار [آنکه] (۱) معصیت خواهد بود ، و آیه : (إِنَّ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ) (۲) صریح دلالت میکند که از این معصیت توبه مقبول است ، و بالاجماع ثابت است که حفصه توبه نمود و مقبول شد ، چنانچه تا آخر عمر در ازواج مطهرات داخل بود و بشارات یافت .

در “مجمع البیان” طبرسی - که از معتبرترین (۳) تفاسیر شیعه است - میگوید :

قيل : إن رسول الله < ۲۶۱ > صلى الله عليه [وآله] وسلم قَسَمَ الأيام بين نسائه ، فلَمَّا كان يوم حفصه قالت : يا رسول الله ! إن لي إلى أبي حاجه ، فأذن لي أن أزوره . . فأذن لها ، فلَمَّا خرجت أرسل رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم إلى جاريتها ماريه القبطيه ، أم إبراهيم ، وقد كان أهداها المقوقش (۴) ، فأدخلها بيت حفصه ، فوقع عليها ، فأنت حفصه فوجدت الباب مغلقاً ، فجلست عند

۱- زیاده از مصدر .

۲- التّحریم (۶۶) : ۴ .

۳- در [الف] اشتهاً : (معتبرین) آمده است .

۴- فی مجمع البیان : (الموقس) ، وفي التحفه : (الموقس) .

الباب ، فخرج رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم ووجهه يقطر عرقاً ، فقالت حفصه : إنّما أذنت لى من أجل هذا ، أدخلت أمتك بيتى ، ثم وقعت عليها فى يومى وعلى فراشى ! أما رأيت لى حرمه وحقاً ؟ ! فقال صلى الله عليه [وآله] وسلم : « أليس هى جاريتى ؟ ! قد أحلّ الله ذلك لى . . اسكتى ، وهى حرام علىّ ، ألتمس بذلك رضاك ، ولا تخبرى ذلك امرأه منهنّ ، وهو عندك أمانه » ، فلمّا خرج رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم قرعت حفصه الجدار الذى بينها وبين عائشه ، فقالت : ألا أبشرك ؟ ! ان رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم قد حرّم عليه أمته ماريه ، وقد أراحنا (١) الله منها ، وأخبرت عائشه بما رأته ، وكانتا متصافتين (٢) متظاهرتين على سائر أزواجه .

فنزلت : (يا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ) (٣) . .

فاعتزل نساءه (٤) تسعه وعشرين يوماً ، وقعد فى مشربه أمّ

١- در [الف] اشتباهاً : (أرضنا) آمده است .

٢- فى التحفه : (متصافتين) .

٣- التّحریم (٦٦) : ١ .

٤- فى مجمع البيان : (فطلّق حفصه ، واعتزل سائر نسائه) .

إبراهيم ماريه حتّى نزلت آية التخيير (١) .

وقيل : إن النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم خلا يوماً لعائشه مع جاريه القبطيه ، فوقفت حفصه على ذلك ، فقال لها رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم : « لا تعلمي عائشه بذلك » ، وحرّم ماريه على نفسه ، فأعلمت حفصه عائشه ، واستكتمتها (٢) إيّاه ، فأطلع الله نبيّه على ذلك ، وهو قوله تعالى : (وَإِذْ أَسْرَ النَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا) (٣) ، يعنى حفصه (٤) .

ولمّا حرّم ماريه القبطيه أخبر حفصه أنه يملك من بعده أبو بكر وعمر ، فعزّفها بعض ما أفشت من الخبر ، وأعرض عن بعض : أن أبا بكر وعمر يملكان بعدى .

وقريب من ذلك ما رواه العياشى بالإسناد ، عن عبد الله بن عطاء المكي ، عن أبي جعفر (عليه السلام) إلا أنه زاد فى ذلك :

« ان كلّ واحد منهما حدّثت أباها بذلك ، فعاتبهما فى أمر ماريه

١- فى مجمع البيان : (عن قتاده والشعبي ومسروق) .

٢- در [الف] اشتبهاً : (واستكتمها) آمده است .

٣- التّحریم (٦٦) : ٣ .

٤- فى مجمع البيان : (عن الزجاج وقال : ..) .

وما أفشنا (۱) علیه من ذلك ، وأعرض أن يعاتبهما في الأمر الآخر « . (۲) انتهى .

و از این روایت صریح معلوم شد که افشای سرّ حفصه نموده بود ، نه عایشه . و حفصه هم بنا بر کمال فرحت و شادی با عایشه گفت ، و قصد عصیان پیغمبر صلی الله علیه [و آله] وسلم و افشای سرّ او نداشت ، از جهت غلبه سرور و فرحت امساک سرّ نتوانست نمود .

و نیز معلوم شد به موجب روایت عیاشی از امام باقر (علیه السلام) - که عمده اخباریین شیعه است - معلوم بودن خلافت شیخین به آن جناب و ترک عتاب نمودن بر افشای آن نیز صریح دلالت بر رضا میکند ، والحمد لله علی وضوح الحجّه .

و چون خلافت شیخین آن جناب را به وحی معلوم بوده ، دیگر نصّ بر خلافت حضرت امیر (علیه السلام) نمودن مخالفت حکم الهی کردن است .

و انبیا < ۲۶۲ > خلاف تقدیر الهی دعا نمیکنند چه جای عزل و نصب خلافت ، قوله تعالی : (فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَى يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطِ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَكَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ * يَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ) (۳) .

۱- در [الف] اشتباهاً : (أفشاه) آمده است .

۲- مجمع البیان ۱۰ / ۵۶ .

۳- تحفه اثناعشریه : ۳۳۳ - ۳۳۵ ، و آیه مبارکه در سوره هود (علیه السلام) (۱۱) : ۷۶ - ۷۵ .

أقول :

علامة حلّي عليه الرحمة گفته :

وأفشت سرّ رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) كما حكاها الله تعالى ، وروى الحميدى فى الجمع بين الصحيحين : أنّ عمر خليفه أبيها شهد بذلك . انتهى (۱) .

و از منسوب بودن افشای سرّ به حفصه ، نفی آن از عایشه نتوان کرد ؛ زیرا که از مقررات و مسلمات است که إثبات شیء لا یدلّ علی نفی ما سواه .

و در روایت عیاشی از حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) - که این ناصبی نقل نموده - این عبارت موجود است :

« إنّ کلّ واحد منهما حدّث أباهما بذلك ، فعاتبهما فى أمر ماریه وما أفشتا علیه من ذلك (۲) » .

یعنی : به درستی که : هر یک از آن هر دو زن حدیث کردند پدر خود را به این معنا ، پس عتاب کرد آن حضرت هر دو زن را در امر ماریه ، و آنچه افشا کردند هر دو بر آن حضرت از این امر .

و در " تفسیر علی بن ابراهیم " مذکور است :

۱- نهج الحق : ۳۷۰ .

۲- الروایه من الجزء المفقود من تفسیر العیاشی ، وروی عنه فى بحار الأنوار ۲۲ / ۲۳۰ ، ومجمع البیان ۱۰ / ۵۶ ، والصفی ۵ / ۱۹۴ ، ونور الثقلین ۵ / ۳۷۰ . . . وغیرها .

فأخبرت حفصه عائشه في يومها بذلك ، وأخبرت عائشه أبا بكر (۱) .

یعنی : پس خبر کرد حفصه عایشه را در روز نوبت او ، و خبر کرد عایشه ابوبکر را .

وقوله تعالى : (إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا) (۲) به جهت صیغه تشبیه نیز دلالت بر وقوع گناه از هر دو زن میکند .

و در “ صحیح مسلم ” مذکور است :

عن ابن عباس (رضی الله عنه) قال : لم أزل حريصاً أن أسأل عمر . . . عن المرأتين من أزواج النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم اللتين قال الله عز وجل : (إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا) حتى حج عمر وحججت معه ، فلما كنا ببعض الطريق عدل عمر وعدلت معه بالاداه (۳) ، فتبرز ، ثم أتاني فسكبت على يديه فتوضأ ، فقلت : يا أمير المؤمنين ! من المرأتان من أزواج النبي [صلى الله عليه وآله وسلم] اللتان قال الله عز وجل لهما : (إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا) ؟ قال

۱- تفسیر القمی ۲ / ۳۷۶ .

۲- التحريم (۶۶) : ۴ .

۳- اداه : مطهره ، قمقمه ، ظرف آب ، آفتابه . رجوع شود به لغت نامه دهخدا ، الصحاح للجوهري ۶ / ۲۲۶۶ .

عمر : واعجباً لك يا بن عباس ! - قال الزهري : كره - والله ! - ما سأله عنه ، ولم يكتمه - قال : هي حفصه وعائشه (۱) .

و قاضی نورالله شوشتری - نورالله مرقدہ - گفته :

وأما ما ذكره من أن إفشاء سرّ رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) منسوب إلى حفصه بلا خلاف [بين المفسرين والمحدثين] (۲) ، فلا- ينافي مشاركه عائشه معها ، كما صرحوا به أيضاً ، وإنما خصّ المصنف الكلام هاهنا بعائشه ؛ لكون المقام مقصوراً في [ذكر] (۳) أحوالها دون حفصه ، وإلا إفشاء السرّ قد وقع منهما ، كما نطق به الآيه والروايه . . إلى آخر الكلام (۴) .

اما آنچه گفته : پس نسبت افشای این سرّ به عایشه محض تهمت و افترا است !

پس اگر این امر افترا است ، عمر هم در این افترا و تهمت شریک شیعیان است ، و نیز معاذالله ! لازم میآید که کلام الهی هم افترا است .

۱- [الف] کتاب النکاح ، [باب بعد] باب [ان] تخيير امرأته لا يكون طلاقاً . (۱۲) . [صحيح مسلم ۴ / ۱۹۲] .

۲- الزیاده من المصدر .

۳- الزیاده من المصدر .

۴- احقاق الحق : ۳۰۷ .

اما آنچه گفته : اگر امر برای وجوب باشد نه ندب ، نهایت کار معصیت خواهد بود .

پس مدفوع است به اینکه : افشای سرّ آحاد مسلمین ممنوع و مذموم و حرام است ، چه جای افشای سرّ سید المرسلین (صلی الله علیه وآله وسلم) ، و بر افشای احد الزوجین سرّ دیگری را - بالخصوص - مذمت (۲۶۳) شدید واقع شده ، چنانچه در " صحیح مسلم " در کتاب النکاح مسطور است :

حدّثنا أبو بکر بن أبی شیبہ ، حدّثنا مروان بن معاویہ ، عن عمر بن حمزہ العمری ، حدّثنا عبد الرحمن بن سعد ، قال : سمعت أبا سعید الخدری یقول : قال رسول الله [(صلی الله علیه وآله وسلم)] : « إن من أشرّ الناس عند الله منزله يوم القيامة الرجل یفضی إلى امرأته وتفضی إليه ، ثم ینشر سرّها » (۱) .

و در کتاب " ترغیب و ترهیب " مذکور است :

عن أبی هریره (۲) . . . قال : قال رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلم : « إن من شرّ الناس عند الله منزله يوم القيامة الرجل یفضی إلى امرأته أو تفضی إليه ، ثم ینشر أحدهما سرّ صاحبه » .

وفی روایه : « من أعظم الامانه عند الله يوم القيامة الرجل

۱- صحیح مسلم ۴ / ۱۵۷ .

۲- فی المصدر : (عن أبی سعید) .

یفیضی إلی امرأته أو تفضی إلیه ، ثم ینشر سرّها « (۱) .

و مخاطب افشای سرّ را در باب چهارم از قوادح قبول روایت دانسته ، و در اینجا میجاود (۲) که افشای سرّ جایز است !

راست گفته اند که : دروغگو را حافظه نباشد ! در باب چهارم میگوید :

و نیز صحیح اطلاق کنند بر روایات آن کس که افشای سرّ امام نموده ، و خیانت در امانت او به کار برده ، مثل : ابی بصیر ، و سیجیء ما له . (۳) انتهى .

این کلامش دلالت دارد بر آنکه : افشای سرّ امام موجب فسق و جرح راوی است و باعث عدم وثوق ، پس حیف ! صد حیف ! که حضرات اهل سنت بر روایات عایشه و حفصه - که بر افشای سرّ سید الرسل (صلی الله علیه و آله وسلم) جرأت کردند - به چه وجه اطلاق صحیح کنند و آن را معتبر پندارند ؟ !

و مع هذا امر خدا و رسول او (صلی الله علیه و آله وسلم) مجرد از قرینه محمول است بر وجوب ، و در این مقام چون صیغه امر را با صیغه نهی از ضدّ آن مقرون گردانیده فرمود : « فاکتمی ، ولا تفشیه (۴) » ، به یقین معلوم شد که : کتمان این سرّ آن

۱- الترغیب والترهیب ۳ / ۶۱ .

۲- چاویدن : فریاد کردن گنجشگ وقتی که دست بر آشیانه او دراز کنند ، جیرجیر کردن ، نالیدن و بانگ کردن مرغ از بیم یا از دوری بچه و جز آن . به طریق استعاره بانگ کردن سایر حیوانات و انسان را گویند . رجوع شود به لغت نامه دهخدا .

۳- تحفه اثنا عشریه : ۱۱۴ .

۴- گذشته از مصادر شیعه در بسیاری از مصادر عامه نیز آمده است ، مراجعه شود به : عمده القاری ۱۳ / ۱۹ ، الکشاف ۴ / ۱۲۴ ، تفسیر نسفی ۴ / ۲۵۸ ، تفسیر رازی ۳۰ / ۴۱ ، السیره الحلبیه ۳ / ۴۰۳ .

حضرت واجب و افشای آن حرام است .

و علاوه بر این آنکه هرگاه به زعم او افشای سرّ معصیت نبود ، اطلاق معصیت بر آن چرا میکند ؟! (۱) اما آنچه گفته : آیه : (*إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ*) صریح دلالت میکند که از این معصیت توبه قبول است .

پس مخدوش است به اینکه : کلام علامه حلی علیه الرحمه در این مقام در قبول توبه و عدم آن نیست تا اینکه گفتگو در اینجا جاری تواند شد .

اما آنچه گفته : و بالاجماع ثابت است که : حفصه توبه نمود و مقبول شد .

پس در حیز منع است ، مدعی را باید که دلیلی بر آن اقامت نماید ، و آنچه قاضی القضاة عبدالجبار معتزلی در کتاب “ مغنی “ برای اثبات این مطلب ذکر کرده ، سید مرتضی علم الهدی - کما ینبغی - به دفع آن پرداخته ، هر کسی که خواسته باشد به کتاب “ شافی “ رجوع نماید (۲) .

۱- اشاره است به کلام او : (*إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ . .*) صریح دلالت میکند که از این معصیت توبه قبول است .

۲- در مغنی و شافی مطبوع پیدا نشد .

و دعوی اجماع بر وقوع توبه باطل محض است؛ زیرا که شیعه در این اجماع داخل نیستند.

اما آنچه گفته: چنانچه تا آخر عمر در ازواج مطهرات داخل بود.

پس در ازواج داخل بودن حفصه، دلیل وقوع توبه از او نمیتواند شد؛ زیرا که در میان هر دو امر ملازمه متحقق نیست، و کسی که به آن قائل شود اقامه دلیل بر او واجب است.

اما آنچه گفته: در «مجمع البیان» طبرسی - که معتبرترین تفاسیر شیعه است - <۲۶۴> میگوید: قیل: إن رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) ... الی آخر.

پس مقدوح است به اینکه: این روایت از کتب اهل سنت منقول است نه از کتب شیعه، چنانچه لفظ: (قیل) دلالت بر مجهولیت یا ضعف قائلش میکند.

و روایتی که از عیاشی از امام محمد باقر (علیه السلام) نقل کرده و گفته:

إنّه زاد فی ذلک: «انّ کلّ واحد منهما حدّثت أباها بذلک (۱)».

آن روایت البته نزد شیعه معتبر است و موافق مطلب شیعه، چنانچه معلوم شد.

۱- تقدّم أن الروایه من الجزء المفقود من تفسیر العیاشی، وروی عنه فی بحار الأنوار ۲۲ / ۲۳۰، مجمع البیان ۱۰ / ۵۶، الصافی ۵ / ۱۹۴، نور الثقلین ۵ / ۳۷۰ و غیرها.

اما آنچه گفته : معلوم بودن خلافت شیخین به آن جناب ... الى آخر .

پس مخدوش است به اینکه در قوله (علیه السلام) : « إِنَّهُ يَمْلِكُ مِنْ بَعْدِهِ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ » ، مراد آن حضرت تملک ایشان به طریق تغلب است نه به طریق استحقاق ، و در ملک و خلافت تفاوت بسیار است ؛ و لهذا عمر از صحابه می‌رسید که : (أنا ملک أم خلیفه ؟) (۱) .

و قاضی نورالله شوشتری علیه الرحمه در « احقاق الحق » برای دفع این توهم گفته :

ربّما يتوهم الناظر فيما روينا - من إخبار النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) لحفصه بأنّ أبا بكر وعمر يملكان بعده - أنّ ذلك ناظر إلى الخلافه ، فقد ثبت النصّ على خلافتهما ، وتمّ الدست (۲) لأهل السنه .

فنقول : لا- كلّ سوداء تمره ، ولا- كلّ حمراء خمرة ، فإنّ النظر نظران : نظر باد ، ونظر تحقيق وسداد ، والنظر البادي كثيراً ما يخطى في البادي (۳) ، والله الهادي ، فليتأمل الفطن :

۱- رجوع شود به : كنز العمال ۱۲ / ۵۶۷ ، الطبقات الكبرى ۳ / ۳۰۶ ، تاريخ الطبري ۳ / ۲۹۷ ، إزاله الخفاء : ۱ / ۲۲۷ .

۲- في المصدر : (الدس) ، وهو الظاهر .

۳- في المصدر : (المبادي) .

أولاً:- إن الملك مقابل للخلافه والإمامه فى لسان الشرع . . (١) إلى آخر ما قال ، وقد تركنا ذكر تمام كلامه خوفاً عن ملال الناظر من الإطناب ، ومن أراد الاطلاع عليه فليرجع إلى ذلك الكتاب .

و ترك عتاب بر ايشان هرگز دلالت بر رضا نميكند ، بلکه چون عتاب مستلزم اشاعه آن سرّ بود ، از اين باعث از عتاب بر آن - بنا بر مصلحت - اعراض فرمود .

١- كما ورد فى الحديث من أن (الخلافه بعدى ثلثون سنه ، ثم يكون بعد ذلك الملك) وهذا الحديث ذكره ابن حجر المتأخر فى صواعقه [١ / ٦٥] ، وقال : أنه أخرجه أحمد عن سفينه وأخرجه أيضا أصحاب السنن وصححه ابن حبان وغيره . انتهى . وأيضاً ؛ لو كان المراد به الخلافه الثابته من الله تعالى ورسوله لأظهرها النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) قبل ذلك لأبى بكر وعمر وقررها بعده لهما مع أنه لم يتحقق شيء من ذلك اتفاقاً . وأيضاً ؛ لو كان المراد به الخلافه لاحتجّ به أبو بكر يوم السقيفه أو أحد من متأخرى أهل السنه الذين تكلفوا لإثبات النصّ له بالأدله الواهيه سيما هذا الناصب الغريق المتمسك بكل حشيش . انظر : احقاق الحق : ٣٠٧ .

طعن ششم : حسادت بر حضرت خدیجه علیها السلام

قال : طعن ششم :

آنکه عایشه خود گفته است :

ما غرْتُ علی أحد من نساء النبی صلی الله علیه [وآله] وسلم ما غرْتُ علی خدیجه ، وما رأيتها (۱) قطّ ، ولکن کان رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلم یكثر ذکرها .

جواب از این طعن آنکه : غیرت و رشک کردن جبّت زنان است ، در امور جبلیه مؤاخذه نیست ، آری اگر به مقتضای غیرت ، قولی یا فعلی مخالف شرع صدور یابد ، آن وقت ملامت متوجه میشود .

و در حدیث صحیح وارد است که : یکی از امهات المؤمنین که در خانه او آن جناب تشریف داشتند و خاتون دیگر از ازواج مطهرات برای آن جناب طعامی لذیذ ساخته فرستاد ، غیرت کرد و طبقی را که در آن طعام بود از دست خادمه آن خاتون دیگر گرفته بر زمین زد که طبق هم شکست و طعام هم

۱- در [الف] اشتباهاً : (رأیتنا) آمده است .

ریخت ! آن حضرت صلی الله علیه [و آله] وسلم خود به نفس نفیس برای حرمت طعام - که نعمت الهی است - برخاست و طعام را از زمین میچید و میفرمود که : « غارت اُمکم » .

در آن وقت عتابی و توییحی در حق اُم المؤمنین نفرمود ، و دیگر امتیان را در حق آن امهات خود چه لایق که در این قسم امور هدف سهام طعن خود سازند ؟ ! معاذالله من ذلك .

و جایی که در کتب امامیه حسد حضرت آدم ابوالبشر و رشک بردن او بر منازل ائمه [علیهم السلام] مروی و منقول > ۲۶۵ < باشد اینقدر غیرت عایشه را چه جای شکایت خواهد بود (۱) .

أقول :

علامه حلی علیه الرحمه گفته :

وقد روی الحمیدی فی الجمع بین الصحیحین ، عن عائشه قالت : ما غرت علی أحد من نساء النبی صلی الله علیه [و آله] وسلم ما غرت علی (۲) خدیجه ، وما رأيتها قط ، ولكن كان یكثر (۳) .

۱- تحفه اثنا عشریه : ۳۳۵ .

۲- لم ترد (علی) فی المصدر .

۳- فی المصدر : (یکرر) .

ذكرها ، وربّما ذبح الشاه ثمّ يقطعها أعضاء ، ثمّ يبعثها في صدائق خديجه ، فربّما قلت له : كأنّما لم يكن في الدنيا امرأه إلاّ خديجه ، فيقول : « إنها كانت [لى] (١) وكان لى منها ولد » (٢) .

قالت عائشه : وأمره ربّه - أو جبرئيل - أن يبشّرها أنّ خديجه لها بيت فى الجنه من الفضّه (٣) .

وأجمع المسلمون على أنّ خديجه من أهل الجنه ، وعائشه قاتلت أمير المؤمنين (عليه السلام) بعد الإجماع على إمامته ، وقتلت بسببها نحو من ستّه عشر ألف صحابى وغيره من المسلمين .

و نیز گفته :

ونقل الغزالي سوء صحبتها لرسول الله [صلى الله عليه وآله وسلم] فقال : إنّ أبا بكر دخل يوماً على النّبىّ (صلى الله عليه وآله) وقد وقع منها فى حق النّبىّ [صلى الله عليه وآله وسلم] [أمر

١- الزيادة من المصدر .

٢- أقول : روى جمع كثير من العامه كلام عائشه فى غيرتها على خديجه ، فانظر مثلاً : صحيح البخارى ٤ / ٢٣٠ - ٢٣١ ، و ٦ / ١٥٨ ، و ٧ / ٧٦ ، و ٨ / ١٩٥ ، مسند أحمد ٦ / ٥٨ ، ٢٠٢ ، ٢٧٩ ، صحيح مسلم ٧ / ١٣٣ - ١٣٤ ، سنن ابن ماجه ١ / ١٤٣ ، سنن الترمذى ٣ / ٢٤٩ و ٥ / ٣٦٦ ، سنن البيهقى ٧ / ٣٠٧ ، سنن النسائى ٥ / ٩٤ ، المعجم الكبير للطبرانى ٢٣ / ١١ - ١٢ ، الاستيعاب ٤ / ١٨٢٣ .. وغيرها .

٣- دو سطر گذشته در مصدر مطبوع نیامده است .

مکروه ، فکلفه النبى [(صلى الله عليه وآله وسلم)] أن يسمع ما جرى ويدخل بينهما ، فقال لها رسول الله [(صلى الله عليه وآله وسلم)] : « تكلمين أو أتكلم ؟ » فقالت : بل تكلم ، ولا تقل إلا حقاً !

فلينظر العاقل إلى [هذا] (۱) الجواب ، وهل كان عنده (عليه السلام) إلا الحق ؟ ! وينظر في الفرق بين خديجه وعائشه ، وقد أنكر الجاحظ - من أهل السنه - في كتاب الإنصاف غايه الإنكار على من يساوى عائشه بخديجه أو يفضلها [عليها] . (۲) انتهى .

از ملاحظه این کلام واضح است که : غرض علامه حلی علیه الرحمه از ذکر روایتی که این ناصبی صدر آن را نقل نموده و از نقل تتمه آن اعراض ورزیده ، اثبات تفضیل حضرت خدیجه بر عایشه و نفی مساوات در میان هر دو است ، و روایت مذکوره را از باب مقدمات این مطلب گردانیده ، و مخاطب از غایت خیانت - که در جبلت او است - صدر روایت را طعنی به استقلال قرار داده تا جوابی که نوشته به زعم او درست تواند شد !

و صاحب " جامع الاصول " این حدیث را در فضائل حضرت خدیجه ذکر نموده و گفته :

وفى أُخرى : وكان إذا ذبح الشاه يقول : « أرسلوا بها إلى

۱- الزیاده من المصدر .

۲- الزیاده من المصدر ، انظر : نهج الحق : ۳۶۹ - ۳۷۰ .

أصدقاء خديجه « قالت : فأغضبته (۱) يوماً ، فقلت : خديجه [عجزوز] (۲) ! فقال : « إني رزقت حبها » (۳) .

یعنی در روایتی دیگر وارد است که : بود رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) وقتی که ذبح میکرد گوسفندی را میگفت : « بفرستید آن را به سوی زنانی که با خدیجه دوستی داشتند » . عایشه گفت : من روزی آن حضرت را در غضب آوردم و گفتم که : خدیجه [پیرزنی بود] (۴) ! فرمود که : « به درستی که من روزی کرده شدم محبت او را » .

وفی أُخری : قالت : استأذنت هاله بنت خويلد ، أخت خديجه ، على رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم ، فعرف استيذان خديجه فارتاح (۵) لذلك ، فقال : « اللهم هاله بنت خويلد » ، فغرت ، فقلت : وما تذكر من عجزوز من عجائز قریش ، حمراء الشدقين ، هلكت في الدهر ، قد أبدلك الله خيراً < ۲۶۶ > منها .

أخرجه البخاری ومسلم .

۱- در [الف] اشتبهاً : (ما غضبه) آمده است .

۲- الزيادة من المصدر .

۳- جامع الأصول ۹ / ۱۲۲ .

۴- زیاده از مصدر ترجمه شد .

۵- فی المصدر : (فارتاح) .

ولمسلم : قالت : ما غرتُ على امرأه ما غرتُ على خديجه لكثرة ذكره إياها . . وما رأيتها قطّ ، وقالت : لم يتزوج على خديجه حتى ماتت .

وفى روايه الترمذى : ما غرت على أحد من أزواج النبى صلى الله عليه [وآله] وسلم ما غرت على خديجه ، وما لى (۱) أن أكون أدركتها ، وما ذاك إلا لكثرة ذكر رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم لها ، وإن كان ليذبح الشاه فيتبع (۲) بها صدائق خديجه ، فيهدئها لهنّ .

وفى أخرى له : ما حسدت امرأه ما حسدت خديجه ، وما تزوجنى رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم إلا بعد ما ماتت ، وذلك أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم بشرها بيت فى الجنة من قصب - يعنى قصب اللؤلؤ - لا صخب فيه ولا نصب . (۳) انتهى .

و ترجمه روايت اخيره اين است : عايشه گفت : حسد نکردم زنى را آنچه حسد کردم من خديجه را ، و حال آنکه تزويج نکرد مرا مگر بعد اينکه

۱- فى المصدر : (بى) .

۲- فى المصدر : (فيتبع) .

۳- جامع الأصول ۹ / ۱۲۲ .

خدیجه فوت شده بود ، و سبب این حسد آنکه بشارت داد خدای تعالی او را به خانه [ای] در بهشت از قصب - یعنی : قصب مروارید - که نیست در آن شور و آواز (۱) [و] نه رنج .

و در " روضه الاحباب " به روایت عایشه مسطور است :

و نوبتی هاله خواهر خدیجه بر در خانه آمد ، و بر سیبل استیذان در خانه را بکوفت ، پس [از] (۲) استیذان خدیجه را یاد کرد ، و مضطرب و فزع - و به روایتی آنکه : پر فرح و مسرور - گشت ، و گفت : « بار خدایا ! این را هاله گردان » ، من غیرت بردم و گفتم : چند یاد عجوزی از عجائز قریش کنی که از غایت پیری دندان در دهن وی نمانده و عمر خویش گذرانیده بود ، حق تعالی عوض بهتر از او به تو داد ، حضرت در غضب شد چنانکه موی پیش سر وی در حرکت آمد ، و فرمود : « به خدا سوگند که بهتر از وی هیچ زن خداوند تعالی به من نداد ، ایمان آورد وقتی که همه مردم کافر بودند ، و راست گویی داشت مرا وقتی که همه مردم تکذیب من کردند ، و مواسات نمود به مال خود به آن وقتی که همه مردم مرا محروم میداشتند ، و خداوند تعالی مرا از وی فرزندان داد » . گوید - یعنی عایشه - با نفس خویش گفتم که : دیگر هرگز خدیجه را به بدی یاد نکنم . (۳) انتهى .

۱- یعنی : سر و صدا .

۲- زیاده از مصدر .

۳- روضه الأحباب : ، ورق : ۱۸۰ .

و از این روایات ظاهر است که عایشه اغضاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نموده، و اغضاب نبی به تصریح این ناصبی کفر است (۱).

و نیز ظاهر است که: عایشه حسد حضرت خدیجه نمود، و ذکر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) او را، و فرستادن پاره گوشت به خانه های زنانی که با خدیجه دوستی داشتند، و خوش شدن آن حضرت به آمدن هاله، بر عایشه شاق و گران آمد و خواست که چنین رعایت حقوق او را ترک نماید، و بلا شبهه این معنا بغض و حسد حرام است.

اما آنچه گفته: غیرت و رشک جبلت زنان است و بر امور جبلیه مؤاخذه نیست... الی آخر.

پس بدان که این جواب مأخوذ است از قول صاحب "ابطال الباطل" و آن این است:

ما ذکر من حدیث الفضل کان من باب غیره النساء، وهل یؤاخذن (۲) بها؟! (۳) و قاضی نورالله - نورالله مرقدہ - در جواب آن گفته:

۱- تحفه اثنا عشریه : ۲۷۸ .

۲- در [الف] اشتبهاً : (یؤاخذون) آمده است .

۳- احقاق الحق : ۳۰۸ .

نعم يؤاخذون (۱) بها بعد ما سمعن قوله تعالى : (يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنَّ اتَّقِيْنَ ..) (۲) إلى آخر الآية . < ۲۶۷ > ولولا اتقاؤهن عن مثل ذلك فما وجه امتيازهن عن النساء المحصنات ؟ (۳) انتهى .

و نیز حسد بلا شک حرام و معصیت است ، و عایشه به اقرار خود حسد حضرت خدیجه نموده ، و خود ناصبی مقر است که اگر به مقتضای غیرت قولی یا فعلی مخالف شرع صدور یابد ، ملامت متوجه میشود ، پس بر عایشه ملامت متوجه خواهد شد .

اما آنچه گفته : در حدیث صحیح وارد است که یکی از امهات المؤمنین که در خانه او آن جناب تشریف داشتند و خاتون دیگر ... الی آخر .

پس بدان که آن ام المؤمنین عایشه و آن خاتون دیگر صفیه بود ، و مخاطب به جهت اخفای فضیحت عایشه ، نام او نبرده ، چنانچه ابی علی یحیی بن عیسی بن جزله الحکیم البغدادی در “ مختار مختصر کتاب تاریخ بغداد ” خطیب این قصه چنین نقل کرده :

۱- در [الف] اشتبهاً : (يؤاخذون) آمده است .

۲- الأحزاب (۳۳) : ۳۲ .

۳- احقاق الحق : ۳۰۸ .

قالت حسره : سألت عائشه زوج النبي [(صلى الله عليه وآله وسلم)] ، فقلت : هل كنتن تغرن على نبي الله صلى الله عليه وآله [وآله] وسلم ؟ فقالت : شديداً ! ولقد رأيتني يوماً بعثتُ إليه صفيه بإناء فيه طعام - وهو عندي وفي يومي - فما هو إلا أن بصرت بالإناء قد أقبل حتى أخذتني رعدة شديده كادت أن يغلب عليّ ، فلمّا وصل الإناء إليّ حيث أنا (۱) صدمته بيدي ، فكفأته على الأرض ، فرماني رسول الله [(صلى الله عليه وآله وسلم)] ببصره ، وعرفت الغضب في طرفه ، وذهب عني ما كان قد خامرني ، وقلت : أعود بالله من غضب رسوله .. فسكن غضبه ، فقلت : ما كفاره ما أتيته يا رسول الله ؟ قال : « إناء كإنائها ، وطعام كطعامها ، ترسلين بهما (۲) إليها » . (۳) انتهى .

اما آنچه گفته : توبيخی در حق آن اُمّ المؤمنین نفرمود .

پس دانستی که حضرت رسول خدا (صلى الله عليه وآله) بر این فعل عايشه غضب فرموده .

اما آنچه گفته : و جایی که در کتب امامیه حسد حضرت آدم ابوالبشر ... الى آخر .

۱- في المصدر : (أناله) .

۲- في المصدر : (أو قال : تبعثين به) .

۳- تاريخ بغداد ۴ / ۳۵۶ ، وانظر : مسند أحمد ۶ / ۲۷۷ .

پس مراد از لفظ (حسد) در آنجا غبطه مجوّزه است نه حسد محظور که به معنای ابتغای زوال نعمت از محسود است ، به خلاف حسد و غیرت عایشه به دلیل آنکه عایشه به حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) گفت :

ما تذاکر عجوذاً من عجائر قریش حمراء الشدقین ، هلکت فی الدهر ، فأبدلک الله خیراً منها (۱).

و این کلام او دلالت میکند بر اینکه غرض آن بود که آن حضرت از اکتثار ذکر خدیجه باز ماند ، و نیز این عیب کردن او (۲) ازرا و غیبت حرام است .

۱- انظر : صحیح البخاری ۴ / ۲۳۱ ، صحیح مسلم ۷ / ۱۳۴ ، السنن الکبری للبیهقی ۷ / ۳۰۷ . . و غیرها .

۲- در [الف] اشتهاً اینجا : (واو) آمده است .

طعن هفتم: اعتراف به معصیت بودن جنگ با امیر مؤمنان علیه السلام

قال : طعن هفتم :

آنکه عایشه . . . در آخر حال میگفت که :

قاتلت علیاً ، لوددت أنى كنت نسیاً منسیاً .

جواب آنکه این روایت به این لفظ صحیح نشده ، صحیح اینقدر است که هر گاه که یوم الجمل را یاد میفرمود آنقدر میگریست که معجز مبارکش به اشک تر میگشت به سبب آنکه در خروج عجله فرمود و ترک تأمل نمود و از پیشتر تحقیق نفرمود که آب حوآب در راه واقع است یا نه ، تا آنکه این قسم واقعه عظمی رو داد .

و در کتب صحیحه اهل سنت این لفظ از حضرت امیر (علیه السلام) مروی و صحیح است که : چون شکست بر لشکر ام المؤمنین افتاد و مردم از طرفین مقتول شدند و حضرت امیر (علیه السلام) قتلی را ملاحظه فرمود رانهای خود را کوفتن گرفت و میفرمود که :

یا لیتنی متّ قبل هذا ، وکنت نسیاً منسیاً . < ۲۶۸ > و اگر از عایشه هم این عبارت ثابت شود ، از همین قبیل ندامت خواهد بود که در این قسم خانه جنگیها هر دو جانب را رو میدهد .

و این از کمال انصاف طرفین ، و رجوع به حق ، و معرفت مراتب همدیگر میباشد ، چه بلا است که این را در مطاعن می‌شمارند ؟! اگر اصرار بر آن مینمودند چه خوبی داشت ! (۱) أقول :

آنچه گفته : این روایت به این الفاظ صحیح نشده .

پس جوابش آنکه : سبط بن الجوزی در “ تذکره خواصّ الأمه ” گفته :

قال هشام : فکانت بعد الجمل تبکی وتقول : لیتنی کنت نسیاً منسیاً ! (۲)

۱- تحفه اثناعشریه : ۳۳۵ .

۲- تذکره الخواص : ۸۰ . و ذکرُوا : أن یوم الجمل ذکر عند عائشه ، فقالت : والناس یقولون یوم الجمل ؟ قالوا لها : نعم ، فقالت : وددت أنى لو کنت جلست کما جلس صواحبی ، وکان أحب إلّی من أن أکون ولّدت من رسول الله بضع عشره کلّهم مثل عبد الرحمن بن الحارث بن هشام أو مثل عبد الله بن الزبیر . . ! انظر : أسدالغابه ۳ / ۲۸۴ ، مجمع الزوائد ۷ / ۲۳۸ ، تاریخ مدینه دمشق ۳۴ / ۲۷۴ . . و غیرها . روى إسحاق بن راهویه أنها کانت إذا قرأت الآیه : (وَقَرَنَ فِي يَوْمِ تَكُنَّ . .) [الأحزاب (۳۳) : ۳۲] بکت بکاءً شدیداً حتّی تبلّ خمارها . راجع : مسند ابن راهویه ۲ / ۴۱ ، الطبقات الكبرى ۸ / ۸۱ ، وتاریخ الإسلام للذهبی ۴ / ۲۵۳ . . و غیرها . وقال : وکانت تحدث - أولاً - نفسها أن تدفن فی بیئها ، فقالت : إنى أحدثت بعد رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلم حدثاً ، ادفنونی مع أزواجه . . فدفنت بالبقیع . وقال الذهبی : وتعنى بالحدث ، مسیرها یوم الجمل . انظر : مسند إسحاق بن راهویه ۲ / ۴۳ . وروی ابن سعد - أيضاً - أنها قالت عند وفاتها : إنى قد أحدثت بعد رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلم فادفونى مع أزواج النبى صلی الله علیه [وآله] وسلم . لاحظ : الطبقات الكبرى ۸ / ۷۴ . وروی ابن طیفور ، عن الزبیر - عن أیه - : ان عائشه لما احتضرت جزعت ، فقيل لها : أ تجزعين یا أمّ المؤمنین وأنت زوجة رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وأمّ المؤمنین وابنه أبی بکر الصدیق ؟ ! فقالت : إن یوم الجمل معترض فی حلقى ! لیتنی متّ قبله أو کنت نسیاً منسیاً . راجع : بلاغات النساء ابن طیفور ۹ - ۸ . وروی الخطیب البغدادی : ما ذكرت عائشه مسیرها [فی وقعه الجمل] قطّ إلا بکت حتّی تبلّ خمارها ، وتقول : یا لیتنی کنت نسیاً منسیاً . قال سفیان : النسی المنسی ، الحیضه الملقاه . راجع : تاریخ بغداد ۹ / ۱۸۵ - ۱۸۴ . وانظر : الاعتقاد والهدایه للبيهقی ۲ / ۲۷۳ ، تفسیر الآلوسی ۲۲ / ۱۰ - ۱۱ . . و غیرهما . وبعضهم روى قولتها من دون اشاره إلى حرب الجمل ، فلاحظ مثلاً : مسند أحمد ۱ / ۲۷۶ ، ۳۴۹ ، صحیح البخاری ۶ / ۱۰ ، المستدرک للحاکم ۴ / ۶ ، ۹ ، المصنف لابن أبی شیبه ۸ / ۱۹۱ ، المصنف لعبد الرزاق ۱۱ / ۳۰۷ ، مسند ابن راهویه ۲ / ۴۱ - ۴۰ ، مسند أبی یعلی ۵ / ۵۸ - ۵۷ ، صحیح ابن حبان ۱۶ / ۴۲ ، الطبقات الكبرى ۷۳ - ۷۳ ، ۷۶ ، المعجم الكبير ۱۰ / ۳۲۱ ، تفسیر الثعلبی ۶ / ۲۱۱ ، أسباب النزول للواحدي : ۲۱۹ ، تاریخ الإسلام للذهبی ۴ / ۲۵۰ - ۲۵۳ ، سیر أعلام النبلاء ۲ / ۱۸۰ - ۱۸۱ ، الدرّ المنثور ۵ / ۳۷ ، تاریخ بغداد ۵ / ۲۵۸ ، البدایه والنهایه ۸ / ۱۰۱ ، النهایه لابن الأثیر ۵ / ۵۱ ، سبل الهدی والرشاد للصالحي الشامي ۱۱ / ۱۷۰ - ۱۶۹ ، ۱۷۷ ،

١٨١ ، عمدہ القاری ١٩ / ٨٧ ، فتح الباری ٨ / ٣٧٢ ، لسان العرب ٥ / ٣٢٣ ، تاج العروس ٢٠ / ٢٤١ . وغیرہا .

و در "موده القربی" تصنیف سید علی همدانی مذکور است :

عن عروه ، عن عائشه . . . قالت : قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم : « إن الله قد عهد إليّ أن من خرج على [عليه السلام] [فهو كافر في النار ، وأجدر بالنار » .

قالت : فَأُنْسِيْتُ هذا الحديث يوم الجمل حتى ذكرته بالبصره ، وأنا أستغفر الله ، وما عسى أن يكون (۱) .

حاصل آنکه روایت شده از عروه از عایشه که گفت : فرمود رسول خدا (صلی الله علیه وآله) : « خدای تعالی عهد نموده است به سوی من که کسی که خروج

۱- موده القربی ، المودّه الثالثه ، عنه ینابیع الموده ۲ / ۲۷۵ .

نماید بر علی (علیه السلام) پس او کافر است و در جهنم ، و لایق است به آتش دوزخ .

گفت عایشه که : پس فراموش کردم این حدیث را روز جمل تا آنکه یاد کردم آن را در بصره ، و من طلب مغفرت میکنم از خدا ، و قریب نیست که این توبه من مقبول شود . انتهى .

اما آنچه گفته : صحیح اینقدر است که هر گاه که یوم الجمل را یاد میفرمود آنقدر میگریست که معجز مبارکش تر میگشت .

پس ترجمه قول نصرالله کابلی است (۱) .

و قاضی القضاة عبدالجبار معتزلی در کتاب " مغنی " سب اینقدر گریستن [را] چنین ذکر کرده که :

عایشه به سوی ابوبکره - که صحابی بود - مردی را فرستاد و گفت : تو چرا نزد من نمیآیی ؟ ! آیا از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چیزی شنیدی ، یا از من بدعتی حادث شده ؟ ابوبکره در جواب گفت : نه آن است و نه این است ، تو یاد داری روزی را که حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده : « هلك الناس حيث أطاعوا النساء » ، و سه بار تکرار فرموده ، هر گاه که آن مرد به نزد عایشه آمد و این خبر گفت ، بکت حتی بلت خمارها ، یعنی گریست آنقدر که تر کرد معجز او را (۲) .

۱- الصواعق ، ورق : ۲۸۲ .

۲- المغنی ۲۰ / ق ۲ / ۹۰ .

و قاضی القضاة این خبر را برای اثبات توبه عایشه نقل نموده ، و توبه دلیل صدور گناه است .

و سید مرتضی علم الهدی به جهت دفع جواب قاضی القضاة گفته :

فأما ما عقب به ذلك من خبرها مع أبي بكره وبكائها [حتى بَلَّتْ خمارها] (۱).

فقد بينا أن البكاء دليل التحسّر والتأسّف (۲) ، وأنه يحتمل غير التوبه كاحتماله لها (۳) .

و گریستن عایشه به این مرتبه که معجز او را تر کند در قصه دیگر نیز منقول است ، و آن قصه - بنابر آنچه در " صحیح بخاری " مذکور است - این است که :

هر گاه که عبدالله بن زبیر گفت : (لتنتهين (۴) عائشه أو لأحجرنّ عليها) .

عایشه گفت : (أهو قال هذا ؟ !) گفت : آری ، گفت : (لله على نذر أن لا أكلم ابن الزبير أبداً) .

یعنی برای خدا بر من نذر است که من کلام نکنم ابن زبیر را گاهی (۵) ، و

۱- الزیاده من المصدر .

۲- فی المصدر : (والتلهف) .

۳- الشافی ۴ / ۳۶۱ .

۴- در [الف] اشتبهاً : (لتنتهين) آمده است .

۵- یعنی : هیچ گاه .

هر گاه که مهاجرت فی ما بین به طول کشید ، ابن زبیر کسی را فرستاد < ۲۶۹ > که به نزد عایشه شفاعت او کند ، عایشه گفت : (لا والله ! لا أُشْفَعُ فيه أبداً ، ولا أحنث (۱) فی نذری) . چون مدتی نیز بر این معنا بگذشت ، ابن زبیر از مسور بن مخرمه و عبدالرحمن بن اسود - که هر دو از بنی زبیر (۲) بودند - گفت : قسم میدهم شما را به خدا که مرا به نزد عایشه برید ، پس آن هر دو رفتند و گفتند : السلام علیک و رحمه الله ، آیا ما را اذن میدهی که ما به نزد تو بیاییم (۳) ؟ عایشه گفت : بیایید ، گفتند : ما همه بیاییم ؟ گفت : آری ، همه ها بیایید ، و ندانست که ابن زبیر با ماست ، پس آنها به خانه عایشه داخل شدند و ابن زبیر اندرون پرده رفت و به گردن عایشه چسبید و او را قسم میداد و میگریست ، مسور و عبدالرحمن نیز او را قسم میدادند : اینکه با ابن زبیر کلام بکنی و میگفتند که : به تحقیق تو میدانی که پیغمبر خدا نهی کرده از هجرت ، و حلال نیست مسلم را که هجرت کند از برادر دینی زیاده از سه شب ، بعد از گفتگوی بسیار عایشه گفت که : (ائنی نذرت ، والنذر شدید) ، تا آنکه به گفته مسور و عبدالرحمن عایشه با ابن زبیر کلام کرد و چهل رقبه به جهت مخالفت نذر آزاد نمود .

۱- فی المصدر : (أتحنث) .

۲- فی المصدر : (بنی زهره) .

۳- در [الف] اشتبهاً : (من به نزد تو بیایم) آمده است ، ولی در روایت صحیح بخاری : (أ ندخل) ذکر شده ، با توجه به متن عربی تصحیح شد .

وكانت تذكر نذرها بعد فتبكي حتى تبلّ دموعها خمارها (۱) .

و نورالدين سمهودى صاحب كتاب " تاريخ مدينه " در كتاب " جواهر العقدين " گفته :

وفى الصحيحه (۲) أيضاً : قول عائشه : على نذر أن لا أكلم ابن الزبير أبداً .

قال ابن التين (۳) : التقدير : على نذر إن كلمته . انتهى .

وهو موافق للروايه الأخرى : لله على نذر إن كلمته .

فالنذر معلق على كلامها له لا أنّها نذرت ترك كلامه ، وجعلت الترك قربه تلزم بالنذر ، وقصتها فى ذلك :

أنها رأت أنّ ابن الزبير قد ارتكب أمراً عظيماً ، حيث قال : أما - والله ! - لتنتهين (۴) عائشه عن بيع رباعها أو لأحجرن عليها ، وكانت لا تمسك شيئاً ممّا جاء (۵) من رزق الله ، بل تصدق به ، [فرأت] (۶) أنّ فى قوله ذلك جرأه عليها ، وتنقيصاً لقدرها بنسبتها

۱- صحيح بخارى ۷ / ۹۰ .

۲- فى المصدر : (الصحيح) .

۳- فى المصدر : (ابن عبد البر) .

۴- در [الف] اشتبهاً : (لتنتهين) آمده است .

۵- فى المصدر : (جاءها) .

۶- الزيادة من المصدر .

إلى ارتكاب التبذير الموجب لمنعها من التصرف مع كونها أم المؤمنين ، وخالته - أخت أمه - ، ولم يكن أحد عندها في منزلته ، فرأت ذلك منه نوع عقوق ، فجعلت مجازاته ترك مكالمته . (۱) انتهى .

اما آنچه گفته : در کتب صحیح اهل سنت این لفظ از حضرت امیر (علیه السلام) مروی و صحیح است .

پس مرویات اهل سنت در مقابله شیعه ذکر کردن خلاف شرطی است که در اول کتاب نموده (۲) .

هرگاه جناب امیر (علیه السلام) - به اعتراف والد مخاطب - مأمور بود به قتال عایشه - کما سبق (۳) - ، پس تأسّف بر آن از افتراءات خوارج باشد .

و آنچه از حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) مروی است این است :

وددت أنى متّ قبل اليوم بعشرين سنة (۴) .

و غرض آن حضرت از این قول - بر فرض صحت روایت - تأسّف است بر مقتول شدن خاصان اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و اصحاب خود مانند :

۱- جواهر العقدين ۱ / ۲۱۵ - ۲۱۶ .

۲- تحفه اثنا عشریه : ۲ .

۳- در طعن دوم عمر از قره العینین : ۲۲۶ گذشت ، لازم به تذکر است که صاحب تحفه نیز این مطلب را پذیرفته است ، مراجعه شود به : تحفه اثنا عشریه : ۳۱۹ .

۴- المصنف لابن أبی شیبہ ۸ / ۷۲۰ ، الطبقات لابن سعد ۵ / ۵۵ .

عمار [بن] یاسر و اویس قرنی و غیر ایشان ، چنانچه سید مرتضی علم الهدی گفته :

فأما أمير المؤمنين [(عليه السلام)] ؛ فمعنى كلامه - إن صحّت الروايه - أنه كان محزوناً بقتل شيعته وأصحابه وفقد أنصاره المخلصين في ولايته ، وبوقوع الفتنه في الجمهور ودخول الشبهه على كثير من أهل الإسلام (۱) . < ۲۷۰ > یعنی اما اميرالمؤمنين (عليه السلام) ، پس اگر روایت منقول از آن حضرت صحیح بوده باشد ، معنای کلام آن حضرت این خواهد بود که : آن حضرت محزون بود به مقتول شدن شیعیان و اصحاب آن حضرت ، و فقدان انصار مخلصین در ولایت او [و] به وقوع فتنه در جمهور ، و دخول شبهه بر بسیاری از اهل اسلام .

اما آنچه گفته : از کمال انصاف طرفین و رجوع به حق ... الی آخر .

پس جوابش آنکه : جناب امیر (علیه السلام) همیشه بر حق بود ، و در قتال با عایشه بر صواب ، و ممتثل امر پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله) ، رجوع به حق در حق آن جناب معنا ندارد ! لیکن از این قول ناصبی معلوم شد که عایشه در خروج خود و قتال با جناب امیر (علیه السلام) بر باطل بود ، و غرض شیعه هم از نقل قول او همین است که شناعت و قباحت فعل عایشه آنقدر ظاهر است که خود او هم به آن اقرار کرد ، و گفت : لیتنی کنت نسیاً منسیاً .

طعن هشتم : تصرف بی جا در حجره منوره پیامبر صلی الله علیه وآله

قال : طعن هشتم :

آنکه حجره رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را که مسکن او بود مقبره پدر خود و دوست پدر خود که عمر بود گردانید .

جواب از این طعن آنکه : در احادیث صحیحه آن حضرت صلی الله علیه [وآله] وسلم در کتب اهل سنت موجود است که : آن حضرت گاهی صراحتاً و گاهی اشارتاً شیخین را بشارت به جوار خود در دفن داده اند ، چنانچه حضرت امیر (علیه السلام) (در وقتی که دفن عمر بن الخطاب در آن حجره متبرکه قرار یافت فرمود :

وإني كنت لأظن أن يجعلك الله مع صاحبك (۱) ؛ إذ كنت كثيراً أسمع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم [يقول :] كنت أنا وأبو بكر وعمر (۲) ، وقمت أنا وأبو بكر وعمر ، وانطلقت أنا [و] أبو بكر وعمر .

۱- در [الف] اشتبهاً : (صاحبك) آمده است .

۲- در [الف] اشتبهاً جمله آتیه : (وانطلقت أنا وأبو بكر وعمر) اینجا تکرار شده .

و این بشارت با کمال رضا و خشنودی ادلّ است از صریح امر بر جواز دفن اینها .

و اگر صریح امر آن حضرت در کار میشد ، پس حضرت امام حسن (علیه السلام) چرا دفن خود در آن حجره میخواست که حصول امر شریف در آن وقت از محالات بود بالبداهه .

جواب دیگر : حجرات ازواج مطهرات - به تملیک پیغمبر صلی الله علیه [و آله] وسلم - ملک آنها بود موافق حکم فقهی ؛ زیرا که نزد فقها ثابت است که چون شخصی خانه بسازد به نام یکی از اولاد خود ، یا بخرد ، و باز در قبض آن کس بدهد ملک او میشود ، و دیگر اولاد و وارثان را در او دخل نمیماند ، و علی هذا القیاس ازواج و دیگر اقارب را هم همین حکم است .

و بلا شبهه آن جناب هر حجره به نام زوجه [ای] ساخته داده بود و آن زوجه در آن حجره شکست و ترمیم و تضییق و توسیع و بر آوردن دروازه و ناودان و دیگر تصرفات مالکانه به حضور آن حضرت میکرد .

و هم بر این منوال حال حجره حضرت زهرا (علیها السلام) و خانه اسامه بن زید است که همه مالک مساکن خود بودند و اشاره قرآنی در حق ازواج خود قریب به تصریح انجامیده بود ، قوله تعالی : (وَقَرْنَ فِی بُیُوتِكُنَّ) (۱) .

و استیذان عمر از عایشه به محضر صحابه و عدم انکار کسی - حتی

حضرت امیر (علیه السلام) - نیز دلیلی قطعی است بر ملکیت عایشه در آن حجره .

و معلوم است که صحابه در ادنی تغییرات ، گریبان خلفا خصوصاً عمر بن الخطاب میگرفتند ، و او ممنون ایشان میشد ، بلکه نزد او مقرب تر همان کس بود < ۲۷۱ > که در انکار ادنی مخالفات شرعیه بر وی و غیر وی شدت نماید و اصلاً پاس کسی نکند .

پس معلوم شد که نزد جمیع صحابه و تابعین ، مالکیت ازواج حجرات خویش را مسلم الثبوت بود ، و لهذا هیچ کس در استیذان عمر حرفی نکرد .

و در کتب شیعه نیز ثابت است که حضرت امام حسن (علیه السلام) نیز از عایشه صدیقه . . . اذن خواسته است در دفن خود در جوار جدّ اطهر خود علیه [و آله] الصلاه والسلام لیکن بعد از واقعه آن جناب ، مروان شقی از این قران سعدین مانع آمد ، و حضرت امام حسین (علیه السلام) با اهالی و موالی خود سلاح پوشیده ، مستعدّ مقاتله و پیکار شد و مروان با فوج [کثیر] (۱) گرداگرد مسجد مقدس نبوی و حجره شریفه مصطفوی انبوه نمود ، و معنای « حَفَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ » نمودار گشت ، خوف قوی بود که چشم زخم از دست آن اشقیاء به حضرت امام و لواحق او برسد ، ابهریره به طور مصالحه در میان آمد و تسکین سورت غضب و جلال حضرت امام (علیه السلام) نمود ، و مصلحت وقت را در جناب آن پاک سرشت عرض نمود .

۱- زیاده از مصدر .

پس اگر ملکیت حجره ، عایشه را ثابت نبود حضرت امام از وی استیذان چرا فرمود؟!!

اگر حجره در ملکیت عایشه نمیبود از مروان - که حاکم وقت و متصرف بیت المال و اوقاف بود - بایستی اذن گرفت ، حال آنکه با وصف ممانعت او - که صیغه حکومت داشت - اذن دادن عایشه صدیقه کاری نکرد .

و اگر کسی از شیعه منکر این روایت شود باید که در کتاب خود که "فصول مهمه فی معرفه الائمہ" است و دیگر کتب خود ببیند .

و در اینجا جمعی از شیعه به طریق تهمت و افترا بر عایشه ژاژخایی (۱) و بهتان سرایی آغاز نهند و گویند که : عایشه بعد از اذن دادن به امام حسن [(علیه السلام)] نادم شد و بر اشتیری سوار شده ، بر در مسجد برآمد و مانع دفن شد و ادعای میراث نمود ، و ابن عباس در جواب او این شعر غیر مربوط المعنی والوزن والقافیه انشا نموده :

< شعر > تَجَمَّلَتْ تَبَغَّلَتْ * وَإِنْ عَشْتِ تَفِيلَتْ لِكِ التَّسَعِ مِنَ الثَّمَنِ * وَبِالْكُلِّ تَطْمَعَتْ / شعر < حال آنکه عایشه خود روایت حدیث : (نحن معاشر الأنبياء لا نرث ولا نورث) نموده ، و سایر ازواج را از طلب میراث مانع آمده ، چه قسم ادعای میراث مینمود؟!!

۱- ژاژخایی : بیهوده گویی ، هرزه سرایی ، یاوه سرایی ، حرف مفت زنی . رجوع شود به لغت نامه دهخدا .

و سوار شده برآمدن را چه حاجت بود؟ ! مسکن عایشه همان حجره خاص بود، اگر ممانعت منظور داشت، در حجره را بند میکرد.

و جواب ابن عباس چه قسم صحیح شود؟ حال آنکه تسع از ثمن کل متروکات آن حضرت از حجرات و زمین سکنی و زرعی و دیگر سلاح و اشتران و استرها و اسبان بالیقین زاید بر حجره عایشه بود.

و عایشه را چرا بر خوردن کل میراث طعن میکرد؟ ! که کل میراث آن حضرت بالقطع در دست او نبود، و نه او خورد.

غرض که از پیش و پس و چپ و راست بر این افترا توده توده فضیحت و رسوایی میبارد و همین است برهان الهی که کاذبان را به زبان خود رسوا میکند (۱).

اقول :

علامه حلی علیه الرحمه بعد از عبارتی که در جواب طعن دوم نقل کرده شده - گفته :

ثمّ إنها جعلت بيت رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) مقبره لأبيها ولعمر ، وهما < ۲۷۲ > أجنيان عن النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) ؛ فإن كان هذا البيت ميراثاً فكان من الواجب استئذان جميع الورثة ، وإن كان صدقه

للمسلمين فكان يجب استئذانهم ، وإن كان ملكاً لعائشه كذبهم ما تقدم من أنها لم يكن لأبيها بيت ، ولا مسكن ، ولا دار بالمدينة .

وقد روى الحميدى - فى الجمع بين الصحيحين - : أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم قال : « ما بين بيتى ومنبرى روض من رياض الجنة » .

وروى الطبرى - فى التاريخ - : أن النبى صلى الله عليه [وآله] وسلم قال : « إذا غسّلتونى وكفّتمونى فضعونى على سريرى فى بيتى هذا على شفير قبرى » . (۱) انتهى .

و این ناصبی ترجمه عبارتی که در بیان وجه طعن است حذف نموده .

اما آنچه گفته : در احادیث صحیحه ... الی آخر .

پس مدفوع است به اینکه : این احادیث از موضوعات پیشوایان اهل سنت است ، در مقابله شیعیان احتجاج به آن صحیح نباشد .

مع هذا الفاظ احادیثی که در این مقام ذکر کرده ، دلالت صریحه بر وقوع دفن ابوبکر و عمر به امر آن حضرت نمیکند ، چه جای دلالت بر بشارت آن !

اما آنچه گفته : اگر صریح امر آن حضرت در کار میشد پس حضرت امام حسن (علیه السلام) چرا دفن خود در آن حجره میخواست ؟

پس مقدوح است به اینکه: اذن و امر آن حضرت برای اجنبی در کار است نه برای وارث، چون حضرت امام حسن (علیه السلام) به واسطه حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) وارث متروکه حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود، آن حضرت را حاجت اذن نباشد، به خلاف ابوبکر و عمر که هر دو نسبت به آن حضرت اجنبی محض بودند، چنانچه علامه حلی علیه الرحمه به قول خود: (وهما اجنبيان) (۱)، اشاره به همین جواب کرده، و نصرالله کابلی آن را حذف نموده (۲) و این ناصبی متابعت او کرده.

اما اگر کسی گوید که: اگر حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) را ارث حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) میرسید، عایشه را نیز حصه از میراث میرسید.

جواب آن به دو وجه گفته خواهد شد:

اول: آنکه اهل سنت به مقتضای حدیث موضوع: (نحن معاشر الأنبياء لا- نرث ولا- نورث) قائل به نفی میراث در متروکه پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) هستند.

دوم: آنکه در احادیث ائمه اهل بیت وارد است که: ازواج را در اراضی و عقار، حصه میراث نمیرسد.

و مع هذا اگر عایشه را میراث میرسید، از هفتاد [و] دو جزء، یک جزء

۱- نهج الحق: ۳۶۹.

۲- الصواع، ورق: ۲۸۲ - ۲۸۳.

میرسید زیرا که اگر کسی بمیرد و اولاد و ازواج بگذارد ، حصه ازواج ثمن میباشد ، و حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) یک دختر و نه زوجه گذاشتند ، پس حصه تمام ازواج ثمن باشد ، و ثمن هر گاه که بر نه ازواج قسمت کرده میشد ، تسع الثمن به عایشه میرسید ، پس اگر زمین حجره شریفه از روی مساحت هفتاد و دو ذرعه میبود ، عایشه را یک ذرعه میرسید ، و اگر کمتر میبود کمتر میرسید ، ولهذا ابن عباس در حق او گفته :

< شعر > لك التسع من الثمن * وفي الكل تطمعت < شعر > اما آنچه گفته : حجرات ازواج مطهرات به تملیک پیغمبر صلی الله علیه و آله [و آله] وسلم ملک آنها بود موافق حکم فقهی زیرا که نزد فقها ثابت است . . . الی آخر .

پس مردود است به اینکه : در امثال این مقام تمسک و احتجاج به نص خدا و رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) باید نه < ۲۷۳ > به اقوال فقها زیرا که اقوال یکی از فقها اگر قابل اعتماد میبود ، مجتهد دیگر را ابطال قول او جایز نمیبود ، و اصحاب ظواهر که متمسک به کتاب خدا و سنت پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) اویند به نقض و ابطال اقوال ایشان نمیپرداختند .

و اگر حجرات ازواج پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله) ملک آنها میبود ، میبایست که بعد فوت آنها به وارثان آنها انتقال مییافت و حال آنکه اعظم علما [ی] اهل سنت به عدم انتقال شهادت داده اند ، چنانچه ابن حجر عسقلانی در “ فتح الباری ” شرح صحیح بخاری گفته :

إن ورثتهن لم يرثن عنهنّ منازلهنّ ، ولو كانت البيوت ملكاً لهنّ لانتقلت إلى ورثتهنّ (۱) .

و ابن ابی الحدید در “ شرح نهج البلاغه “ گفته :

والذی به تنطق التواریخ أنه لما خرج من الغار (۲) دخل المدینه ، وسکن منزل أبی یوب ، واختط المسجد ، واختط حجر نسائه [وبناته] (۳) ، وهذا يدلّ علی أنه كان المالك للمواضع ، فأما خروجها من (۴) ملكه إلى الأزواج [والبنات] (۵) فمما لم أقف علیه . (۶) انتهى .

اما آنچه گفته : و اشاره در حق ازواج خود قریب به تصریح انجامیده ، قوله تعالی : (وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ) .

پس منقوض است به اینکه اگر اضافه لفظ (بیوت) به طرف ضمیر مؤنثات مفید ملک میبود ، لازم میآمد که خانه های جمیع شوهران ملک

۱- [الف] کتاب الخمس . [فتح الباری ۶ / ۱۴۸] .

۲- فی المصدر : (قباء و ..) وهو الصواب .

۳- الزیاده من المصدر .

۴- فی المصدر : (عن) .

۵- الزیاده من المصدر .

۶- شرح ابن ابی الحدید ۱۷ / ۲۱۷ .

زنان آنها میشد؛ زیرا که حق تعالی شأنه فرموده: (لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ) (۱).

یعنی زنانی را که طلاق دادید تا عدّه آنها تمام نشود، آنها را از خانه های آنها که برای سکونت ایشان مقرر نموده اید، بیرون مکنید.

و به اتفاق فریقین مراد از این بیوت خانه های شوهران است.

و ابن ابی الحدید در “شرح نهج البلاغه” گفته:

فأما احتجاج قاضی القضاة بقوله تعالى: (وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ)، فاعتراض السيد عليه قوی؛ لأن هذه الإضافة [انما] (۲) تقتضى (۳) التخصيص فقط لا التملیک، كما قال: (لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ) (۴).

و نیز حق تعالی شأنه در جای دیگر همین بیوت را به طرف حضرت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) اضافه نموده، چنانچه فرموده: (لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ) (۵) یعنی داخل مشوید در خانه های پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله) مگر اینکه اذن داده شود شما را.

۱- [الف] سی پاره ۲۸، سوره طلاق. (۱۲). [الطلاق (۶۵) : ۱].

۲- الزیاده من المصدر.

۳- در [الف] اشتبهاً: (یقتضی) آمده است.

۴- شرح ابن ابی الحدید ۱۷ / ۲۱۸، والآیه الشریفه فی سوره الطلاق (۶۵) : ۱.

۵- [الف] شروع سی پاره ۲۲، سوره احزاب. (۱۲) ر. [الأحزاب (۳۳) : ۵۳].

و چون اصل ملکیت حضرت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در این خانه ها ثابت است ، پس انتقال آنها از ملک آن حضرت به غیر دلیل قطعی ثابت نمیتواند شد .

اما آنچه گفته : و استیذان عمر از عایشه به محضر صحابه ، و عدم انکار کسی حتی حضرت امیر (علیه السلام) نیز دلیل قطعی است بر ملکیت عایشه در آن حجره .

پس مدفوع است به اینکه عدم انکار بعض منکرات ، دلیل حسن آن منکر نمیتواند شد ، چنانچه در مواضع کثیره اثبات نموده شد (۱) .

اما آنچه گفته : و در کتب شیعه نیز ثابت است که حضرت امام حسن (علیه السلام) از عایشه صدیقه اذن خواسته است در (۲) دفن خود در جوار جد اطهر خود علیه [وآله] الصلاه والسلام .

پس کذب محض و بهتان صرف است ، آری وصیت برای بردن جنازه خود در آن حجره شریفه کرده بود .

ابن حجر در " صواعق محرقه " گفته :

۱- در طعن یازدهم عمر (متعه النساء) حدود صفحه : ۴۵۰ به بعد و در طعنهای سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم عمر نیز گذشت .

۲- در [الف] اشتبهاً اینجا به جای (در) : (واو) آمده است .

وأوصى الحسن (رضى الله عنه) [(عليه السلام)] أن يدفن معهم ، فمنعه من ذلك مروان وغيره (۱) .

و ابن حجر < ۲۷۴ > عسقلانی در “ فتح الباری ” شرح صحیح بخاری گفته :

ذكر ابن سعد من طريق (۲) : أن الحسن بن علي [(عليهما السلام)] أوصى أخاه أن يدفنه عند جدّه إن لم يقع بذلك فتنه ، فصّدّه عن ذلك بنو أمية ، فدفن بالبقيع . (۳) انتهى .

اما آنچه گفته : اگر کسی از شیعه منکر این روایت شود باید که در کتاب خود که “ فصول المهمه فی معرفه الائمه ” است و دیگر کتب خود ببیند .

پس مدفوع است به اینکه مصنف کتاب “ فصول المهمه فی معرفه الائمه ” سنی مالکی مذهب است نه شیعی ، و در کتب شیعه از این معنا اثری نیست .

اما آنچه گفته : گویند : عایشه بعد اذن دادن به امام حسن (علیه السلام) نادم شد ، و بر اشتری سوار شده ، بر در مسجد آمد و مانع دفن شد .

پس ممانعت کردن عایشه از دفن حضرت امام حسن (علیه السلام) در جوار قبر اقدس جناب حضرت رسالت مآب (صلی الله علیه و آله) به روایات معتبره حضرات اهل سنت

۱- فتح الباری ۱۳ / ۲۵۹ .

۲- فی المصدر : (طرق) .

۳- الصواعق المحرقة ۱ / ۱۰۰ .

ثابت و متحقق است ، بحمدالله مجال انكار نیست ، سبط بن الجوزی - كه عالم جلیل القدر و مورخ مشهور است و در " تاریخ یافعی " مداخل او مسطور (۱) - در کتاب " تذکره خواص الأممه فی معرفه الائمه " روایت کرده :

قال ابن سعد - عن الواقدي - : لَمَّا احتضر الحسن (عليه السلام) قال : « ادفنوني عند أبي » - یعنی رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلم ، فأراد الحسين (عليه السلام) أن يدفنه في حجره رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلم ، فقامت بنو أمیه ومروان بن الحكم وسعيد بن العاص - وكان والياً على المدينة - فمنعوه ، وقامت بنو هاشم لتقاتلهم ، فقال ابو هريره : أراهم (۲) لو كان مات ابن لموسی (عليه السلام) أما كان يدفن مع أبيه ؟ !

قال ابن سعد : قالوا : ومنهم أيضاً عایشه [وقالت :] (۳) لا يدفن مع رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلم . (۴) انتهى .

پس این ابن سعد - از اکابر محدثین اهل سنت و ثقات علمای ایشان است ، و به غایت معتبر و نهایت جلیل القدر است - مخاطب اختیار دارد که او را به سبّ و دشنام یاد سازد و فاسق و کافرش خواند و ژاژ خواه و مفتری و متهم و

۱- مرآه الجنان ۴ / ۱۳۶ .

۲- فی المصدر : (أرأیتم) .

۳- الزیاده من المصدر .

۴- تذکره الخواص : ۱۹۳ .

کاذب و مباحث فرماید! ما را در این باب دخلی نیست شما دانید و امام شما، لیکن تهمتِ تهمت بر شیعه با وجود روایت کردن آن در کتب خویش چقدر از شأن علما بعید است! حالا بعض شواهد دیگر نیز باید شنید:

پس بدان که قاضی القضاة محب الدین ابوالولید در کتاب “روض المناظر” آورده:

إن الحسن [(علیه السلام)] كان أوصى أن يدفن عند جدّه ، فمنعت من ذلك عائشه . (۱) انتهى .

و صاحب کتاب “مختصر فی اخبار البشر” میفرماید:

كان الحسن [(علیه السلام)] أوصى أن يدفن عند جدّه رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم فلما توفي أرادوا ذلك ، وكان على المدینه مروان بن الحكم من قبل معاويه ، فمنع من ذلك ، وكاد يقع بين بنى أميه وبين بنى هاشم بسبب ذلك فتنه ، فقالت عائشه : البيت بيتي ، ولا آذن أن يدفن فيه . . . يدفن بالبقيع . (۲) انتهى .

و در “روضه الصفا” و “روضه الاحباب” - که آن را مخاطب در رساله “اصول حدیث” از بهترین سیر گفته (۳) - مسطور است:

۱- روض المناظر ، ورق : ۷۶ ، وقائع سنه ۴۴ .

۲- المختصر فی أخبار البشر ۱ / ۲۵۵ .

۳- تعریب العجالة النافعه (رساله اصول حدیث) : ۵۵ .

در بعضی روایات آمده است که جهت امام حسن [(علیه السلام)] قبری نزد قبر جناب رسالت مآب صلی الله علیه [وآله] وسلم کردند < ۲۷۵ > و جنازه آن جناب را بر سر قبر نهادند ، و قبل از دفن ، عایشه از این معنا وقوف یافت و بر استری (۱) سوار شده به آن موضع رفت و به منع مشغول گشت ، شیعه حضرت امیر (علیه السلام) بنیاد غوغا کردند و گفتند : [که ای عایشه !] (۲) روزی بر اشتر نشسته با حضرت امیر (علیه السلام) محاربه میکنی ، و روزی بر استر (۳) سوار شده بر جنازه نبیره پیغمبر خدا صلی الله علیه [وآله] وسلم منازعه آغاز نهی و نگذاری که او را دفن کنند ! و چندانکه سعی نمودند مفید نیفتاد ، چه مردم به دو فرقه متفرق شدند و به جانب یکدیگر تیر انداختند ، چنانچه چند تیر به جنازه رسیده ، آنگاه حضرت امام حسین (علیه السلام) - بنابر وصیتی که سابقاً مذکور شد - جنازه را به گورستان بقیع برد . (۴) انتهى .

و ابن ابی الحدید در " شرح نهج البلاغه " گفته :

قال أبو الفرج : فأما يحيى بن الحسن - صاحب كتاب النسب -

۱- در [الف] اشتهاً : (اشتری) آمده است .

۲- زیاده از روضه الاحباب .

۳- در [الف] اشتهاً : (شتر) آمده است .

۴- [الف] قوبل علی روضه الصفا ، جلد ۳ ، احوال امام حسن (علیه السلام) . [روضه الصفا ۳ / ۱۹ (چاپ سنگی : ۷ / ۳) ، روضه الاحباب ، ورق : ۱۷۰ ، میکروفیلم شماره ۲۵۳۵۸ (نسخه سابق فاقد این قسمت است)] .

فإنه روی : أن عائشه ركبت ذلك اليوم بغلا (۱) ، واستنصرت بنو أمية مروان ومن كان هناك منهم من حشمهم (۲) .

و نصرالله كابلی در “ صواقع ” گفته :

ذكر بعض أهل الخبر : أن مروان أمر امرأه أن تتنقب وتركب بغله ، وتذهب إلى الحجرة ، وتمنعه عن الدفن ، وأذاعت راكبه الجمال أنها عائشه ، فشاعت ولا غرو (۳) ؛ فإن ذلك منه ليس ببعيد . (۴) انتهى .

یعنی ذکر کرده بعض اهل خبر که : به درستی که مروان امر کرد زنی را که بر روی خود نقاب اندازد و بر اشتری سوار شود و به سوی حجره عایشه برود و حضرت امام حسین (علیه السلام) را از دفن کردن امام حسن (علیه السلام) در آن حجره منع نماید ، و آن زن گفت که : من عایشه ام ، این خبر شایع و ذایع شد ، و از مروان این معنا بعید نیست .

و ما میگوییم که : در صورت فرض صحت این تأویل غیر قابل التعمیل هر گاه که عایشه با وجود موجود بودن در آن حجره و دیدن این واقعه عجیبه ، از حجره خود سر بر نیاورده و این تهمت [را] از خود رفع نساخت ، و نگفت

۱- در [الف] اشتبهاً : (لغلبه) آمده است .

۲- [الف] جزء ۱۶ ، ورق : ۵۹۶ . [شرح ابن ابی الحدید ۱۶ / ۵۱] .

۳- در [الف] اشتبهاً : (ولاعنه) آمده است .

۴- الصواقع ، ورق : ۲۸۲ - ۲۸۳ .

که: عایشه منم، تو کیستی؟ و چرا مرا بد نام میکنی، من هرگز منع نمینمایم. معلوم شد که به اذاعه و اشاعه این خبر رضامند بود، پس چنان باشد که خود مرتکب این امر گشته.

اما آنچه گفته: حال آنکه عایشه خود روایت حدیث (نحن معاشر الأنبياء لا نرث ولا نورث) نموده.

پس مردود است به چند وجه:

اول: آنکه اثبات باید کرد که کدام عالم شیعه نسبت دعوی میراث به سوی عایشه نموده؟

و شعر ابن عباس دلالت بر این معنا ندارد، بلکه مفاد آن جز این نیست که:

از روی وراثت تو را تسع ثمن میرسد، و تو در تمام آن طمع داری، و به غصب (۱) آن را گرفتن میخواهی.

در این کلام نصّ نیست بر اینکه عایشه به دعوی میراث تمام حجره گرفتن میخواست، بلکه به هر جهت که میخواست جایز نبود.

دوم: آنکه اگر عایشه هم این حدیث را روایت کرده، ادعای اهل سنت تفرد ابی بکر را به این حدیث - که سابقاً منقول شد - چه قسم راست آید؟

۱- در [الف] اشتهاً: (غضب) آمده است.

سوم: آنکه چه عجب است که عایشه در اول حال به موافقت پدر خود به صحت این حدیث قائل شده، دیگر ازواج آن حضرت را که منکر این حدیث بودند از طلب میراث مانع گردیده باشد؛ و بعد از فوت پدر مغرور و مرور شهوور و دهور به دعوی < ۲۷۶ > میراث برآمده باشد؛ زیرا که شیعه معتقد عدالت و عصمت عایشه نیستند (۱) که صدور تناقض بین الاقوال [را] از او ممتنع دانند.

اما آنچه گفته: حال آنکه تسع از ثمن کل متروکات آن حضرت زاید بر حجره عایشه بود.

پس مردود است:

اول: آنکه به دلیلی شافی اثبات باید کرد که حجره عایشه به نسبت کل متروکات جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله) زائد بر تسع ثمن یا برابر آن بود.

دوم: آنکه هرگاه اول و ثانی تمامی زمین سکنی و زرعی و دیگر سلاح و شتران و اشترها و اسبان را گرفتند و به غضب درآوردند و به ورثه آن جناب ندادند، همین حجرات که در قبض وارثان آن جناب بود، کل متروکه جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله) ماند که تقسیم آن به جمیع وارثان واجب باشد، نه آنکه عایشه بر تمامی حجره باقی مانده به وجه ارث قابض شود، و پدر او به دعوی خلافت، تمامی متروکه آن حضرت بگیرد و باقی ورثه محروم مانند.

۱- در [الف] (نه اند) آمده است که اصلاح شد .

طعن نهم : اشاره پیامبر صلی الله علیه وآله به آشوب گری عایشه

قال : طعن نهم :

آنکه روزی آن حضرت خطبه خواند و اشاره به مسکن عایشه فرمود و گفت :

« ألا إن الفتنة هاهنا - ثلاثاً - من حيث تطلع قرن الشيطان » .

پس مراد از فتنه عایشه است وقتی که از مدینه به بصره برآمد برای قتال امیرالمؤمنین [(علیه السلام)] و باعث قتل هزاران کس از مسلمین گردید .

جواب از این طعن آنکه : این معنای باطل از این حدیث فهمیدن تحریف صریح است کلام پیغمبر صلی الله علیه [و آله] وسلم را زیرا که این عبارت در مواضع بسیار و جاهای بیشمار فرموده است و اشاره به جهت مشرق نموده ، هر جا مسکن (۱) عایشه کجا بود ؟! (۲) اتفاقاً در آن وقت که این خطبه در مسجد میخواند و اشاره به مشرق فرموده ، به مسکن عایشه واقع شد زیرا که مسکن او در آن سمت بود ، و عبارت آینده - یعنی « حیث تطلع قرن »

۱- در [الف] اشتباهاً : (سکن) آمده است .

۲- یعنی چگونه ممکن است عایشه همه جا مسکن داشته باشد ؟

الشيطان» - نص ظاهر است در این مراد زیرا که طلوع قرن شیطان بالقطع از مسکن عایشه نمیشد .

و روایتی که تصریح به این مراد - یعنی سمت مشرق مینماید - نیز در کتب شیعه موجود است ، از راه شرارت و فرط بغض و عناد اغماض نظر از آن نموده ، این معنای فاسد را ترویج میکنند .

و روایت ابن عباس و دیگر صحابه این قصه را در حلّ این اشتباه بی جا کافی است ، لفظش این است :

« رأس الکفر هاهنا - وأشار نحو المشرق - حيث تطلع قرن الشيطان فی ربيعہ ومضر » .

و در این امت مرحومه هر فتنه که برخاسته از همین جانب برخاسته ، اول فتنه ها خروج مالک اشتر است و اصحاب او بر عثمان از کوفه که مشرق رو به مدینه است ، و در حوالی آن مساکن ربيعہ و مضر واقعند .

باز فتنه عبیدالله بن زیاد که موجب شهادت امام حسین [علیه السلام] گردید .

باز فتنه مختار ثقفی و دعوی نبوت کردنش .

باز خروج اکثر اهل بدعتها و حدوث عقاید زایغه از همان نواحی (۱) .

پس معدن روافض قاطبه کوفه است ، و نشو و نمای معتزله از بصره ، و سرچشمه ایشان واصل بن عطای بصری است ، و قرامطه از سواد کوفه پیدا

۱- در [الف] (نواح) آمده است که اصلاح شد .

شده اند ، و خوارج از نهروان ، و دجال از اصفهان ، و هر که حجره عایشه را - در آن وقت که عایشه را سفر بصره در پیش آمد - محل فتنه < ۲۷۷ > گمان برد ، بلا شبهه کافر است ؛ زیرا که مسکن رأس اهل ایمان محمد مصطفی صلی الله علیه [و آله] وسلم بود که کفر و فتنه از نام او میگریزد .

و طرفه آن است که عایشه از آن حجره به اراده حج به مکه روانه شده بود نه برای فتنه گری ، اگر عایشه را فتنه گر قرار دهند از آن خواهد بود که از مکه به بصره روانه شد ، پس بایستی مکه را محلّ فتنه میگفتند نه حجره عایشه را .

> شعر < چو کفر از کعبه (۱) برخیزد * کجا ماند مسلمانی (۲) > / شعر < أقول :

در “ صحیح بخاری ” مذکور است :

حدّثنا موسى بن إسماعيل ، (نا) جویریة ، عن نافع ، عن عبد الله ، قال : قام النبی صلی الله علیه [و آله] وسلم خطیباً ، فأشار نحو مسکن عائشه ، فقال : « هنا (۳) الفتنه - ثلاثاً - من حیث یطلع

۱- در مصدر : (کعبه) .

۲- تحفه اثناعشریه : ۳۳۶ - ۳۳۷ .

۳- فی المصدر : (هاهنا) .

قرن الشيطان « (۱) .

و در “ صحیح مسلم ” مسطور است :

عن ابن عمر . . . قال : خرج رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم من بيت عائشه ، فقال : « رأس الكفر من هاهنا ، من حيث يطلع قرن الشيطان » . (۲) انتهى مختصراً .

اما آنچه گفته که : این عبارت در مواضع بسیار و جاهای بی شمار فرموده است ، و اشاره به جهت مشرق نموده هر جا مسکن عایشه کجا بود . . . الی آخر .

پس مدفوع است به اینکه تمسک در این کلام به قول عبدالله بن عمر است که گفت : ایستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه [وآله] وسلم برای خطبه خواندن و اشاره به مسکن عایشه نموده گفت : « اینجا است فتنه - و سه بار تکرار فرمود - از جایی که طالع میشود قرن الشيطان » .

و بار دیگر گفت : بیرون شد پیغمبر خدا صلی الله علیه [وآله] وسلم از خانه عایشه و فرمود : « رأس کفر از اینجا است از جایی که طالع میشود قرن الشيطان » .

و طعن به سوی عایشه به خصوص این هر دو روایت مذکوره متوجه

۱- صحیح بخاری ۴ / ۴۶ .

۲- صحیح مسلم ۸ / ۱۸۱ .

میشود ، نه به روایات دیگر که آن حضرت در آن فرمود : « رأس الکفر نحو المشرق » . و حدیث خاص را بر حدیث عام حمل نمودن به هیچ وجه جایز نیست .

و بعد آن حضرت فتنه و کفر از مردم بسیار واقع شده ، و آن حضرت از وقوع فتنه و کفر علی حده اخبار و اعلام فرموده ، پس هر حدیث را بر محلّ خود فرود باید آورد .

و چون مقاتله حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) دلیل رجوع به کفر اصلی است ، بنا بر آن حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در حجه الوداع فرموده : « لا ترجعوا بعدی کفاراً یضرب بعضکم رقاب بعض (۱) » .

۱- کزرت هذه الروایه فی کتب الفریقین ، بل عقد لها باباً فی کل من صحیح البخاری والترمذی وابن ماجه فی کتاب الفتن ، ومسلم فی کتاب الایمان ، وتجدها فی الصحاح الستة وغيرها من الکتب المعتمره عند القوم فی موارد کثیره جداً مع اختلاف یسیر : « ویلکم - أو : ویحکم - لا ترجعن - أو : لا ترجعوا - بعدی کفاراً - أو : ضللاً - یضرب بعضکم رقاب بعض » . وفی روایه للنسائی : « لا أُلْفینکم بعد ما أری ترجعون بعدی کفاراً ، یضرب بعضکم رقاب بعض » . لاحظ : سنن النسائی ۷ / ۱۲۶ - ۱۲۸ ، مسند أحمد ۱ / ۲۳۰ ، ۴۰۲ و ۲ / ۸۵ ، ۸۷ ، ۱۰۴ و ۴ / ۳۵۱ ، ۳۵۸ ، ۳۶۶ و ۵ / ۳۹ ، ۴۴ - ۴۵ و ۴۹ ، ۶۸ ، ۷۳ ، سنن الدارمی ۲ / ۶۹ ، صحیح البخاری ۱ / ۳۸ و ۲ / ۱۹۱ - ۱۹۲ و ۵ / ۱۲۶ و ۶ / ۲۳۶ و ۷ / ۱۱۲ و ۸ / ۱۶ ، ۳۶ ، ۹۱ ، صحیح مسلم ۱ / ۵۸ و ۵ / ۱۰۸ ، سنن ابن ماجه ۲ / ۱۳۰۰ ، سنن أبی داود ۲ / ۴۰۹ ، سنن الترمذی ۳ / ۳۲۹ ، سنن البیهقی ۵ / ۱۴۰ و ۶ / ۹۲ ، ۹۷ و ۸ / ۲۰ ، المستدرک ۱ / ۱۹۱ . . وغيرها .

و به جهت اینکه عایشه رأس و رئیس مقاتلین آن حضرت بود لهذا به وقت خروج از خانه او فرمود : « رأس الکفر من ههنا » ، و از همین قبیل است وجه اطلاق فتنه بر او .

اما آنچه گفته : زیرا که طلوع قرن شیطان بالقطع از مسکن عایشه نمیشد .

پس مقدوح است به اینکه مراد از قرن شیطان خود عایشه است به طریق مجاز .

اما آنچه گفته : در کتب شیعه مذکور است .

پس چون نام کتاب نبرده قابل اعتماد نباشد .

اما آنچه گفته : و در این امت هر فتنه که برخاسته ، از همین جانب برخاسته .

پس حصر برخاستن جمیع فتنه ها از جانب مشرق ممنوع و غیر مسلم است .

اما آنچه گفته : اول فتنه ها خروج مالک اشتر است ، و اصحاب او بر عثمان از کوفه که شرق رو به مدینه است .

پس مدفوع است به اینکه : خروج مالک اشتر و اصحاب او بر عثمان از

قبیل فتنه نبود بلکه در حقیقت < ۲۷۸ > دفع فتنه [ای] بود که از عثمان و عمال او ظاهر میگردید ، چنانچه در مطاعن عثمان معلوم شد .

و همچنین خروج مختار ثقفی فتنه نبوده بلکه برای دفع فتنه یزید و عبیدالله بن زیاد و عمر بن سعد و شمر ذی الجوشن ، و دیگر یزیدیان بوده .

اما آنچه گفته : معدن روافض کوفه است .

پس مخدوش است به اینکه روافض اهل فتنه نیستند ، بلکه اهل فتنه پیشوایان اهل سنت و جماعت اند ، چنانچه ولی الله در “ ازاله الخفا ” گفته :

أخرج الحاكم - من حديث ابن مسعود - رفعه : أهدركم سبع فتن تكون من بعدى ...

وعد أولها فتنه تقبل من المدينة .

قال الراوی (۱) : فكانت فتنه المدينة من قبل طلحه والزبير (۲) .

اما آنچه گفته : هر که حجره عایشه را در آن وقت که عایشه را سفر بصره در پیش آمد محل فتنه گمان برد ، بلا شبهه کافر است ... الی آخر .

پس آنچه از هر دو روایت مستفاد میشود همین است که حضرت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بنابر روایت اولی به مسکن عایشه اشاره نموده گفت :

۱- فی المصدر : (الولید بن عیاش) .

۲- ازاله الخفاء ۱ / ۱۲۴ ، وانظر : ۱ / ۱۵۳ .

« الفتنه هاهنا » یعنی در اینجا است فتنه ، و بنابر روایت ثانیه اشاره به خانه عایشه نموده ، فرمود : « رأس الكفر من هاهنا » ، و معلوم است که در آن وقت در آن خانه عایشه موجود بوده ، و چون عایشه در آخر مصدر فتنه و کفر شد ، بنابر آن ، آن حضرت بر سیل اخبار از اهل فتنه از قبیل (زید عدل) اطلاق فتنه و کفر بر او فرموده .

و سکونت حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در آن مسکن در بعض اوقات موجب سلب فتنه از عایشه نمیتواند شد ؛ زیرا که حضرت یوسف - علی نبینا وعلیه السلام - با دو کافر در یک زندان خانه ، مسجون و محبوس بود ، و زن حضرت نوح پیغمبر و همچنین زن حضرت لوط پیغمبر ، هر دو کافر بودند و با ازواج خودشان (۱) در یک مکان میماندند !

اما آنچه گفته : اگر عایشه [را] فتنه گر قرار دهند ، از آن خواهد بود که از مکه به بصره روانه شد ، پس بایستی مکه را محل فتنه میگفتند ... الی آخر .

پس مردود است به اینکه اهل فتنه هر جا قرار بگیرند به این اعتبار آنجا را محل فتنه گفتن صحیح است ، مکه باشد یا مدینه ، و شک نیست در اینکه فتنه ابن زبیر در مکه واقع شده .

۱- در [الف] (خودها) آمده است که اصلاح شد .

قال : طعن دهم :

آنکه روایت کنند :

إن عائشه شوقت جاریه (۱) ، وقالت : لعلنا نصید بها بعض فتیان قریش (۲) .

یعنی عایشه یک دختر خانه پرور خود را بیاراست و گفت : بعض جوانان قریش را به سبب این دختر آراسته و پیراسته ، شکار میکنم و او را مشغوف محبت این دخترک میسازم که بی اختیار خواهان نکاح او شود و در دام انقیاد من در آید .

جواب این طعن آن است که :

۱- وزاد فی المصنف لابن أبی شیبہ : (وطافت بها) ، وحذفها فی التحفه وحرف (شوقت) ب : (شرفت) .

۲- انظر : المصنف ۳ / ۴۶۱ و ۵ / ۲۸۱ ، النهايه لابن الأثير ۲ / ۵۰۹ ، لسان العرب ۹ / ۱۸۵ ، تاج العروس ۱۲ / ۳۱۴ . وغيرها .

اول : این روایت به چند وجه مجروح است ؛ زیرا که این خبر را وکیع بن الجراح ، عن عمار بن عمران ، عن امرأه من غنم ، عن عائشه . . . آورده است و عمار بن عمران مجهول الحال است ، و امرأه من الغنم مجهول الاسم و المسمى است ، فلا یصح الاحتجاج بهما .

باز در این روایت عننه است [یعنی روایت به لفظ عن] (۱) که محتمل ارسال و انقطاع است [میباشد] ، به این قسم روایت (۲) بی سر و بن در مطاعن امهات المؤمنین تمسک جستن شأن مؤمنین نیست .

و اگر از جهات دیگر با شخصی عداوت مفرط کسی داشته باشد باز هم < ۲۷۹ > به این قسم واهیات در دین او خلل انداز شود ، دور از انصاف است ، چه جای آنکه به موجب همین شهیق و نهیق اسباب عداوت پیدا کند .

دوم : [این مطلب اصلاً] جای طعن نیست ؛ زیرا که طلب کفو کریم برای دختر خانه پرورده خود چه عار دارد ؟ ! و تزیین و تحلیه زنان برای ترغیب مردم در نکاح آنها مسنون و مستحب است ، و همیشه رایج و جاری است ، در “ صحاح ” موجود است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه [و آله] وسلم در حق

۱- زیاده از مصدر .

۲- در مصدر (روایات) .

متبني زاده خود - که اسامه بن زید بود و دمیم المنظر (۱) و سیاه پوست - میفرمود :

لو كان أسامه جاریه لكسوتها وحلیتها حتی أنفقها (۲).

یعنی اسامه با وجود دمامت (۳) شکل و سواد لون آنقدر محبوب من است که اگر بالفرض دختر میبود او را به پوشاک و زیور زینت میدادم و آراسته میکردم تا مردان در او رغبت میکردند .

و همیشه در شرفا و غیر شرفا قاعده مستمره است که زنان باکره را هنگام میآریند و زیور و پوشاک مستعار میپوشانند تا زمانی که از طرف خاطب برای دیدن مخطوبه میآیند در نظر آنها زشت ننماید .

و اگر حسنی خداداد داشته باشد دو بالا نمودار شود و موجب رغبت ناکح گردد ، چیزی که در جمیع طوائف مروج و معمول [است] (۴) و در شرع هم مسنون و مستحب ، چرا محل طعن و ملامت گردد؟! (۵) انتهى .

۱- در مصدر (ذمیم المنظر) .

۲- کنز العمال ۱۱ / ۶۵۰ .

۳- در مصدر (ذمامت) .

۴- زیاده از مصدر .

۵- تحفه اثنا عشریه : ۳۳۷ .

أقول :

نصرالله کابلی این طعن را از طرف خود اختراع نموده ، به طرف شیعیان نسبت داده ، در جواب آن به تطویل لاطائل پرداخته [\(۱\)](#) .

واین ناصبی کلام او را به تقدیم و تاخیر متغیر . . . [\(۲\)](#) ساخته ، ترجمه نموده ، و در هیچ کتابی از کتب شیعیان و سنیان که مقدم بر این و آن بوده اند یافت نشده ، بنابر این ما را حاجت به دفع جواب او نباشد .

* * * < / لغه النص = عربی >

۱- الصواعق ، ورق : ۲۸۳ - ۲۸۴ .

۲- در [الف] اینجا به اندازه چند کلمه سفید است .

فهرست

طعن اول : جنگ جمل

۱۹

طعن دوم : بغض و عناد با امیر مؤمنان علیه السلام

۷۱

طعن سوم : مرور بر چشمه حوآب و اصرار بر مخالفت

۱۰۵

طعن چهارم : غارت بیت المال بصره

۱۳۱

طعن پنجم : افشای اسرار پیامبر صلی الله علیه وآله

۱۵۳

طعن ششم : حسادت بر حضرت خدیجه علیها السلام

۱۶۹

طعن هفتم : اعتراف به معصیت بودن جنگ با امیر مؤمنان علیه السلام

۱۸۳

طعن هشتم : تصرف بی جا در حجره منوره پیامبر صلی الله علیه وآله

۱۹۵

طعن نهم : اشاره پیامبر صلی الله علیه وآله به آشوب گری عایشه

۲۱۵

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

